

دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی، درمانی شهید بهشتی

دانشکده بهداشت

بسترهای پژوهشی پزشکی نیاکان

# تاریخ پزشکی ایران و جهان اسلام

جلد دوم: تاریخ طب در ایران پس از اسلام

قسمت اول: کلیات

تالیف: دکتر محمود نجم‌آبادی

به کوشش: دکتر حسین حاتمی

## فهرست

## قسمت اول: کلیات..... ۲۹۹

الف - منابع علوم طبی و انتقال آنها در تمدن اسلامی ..... ۲۹۹

مقدمه: ..... ۲۹۹

خدمات دانشمندان به طب اسلامی: ..... ۲۹۹

تعالیم اسلامی در طب اسلامی: ..... ۳۰۰

طب اسلامی و زبان عربی: ..... ۳۰۰

انتقال طب به ممالک اسلامی: ..... ۳۰۱

مراکز علمی و طبی قبل از بغداد: ..... ۳۰۲

۱ - مرکز علمی اسکندریه و انتقال طب از اولین مرز به خاور ..... ۳۰۳

اراسیستراتس: ..... ۳۰۵

دیسقوریدوس: ..... ۳۰۷

جالینوس: ..... ۳۰۸

مسافرت جالینوس به رم: ..... ۳۰۸

جالینوس و فلسفه: ..... ۳۰۹

مؤلفات جالینوس: ..... ۳۰۹

سته عشر جالینوس: ..... ۳۱۰

مقام جالینوس در طب: ..... ۳۱۱

آثار و یادگارهای جالینوس در طب: ..... ۳۱۱

در تراپوتیک (قرابادین): ..... ۳۱۴

اقریطون: ..... ۳۱۶

روفس افسسی: ..... ۳۱۶

سورانوس: ..... ۳۱۶

فیلگریوس: ..... ۳۱۶

ارسیجانس: ..... ۳۱۷

اوریباسیوس برغامسی القوابلی: ..... ۳۱۷

پزشکان دیگر مکتب اسکندریه: ..... ۳۱۸

- اسکندر طریوسی: ..... ۳۱۸
- بولس یا فولس اجانیطی: ..... ۳۱۸
- آیتیوس آمدی: ..... ۳۱۹
- اهرون: ..... ۳۱۹
- سرجیوس راس العینی: ..... ۳۱۹
- ۲- حوزه و مراکز طبی سریانی** ..... ۳۲۱
- نظری به تاریخ طب در ایران در دوران هخامنشی: ..... ۳۲۱
- یونانی مابی و عامل آن در ایران: ..... ۳۲۲
- نسطوریان و مکتب ادسا: ..... ۳۲۴
- مدرسه نصیبین: ..... ۳۲۶
- مدرسه ادسا: ..... ۳۲۷
- نتیجه نفوذ نسطوریان در ایران: ..... ۳۲۷
- ۳- مراکز طبی ایرانی** ..... ۳۳۰
- دانشگاه و مکتب جندی شاپور: ..... ۳۳۱
- نظرات مختلف طب دوران ساسانیان ..... ۳۵۰

# تاریخ طب در ایران بعد از اسلام

## قسمت اول: کلیات

### الف - منابع علوم طبی و انتقال آنها در تمدن اسلامی

#### مقدمه:

تاریخ طب در ایران پس از اسلام با طب اسلامی (یعنی خدمات مسلمین) ممزوج می‌باشد، منتهی اطباء ایرانی سهم بسیار بزرگی در طب اسلامی دارند و اصولاً نمی‌توان گفت ایندو (یعنی طب ایران و طب اسلامی) از یکدیگر مجزا می‌باشند. مکتب طبی بزرگ جندی‌شاپور قبل از اسلام و همچنین پس از ظهور اسلام تا دوران تمرکز علمی بغداد، (مائه دوم و سوم هجری قمری) اقتدار و اهمیت خود را از دست نداده و عده زیادی طبیب پرورش داده که نمونه بزرگ آن آل بختیشوع<sup>۱</sup> می‌باشد (آل بختیشوع - شرح آن بعداً بیاید). گذشته از آن اصولاً قسمتی مهم از طب اسلامی دنباله مکتب طبی جندی‌شاپور است که اطباء این مکتب (یعنی جندی‌شاپور) استادان مکتب طبی اسلامی می‌باشند. ذکر مطلب بالا از آن نظر بود که معلوم گردد، که استادان مکتب جندی‌شاپور و آثار آنها (چه در ایران و چه در سایر قسمتهای مفتوحه توسط اعراب) خدمات ذی‌قیمتی به طب اسلامی نموده‌اند.

#### خدمات دانشمندان به طب اسلامی:

از طرفی لازم است متذکر گردیم که علاوه بر ایرانیان و شاگردان مکتب جندی‌شاپور نسطوریها<sup>۲</sup>، حرانیها<sup>۳</sup>، صابیین<sup>۴</sup> و یهودیان<sup>۵</sup> نیز در طب اسلامی چه از نظر ترجمه کتب یونانی و نقل آنها بعربی و یا سریانی

<sup>۱</sup> - آل بختیشوع - شرح آن بعداً بیاید.

<sup>۲</sup> - نسطوریان یا نساطره (Nestoriens) عده‌ای از دانشمندان تابع نسطوریوس (Nestorius) بطریک بزرگ قسطنطنیه بوده که خدمات ذی‌قیمتی در انتقام علوم یونانی به خاورمیانه نموده‌اند.

<sup>۳</sup> - حرانیان (حرانیها) منسوب به شهر حران می‌باشند. نام قدیم حران کرانه (Carrhae) می‌باشد، این شهر در قدیم بسیار معتبر بوده، ولی اکنون جز خرابه‌هایی چیزی از آن باقی نیست. در جوار خرابه‌های آن دهی بنام هران در جنوب ترکیه در شهرستان اورفا می‌باشد.

<sup>۴</sup> - صابیین، نام فرقه و دسته‌ای دینی بوده که بنامهای معتسله، ماندانی و نصوری که در قرآن کریم نیز بنام صابیین آمده است. شهر "رها" و "حران" و "راس العین" از مراکز صابیین بوده است. دین صابیین که بصورت یک عرفان مسیحی بوده در شامات و عراق و بابل انتشار داشته است.

<sup>۵</sup> - یهودیان سهم بزرگی در طب اسلامی و ترجمه و تالیف کتب طبی در تمدن اسلامی داشتند. اینان بیشتر در سرزمین مصر و شمال آفریقا (تونس، الجزیره، مراکش) و اندلس (اسپانیا) خدمت نموده و شهرت یافته‌اند. اغلب پزشکان یهودی در طب و فلسفه دستی بسزا و عموماً مجالس درس و بحث داشتند. اولین طبیب یهودی بنام اسحق بن عمران الاسرایلی (در دولت زیاده الله سوم ۵۲۹۰ م. ق. ۹۰۲ م.) در قیروان بطبابت مشغول بود و مدتی نیز طبابت دربار زیاده الله سوم را داشت. وی کتب چندی از یونانی به عربی ترجمه نموده از آثار وی کتابی است بنام "دلیل الاطباء" که بعربی بوده و بعداً برای اولین بار این کتاب طبی توسط قسطنطین آفریقایی (Constantin L'africain) متوفی بسال ۴۷۹ م. ق. مطابق ۱۰۸۷ میلادی به لاتین برگردانده شده است.

و چه از نظر تالیف کتب طبی و چه از بابت طبابت و ایجاد بیمارستانها و امثال آنها دخالت تام داشته اند.

### تعالیم اسلامی در طب اسلامی:

اما از آنجا که تعالیم پیغمبر اسلام (ص) افراد را برای عمل بخیرات و مبرات و انفاق مال در راه خیر هدایت و ارشاد نموده، بدین مناسبت طب و طبابت در تمدن اسلامی پیشرفت فوق‌العاده داشته است و خوشبختانه نمایندگان بزرگ اسلامی، بیشتر ایرانی بوده‌اند و اینان توانستند در دوران تمدن اسلامی ستارگان قدر اول آسمان دانش پزشکی باشند، به مانند طبری<sup>6</sup> رازی<sup>7</sup> اهوازی<sup>8</sup> ابن‌سینا<sup>9</sup> و جرجانی<sup>10</sup> (گرگانی).

### طب اسلامی و زبان عربی:

غلبه عرب بر عجم و اجبار نویسندگان در نگارش کتب و مؤلفات و آثار خود به زبان علمی زمان یعنی عربی (به مانند زبان لاتین در قرون وسطی در اروپا) باعث گردیده که بعضی از تذکره نویسان و مورخین تمدن اسلامی و مخصوصاً طب اسلامی را به حساب عرب بیاورند، و آن را بنام "طب عرب" در کتب خود متذکر گردند، در صورتیکه چنین نیست بلکه اکثر علمای تمدن اسلامی به خصوص اطباء اسلامی غیرعرب هستند و بسیاری از ملل و اقوام کشورهای مفتوحه در این امر مهم شرکت داشتند و اگر در مورد طب عرب (که بخلط مصطلح شده) بخواهیم حق مطلب را ادا نماییم، باید بگوییم "طب اسلامی" و همانطور که شادروان پروفیسور ادوارد برون<sup>11</sup> در مقدمه کتاب "طب عرب" بدان اشاره نموده نام "طب اسلامی" بر آن نهاده است، منتهی باید در این اصطلاح حق همه ملل و اقوام را بمانند ایرانیان و نسطوریان و صائبین و حرانیها را (چنانکه آمد) ادا کرد و غیر از آنان اصولاً می‌بایست حق خدمات خدمتگزاران تمدن شرق و غرب امپراطوری اسلام را هر کدام علیحده ملحوظ دانست. اما حقیقت امر آن است که وقتی صحبت از طب اسلامی و یا علوم اسلامی در میان می‌آید، مقصود و منظور نظرات پزشکی و یا علمی است که در کتب تمدن اسلامی که عموماً به زبان عربی مدون گردیده، در صورتیکه اصل همه آنها عموماً از دانشمندان یونانی و هندی و بعضاً ایرانی یا تراجم یونانی به سریانی و میراث اسکندرانیان<sup>12</sup> و امثال آنهاست منتهی بزبان عربی تدوین شده است.

نکته مهم دیگری که ضمن کلیات طب اسلامی باید در نظر داشت آنکه پس از ظهور اسلام و پیشرفت مسلمین و گشودن کشورها و غلبه بر اقوام و ملل، طبیعی است اینان مقهور قوم غالب گردیده و باز طبیعی تر است که قوم غالب کوشیده است زبان خود را در کشورهای مفتوحه رواج دهد، (یا آنکه اقوام مغلوب چاره‌ای جز قبول آن

غیر از او بسیاری از اطباء یهودی مخصوصاً در مغرب بمانند: "ابوعمران موسی بن میمون اسراییلی، و ابن بکلارش یونس بن اسحق (یا یوسف بن اسحق) اسراییلی قرطبی صاحب کتاب "المفردات فی الطب یا مفردات ابن بکلارش" خدماتی ارزنده به طب اسلامی نموده‌اند.

<sup>6</sup> - علی بن ربن طبری یا علی بن زیل یا علی بن سهل یا علی بن سهل بن ربن طیب بزرگ ایرانی.

<sup>7</sup> - رازی طبیب و شیمیست و فیلسوف نامدار ایرانی.

<sup>8</sup> - علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی طبیب بزرگ ایرانی.

<sup>9</sup> - شیخ ربیع حسین بن عبدالله بن سینا طبیب و فیلسوف بزرگ ایرانی.

<sup>10</sup> - زین الدین سید اسمعیل گرگانی طبیب بزرگ ایرانی.

<sup>11</sup> - پروفیسور ادوارد برون (Prof. E. G. Browne) مستشرق بزرگ انگلیسی (۱۹۲۶-۱۸۶۲ میلادی).

<sup>12</sup> - اسکندرانی یا اسکندری و اسکندریه‌ای منسوب به اسکندریه می‌باشد که عده زیادی دانشمند و طبیب بدین اسم در تاریخ طب دیده می‌شود که همه جزو مکتب اسکندریه (Alexandrie) می‌باشند.

نداشته اند) اما این امر باعث آن نخواهد شد که تمدن این اقوام علاوه بر آن که برجای باقی مانده، سهل است که مایه تمدن اسلامی گردیده است و با آنکه اقوام و کشورهای مفتوحه توسط اعراب در زیر سلطه آنها بودند عده زیادی از آنها و ساکنان کشورهای مغلوب عقاید ضدعربی داشتند.

در این باره بدون اینکه راه غلو و مبالغه رفته باشیم چند موضوع بسیار اساسی را در تاریخ طب ایران و اسلام نباید از نظر دور داشت که عبارتند از:  
 اول) حمله قوم غالب یعنی عرب بر سایر کشورها و اطاعت اقوام و ملل مغلوبه از فرماندهان و ولات منصوبه عرب.

دوم) نفوذ زبان عربی بر روی کشورها و نتیجه بر روی اقوام و ملل مغلوبه.  
 سوم) تعلیم و دستورهای قرآن کریم مخصوصاً درباره عمل به خیرات و مبرات و امثال آنها.  
 چهارم) تمدن و معارف و فرهنگ کشورهای مفتوحه و اثر فوق العاده و کم نظیر این اقوام بر روی تمدن اسلامی که مایه اصلی این تمدن بوده است.

اما واسطه و رابطه‌ای که اقوام و ملل مغلوبه را با یکدیگر مانوس و مرتبط داشته، از طرفی دین اسلام و از طرف دیگر زبان عربی بوده و همین وسیله ارتباط دومی یعنی زبان عربی و نگارش کتب، باعث گردیده است که در تمدن اسلامی خدمات همه دانشمندان و علماء را به حساب عرب گذارند، در صورتیکه میدانیم در تمدن اسلامی عده زیادی دانشمندان غیرعرب بودند و تعداد علما و دانشمندان عربی الاصل در برابر غیرعرب ناچیز می‌باشد، مخصوصاً در طب اسلامی باید گفت خدمات ایرانیان و اطباء ایرانی و آثار و یادگارهای این دسته از سایر اقوام و ملل زیادتر بوده و نباید از نظر دور داشت که در دوران خلافت خلفای راشدین و بنی امیه و اوائل عباسیان توجه به علوم و بالتیجه طب بسیار کم بوده، خاص در دوران خلفای بنی امیه که اصولاً غیر از قوم عرب و زبان عربی و فصاحت و بلاغت و شعر عربی به امر دیگری توجه نبوده است.  
 تمام شرح بالا فقط از آن نظر بود که بدون جانبداری موضوع طب و تاریخ آن پس از ظهور اسلام کمی روشن گردد، تا حق خدمتگزاران واقعی ادا شده باشد.

### انتقال طب به ممالک اسلامی:

در این مقدمه متذکر میگردیم که انتقال علوم از کشوری به کشور دیگر یا از قومی به قوم دیگر قاعدتاً از مرز و سرحدی باید بگذرد.

درباره علم طب و انتقال آن به ایران باید گفت که دانش طبی یونانی بیشتر از آتن<sup>13</sup> و اسکندریه<sup>14</sup> و از این شهر به خاورمیانه عملی گردید و این تمدن اسکندرانیان می‌باشد که به مشرق روی آورده است و راه رسیدن علوم و افکار یونانی به خاورمیانه اول دفعه از نویسندگان و دانشمندان مسیحی سریانی بوده و از آن پس عربی زبانان مستقیماً به منابع یونانی دست یافته و تتبعات فراوان در آنها نمودند.

<sup>13</sup> - آتن (Athenes) پایتخت کشور یونان.

<sup>14</sup> - اسکندریه (Alexandrie) واقع در کشور مصر کنونی در ساحل مدیترانه که اسکندر مقدونی آن را تاسیس نمود (۳۲۳ ق. م.).

گذشته از آن راه دیگر انتقال علوم طبی از هندوستان بوده است. بشرح ایضا راه دیگری که بنظر میرسد در انتقال علوم دخالت داشته بلخ<sup>15</sup> (باکتریا) می‌باشد، اما اصول و مواد اولیه از اسکندریه و یونان است. منابع دیگری نیز وجود داشته که یکی از آنها حران میباشد. در اینجا متذکر میگردیم، با وجود غلبه عرب بر کشورها و گشودن سرزمینها و تمرکز نیروی عربی در مراکز بغداد و دمشق بعمل آمد باز عده‌ای از اقوام بالاخص ایرانیان مسیری خاص جهت خود انتخاب نموده بودند و آن اینکه اطاعت حقیقی و باطنی را از این دو مرکز نداشتند، بهمین نحو در غرب امپراطوری اسلام یعنی اندلس<sup>16</sup> (اسپانیا) این امر مشاهده میشود. بنابراین بدیهی است ضمن طب اسلامی حتما می‌بایست طب اسلامی در مغرب که دنباله طب اسلامی در شرق است، مورد مطالعه قرار گیرد و این سیر علوم طبی ابتدا در بغداد تمرکز یافته که راه ورود بدان از ایران و سوریه و بلخ و هند می‌باشد، که از آن به بعد شهرهای دمشق و حلب و قاهره و قرطبه (شهر دانشگاهی بزرگ اندلس) و سمرقند مرکزیت یافته اند.

نکته دیگری که ذکر آن در این مقدمه کمال لزوم را دارد، آنکه علوم طبی در تمدن اسلامی عینا بهمین طریق که در یونان بوده در سرزمینهای اسلامی بدست مسلمین نرسیده، بلکه در محیط اسلامی با طب ایران و هند اختلاط و امتزاج یافته و بصورت طب اسلامی درآمد است.

میراثی که پزشکان اسلامی از طب یونان و اسکندریه و انطاکیه<sup>17</sup> بدست آوردند، کتابهای ابقراط<sup>18</sup> و جالینوس<sup>19</sup> بوده که یا مستقیما به عربی و یا غیرمستقیم از یونانی به سریانی و سپس به عربی برگردانده شده است و پس از استفادات کامل از آن کتب، اطباء مسلمان از استادانشان جدا گردیده و شخصا انتقادات بسیار اساسی بر آنان گرفته که در این کار پزشکان ایرانی سهمی کم نظیر دارند و این دوره همان است که به دوره تالیف نامیده میشود و همین دوره میباشد که راه تحقیق و تتبع را برای اطباء و دانشمندان آتی بازگردانیده است.

در خاتمه این مقدمه متذکر میگردیم که در دوران ساسانیان مکتب و بیمارستان جندی شاپور در این شهر تاسیس گردید که مرکز بزرگ علمی و طبی آن دوران می‌باشد. در این مرکز بزرگ گذشته از تعلیم فلسفه و حکمت و بعضی علوم دیگر، علم طب رونقی بسزا داشته و همانطور که تذکر داده شد، طب این مکتب مخلوطی از طب ایران و یونان و هند بوده که از جمع آنها مکتب و بیمارستان جندی شاپور تشکیل گردیده است.

### مراکز علمی و طبی قبل از بغداد:

قبل از طلوع اسلام، در دنیای آنروزی چهار مرکز مهم طبی وجود داشت که خدمات ذیقیمتی به عالم طب نموده و نمایندگان دانشمند و کتب و آثار معتبری از خود به یادگار گذارده اند و چنانکه ضمن تاریخ طب ایران

<sup>15</sup> - بلخ یا باکتریا [باکتر، (Bacteria)] شهری واقع در آسیای مرکزی.

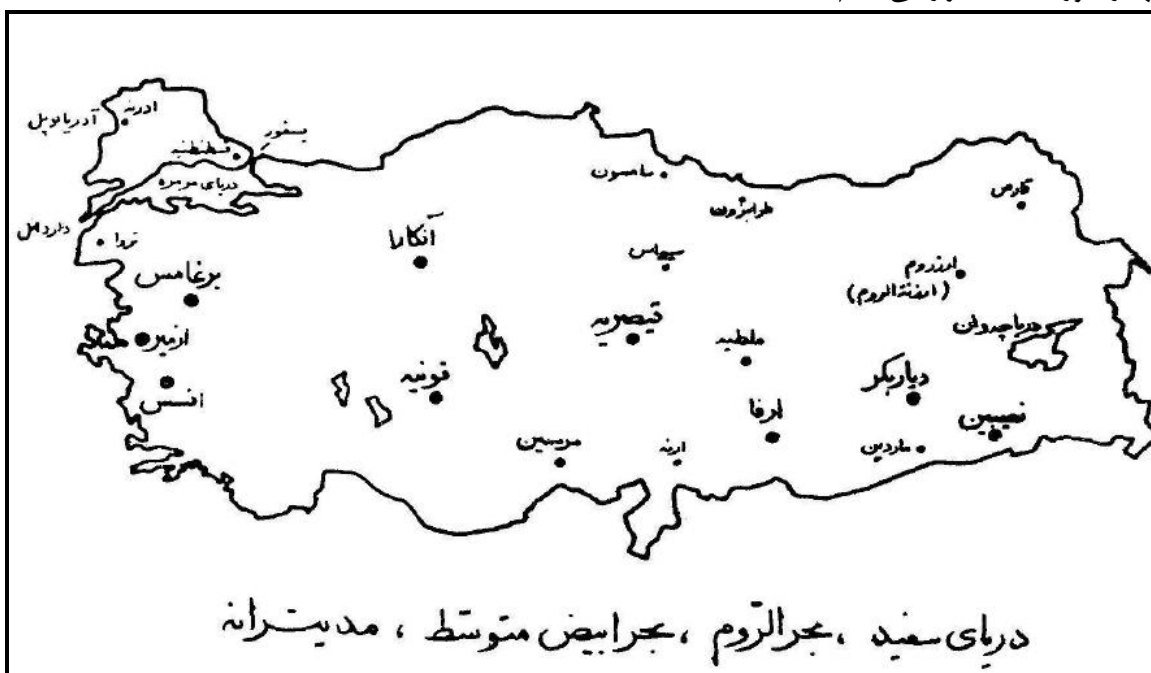
<sup>16</sup> - اندلس ایالت جنوبی کنونی اسپانیا (Andalousie) که در آن مراکز بزرگ علمی بمانند قرطبه (Cordoba Cordoue) و غرناطه (Crenade)، (Granada) و امثال آنها در دوران خلافت خلفای اموی اندلس داشته است.

<sup>17</sup> - انطاکیه (Antioche) شهر واقع در ساحل شرقی مدیترانه در سرحد بین سوریه و آسیای صغیر که سابقا جزو سوریه بوده ولی اکنون جزو کشور ترکیه است.

<sup>18</sup> - بقراط یا ابقراط طبیب بزرگ یونانی (Hippocrate)

<sup>19</sup> - جالینوس - (Galien, Galen) شرح آن بعدا بتفصیل خواهد آمد.

قبل از اسلام متذکر گردیدیم، مراکز علمی و طبی آن دوران قبل از بغداد متعدد بوده که مهمترین آنها عبارتند از: مرکز علمی اسکندریه در مصر و مرکز علمی شام و قسمت‌های شمالی بین النهرین و مرکز بزرگ علمی جندی‌شاپور یا بهتر بیان داریم، دانشگاه بزرگ جندی‌شاپور در ایران، و آخرین آنها مراکز علمی و طبی هندوستان بوده که هر یک از این مراکز بزرگ علمی به نحوی در تاریخ طب ایران از خود اثری بیاد گذارده که بعداً یک یک آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.



**شکل ۱ - در این نقشه مکاتب اورفا و نصیبین و شهرهای برغامس (پرگامون) و افسس و ملطیه و ماردین و شهر آنقره (آنکارا) که توسط هرون الرشید فتح شده است دیده می‌شود.**

باز اضافه می‌نماییم که هر یک از مکاتب و مراکز علمی و طبی فوق‌الذکر اختصاصاتی داشته، که از نظر تاریخ طب نقش مخصوصی ایفا نموده و تا این عوامل توضیح داده نشود، تاریخ طب در ایران و اسلام روشن نخواهد شد و طبق روش اغلب کتب تاریخ طب، ضمن بحث پیرامون مکاتب طبی علاوه بر نگارش عقاید و اصول و اکتشافات طبی، شرح حالی نیز از اطباء مکاتب مربوط نیز خواهد آمد. بشرح یک یک این مکاتب و مراکز علمی می‌پردازیم.

### ۱ - مرکز علمی اسکندریه و انتقال طب از اولین مرز به خاور

چنانکه می‌دانیم، این مرکز پس از اسکندر و استقرار بطلمیوس اول (Ptolemy 282 - 323 ق.م.) سردار مشهور اسکندر شروع گردید و سلسله این سردار بزرگ مدت‌ها در مصر حکومت نمودند و تا قرون ششم و هفتم میلادی خدمات بسیار ارزنده‌ای به علوم نموده و به حق باید گفت این شهر وارث تمدن یونانی بوده، به نحوی که زبان رسمی مصر و دستگاه‌های دولتی و طبقات ممتازه زبان یونانی و مردم عادی از آن بی‌نصیب بوده



یعنی بزبان محلی تکلم می نمودند.

اطباء مشهوری که در این مرکز مهم و معتبر ظهور نمودند، در طب و تشریح و داروشناسی در دوران خود بسیار مشهور بوده‌اند. مکتب اسکندریه که وارث مکاتب طبی کنیدو کوس<sup>20</sup> بوده در علم تشریح ترقی فوق‌العاده نموده و اگر ظهور جالینوس و کارهای او نمی بود، عظمت این مکتب سالیان دراز برقرار می ماند.

از اطباء بزرگ این مکتب هروفیل ( Herophile'Herophilos'Erophile) یا هیروفیلوس معروف می باشد که در حدود سال ۳۳۵ قبل از میلاد تولد یافته و تا ۳۰۰ ق.م. حیات داشته است. وی شاگرد معروف پرگزاوکوسی یونانی (Proxagor de Cos) بود که در دوران حکومت بطلموس لاگوس (Ptolemee Lagos) می زیسته و چون این پادشاه بوی آزادی کامل در تشریح و اختیار تام در کارهایش داده بود و مجرمین و مقصرین محکوم را زنده بوی سپرده بود، بدین مناسبت وی در تشریح و



### شکل ۱ - یک تصویر از بقراط (از کتاب تاریخ طب دانیل لوکر)

شعب دیگر طب بسیار کار کرده است. وی کسیست که بامر بطلموس فوق الذکر، به امتحانات و تجارب طبی بر روی محکومین (بمانند دوران ساسانیان) اقدام نموده است. وی در تشریح، اطلاعات زیادی داشته و اولین طبیعی است که با طریقه و روش منظم به تشریح مغز و دقت در دستگاه گردش خون و سلسله اعصاب پرداخته است.

از کارهای بسیار معتبر وی در تشریح آن است که وی تخمدان (Ovaire) زنان را پیدا کرد و آن را به بیضه‌های مرد تشبیه نمود. از آن گذشته متذکر گردید که تخمدان در زن دو عدد می باشد یکی در طرف راست زهدان و دیگری در طرف چپ زهدان که بواسطه یک پرده کوچکی پوشیده شده و دارای فرورفتگی هایی بمانند سایر غدد است. اما کشف بزرگ این دانشمند که از نظر تشریح بسیار با اهمیت است چرخشت معروف به (Pressoir d'Herophile) است که بنام وی مشهور می باشد. (محلی که سینوس های وریدی کاسه سر با یکدیگر تلاقی می نمایند) و همچنین قلم یا انتهای بطن چهارم مغز (Calamus scriptorius) می باشد. درباره نبض انسانی، وی چهار صفت قائل بوده است که عبارتند از تندی و پری و نظم و نیرو. وی کسی است که شرایین را از آورده (ورید) جدا ساخته و معتقد بوده است که در شرایین خون و در آورده روح حیاتی می باشد [یعنی همان روحی که ارسطو (Aristote) و پرگزاگور سابق الذکر، بدان اعتقاد داشتند].

<sup>20</sup> - کنیدو کوس Knide, Cos مراکز مکتب بزرگ یونان. کوس جزیره زادگاه بقراط واقع در شرق مجمع الجزایر اژه نزدیک به آسیای صغیر (ترکیه کنونی) می باشد.

غیر از موضوعات بالا هرופیل را نظرات دیگری در علم طب می‌باشد که عبارتند از آشنایی به استسقاء (یا آب آوردن شکم Ascite) و تشمع کبدی (Cirrhose hepaticue).

### شکل ۲ - مجسمه ای از بقراط که در جزیره کوس یافته اند.

از آن گذشته وی مرگ ناگهانی (یا مرگ مفاجات) را بر اثر فلج شدن قلب میدانسته است. تا دوران وی طبق عقیده افلاطونیان، پایین آمدن اغذیه را لوله قصبه الریه می‌دانستند، وی این نظر را مخدوش دانسته و آن را رد کرد و توانست دریچه روی قصبه الریه را نشان دهد که در موقع غذا بسته می‌شود و غذا از دهان وارد مری و سپس به معده می‌رود.

### اراسیستراتس:

دیگر از نمایندگان بزرگ طب اسکندریه اراسیطراطس (اراسیستراتس، ارسطراطس، اراسیسطراطس (Eristrate Erasistrates) می‌باشد (۳۱۰ - ۲۳۷ ق. م.).



وی شاگرد کریزیپ کندی ( Chrysisippe de Cnide ) می‌باشد و گفته است غذیه در معده هضم نمی‌شوند بلکه بر اثر عمل مکانیکی و حرارت مخصوص معده با هم مخلوط می‌شوند. وی در از میر مکتبی بنیان گذارده، او معتقد بود که فصد باعث ضعف می‌گردد، اما به رژیم و دستورهای غذایی و پرهیز و ورزش و استحمام بیشتر معتقد بوده و علاج بیماریها را بیشتر در موضوعات بالا میدانسته است.

می‌گویند وی اولین طبیبی است که تشریح بدن آدمی نموده است دیگر آنکه بامر سلوکوس نیکاتر به سوریه خوانده شده و درد بی درمان آنتی کوس (Antiochos) فرزند سلوکوس را از عشق به استراطونیس (Stratonice) دومین زن سلوکوس نیکاتر دانسته و پس از فاش شدن مطلب ملکه را به زوجیت گرفته است.



شکل ۳\_ افلاطون و ارسطو (از کتاب تاریخ طب راف ه. میجر)

بدین شکل ملاحظه میشود که مکتب اسکندریه ارج و مقام بزرگی داشته و غیر از این دو نفر، دیگر اطباء دانشمند نیز در این مکتب بوده‌اند که ذکر همه آنها باعث تطویل مطلب می‌گردد.



شکل ۴\_ اراسیستراتوس درمان آنطیوکس فرزند سلوکس نیکاتر را می‌کند (از کتاب تاریخ طب مصور اتوپتمان)

مکتب طبی اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری قمری در مقام خود بسیار استوار بوده و از این به بعد به

شام و انطاکیه انتقال یافته است.

### دیسقوریدوس:

از اطباء قبل از جالینوس باید نام دیسقوریدوس [Dioscoride یا Dioskyride یا Discuride که به دیسقوریدوس العین زربی (d'Anazarbas)] از عین زربه از شهرهای کیلیکیه (Cilicie) میباشد را نام برد. مقام وی در طب مخصوصا در داروشناسی میباشد و کتبی تألیف نموده که مهمترین آنها کتابی است در پنج قسمت که بعدا توسط اصطفی بنام "الحشائش" ترجمه گردیده است، که بی‌اندازه معتبر می‌باشد. از آن گذشته کتاب دیگری بنام "السموم" (De venenis) می‌باشد، که آن هم به عربی برگردانده شده است. این پزشک نزد مسلمین مقام ارجمندی داشته است.

دیسقوریدوس (۵۶ پس از میلاد مسیح) طبیبی است که کتاب وی تا قرن شانزدهم شهرت بزرگ جهانی داشته است. وی طبیبی داروشناس بوده که نظراتش بسیار مورد پسند دنیای طب آنروزی بوده است. وی روغنهایی جهت استعمال خارجی مجری می‌داشته، منجمله روغن زیتون<sup>21</sup> و کرچک<sup>22</sup> و بادام<sup>23</sup> و بزرالبنج<sup>24</sup> و مورد<sup>25</sup> را در کتاب خود نامبرده است.

### شکل ۵ - یک عکس خیالی از دیسقوریدوس (از کتاب تاریخ طب راف ه. میجر)

وی مرهم گل سرخ که با روغن این گل و عسل می‌ساخته را جهت التیام زخمها مفید می‌دانسته است. جگر الاغ را برای درمان صرع و جگر سگ را بر ضد هاری و گرد شاخ گوزن را بعنوان قابض و مقوی استعمال میکرده است که در حقیقت یک نوع اپوتراپی<sup>26</sup> (معالجه عضو با خوردن همان عضو) می‌باشد. شیر را بعنوان یکی از عالیترین داروها بر ضد سل و صفرا را برای درد چشم و فوژرنر و ماده<sup>27</sup> را با سقمونیا<sup>28</sup> بر ضد کرم کدو<sup>29</sup> استعمال می‌کرده است. دیسقوریدوس اولین بار در کتاب خود از تریاک نام می‌برد.



- Huile d'olive -<sup>21</sup>
- Huile de Ricin -<sup>22</sup>
- Huile d'amande -<sup>23</sup>
- Huile de Jusquiame -<sup>24</sup>
- Huile de Myrthe -<sup>25</sup>
- Opothérapie -<sup>26</sup>
- Fougere male, femelle -<sup>27</sup>
- Scamonee -<sup>28</sup>
- Tenia -<sup>29</sup>



از مفاخر بزرگ این مکتب جالینوس معروف است که در شهرت علمی مکتب اسکندریه سهمی بزرگ دارد. گرچه عده‌ای از مورخین تاریخ طب جالینوس را ضمن تاریخ طب در روم ذکر کرده‌اند، ولی بحق باید گفت که وی علاوه بر آنکه از آسیای صغیر می‌باشد، شاگرد مکتب اسکندریه است و حق آنرا دارد که درباره این طبیب از نظر آنکه کتب و آثار وی بر روی طب ایران اثرات بسیار شگرفی گذارده، بیشتر مورد بحث قرار گیرد.

### شکل ۶ - ایضاً یک

عکس خیالی از دیسکوریدوس که مشغول جمع آوری گیاهان می‌باشد (از مطبوعات پارک دویس)

### جالینوس:

جالینوس<sup>30</sup> (۲۰۱ - ۱۳۱) در زمان مارک اورل<sup>31</sup> امپراتور روم می‌زیسته و در عهد این امپراتور که پرهیز کارترین امپراتور آن دوران بوده و همچنین در عهد پسرش کومد<sup>32</sup> و جانشین وی پرتیناکس<sup>33</sup> می‌زیسته است. پدر جالینوس نیکون<sup>34</sup> نام داشت و مهندس و معمار بود. وی مایل بود پسرش فیلسوف و حکیم گردد، اما در خواب دید که باید فرزندش را به طب راهنمایی نماید. گرچه در ابتدای عمر بجانب فلسفه رفت ولی بعداً متوجه گردید و غیر از برغامس در شهرهای ازمیر و اسکندریه در خدمت اساتید به آموختن طب پرداخت. جالینوس ابتدا برای تکمیل داروشناسی به جزیره قبرس و سپس به فلسطین رفته، آنگاه در بیست و نه سالگی به برغامس مراجعت نموده که در این موقع وی را طبیب شمشیر بازان مینمایند، چرا که در جوش دادن استخوان‌های شکسته و جا انداختن و دررفتگی‌ها مهارت خود را نشان داده بود.

### مسافرت جالینوس به رم:

روزی در شهر برغامس آشوبی بی‌اشد و چون وی مردی آرام و از سر و صدا ناراحت بود، لذا عازم رم گردید.

<sup>30</sup> - [Galenus, Galen (dc Pergamon Pergame), Galien, Galenos Klaudios, Galienos القلوذی برغامسی]

<sup>31</sup> - Marc- Aurele

<sup>32</sup> - Commode

<sup>33</sup> - Pertinax

<sup>34</sup> - Nicon



### شکل - ۷ - یک عکس از جالینوس (از کتاب اطباء مشهور تألیف دومنیل)

در بدو ورود به رم وی سی و سه سال داشت و شهرت وی باعث آن شد که دشمنان زیادی پیدا کند، لذا اجباراً دوباره به آسیا مراجعت نمود، اما مارک اورل او را به رم طلبید و بر اثر درمان امپراطور و فرزندش شهرت بسزایی پیدا کرد و نزد امپراطور تقرب زیاد یافت.

داستان درمان وی در مورد امپراطور چنین بود، شیبی که امپراطور خیلی نگرانی داشت، جالینوس بوی شراب ابهل (Sabine) و فلفل داد که وی شفا یافت و بدین مناسبت نزد امپراطور و ملکه و در نتیجه بین بزرگان و اعیان و

رجال تقرب خاص یافت و در برابر این تقرب مورد کینه توزی همکاران قرار گرفت.

### جالینوس و فلسفه:

جالینوس در فلسفه و طب تحمیل کرده و قریب صد جلد (بعضی‌ها تا ۴۰۰ جلد کتاب ذکر کرده‌اند؟) کتاب و رساله از خود باقی گذارده که بیشتر آنها بچاپ رسیده است و عده زیادی از آنها در آتش‌سوزی معبد صلح<sup>35</sup> از بین رفته است.

در باب فلسفه و حکمت جالینوس مقامی ارزنده دارد، منتهی آنکه در این باب مقامش بی‌پای طب وی نمی‌رسد و چون در این کتاب بیشتر منظور مقام وی در طب می‌باشد، بدین جهت، جانب طب وی دنبال می‌گردد.

### مؤلفات جالینوس:

مؤلفات جالینوس در جمیع شعب طب و داروشناسی می‌باشد که همه آنها مورد استفاده اطباء مسلمین قرار گرفته و بعلاوه شروخی نیز بر کتب و آثار بقراط نگاشته است. از کتب بسیار معتبر وی شانزده کتابی بوده که بنام "سته عشر جالینوس" معروف می‌باشد و ترجمه آن از کتب درسی طب اسلامی بوده است.

نظامی عروضی سمرقندی در مقاله چهارم کتاب خود در باب علم طب و هدایت طبیب چنین می‌نگارد:

"... پس از کتب بسائط، یکی بدست آرد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریا یا کامل الصناعه یا صد باب بوسهل مسی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و به وقت فراغت مطالعت همی‌کند ..."

### سته عشر جالینوس:

شانزده کتابی از تالیفات جالینوس است که طالبین علم و طب و اطباء دوران اسلامی مخصوصاً در قرون دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم آموختن آنرا واجب می‌دانستند.



Claudius Galenus

### شکل ۱- یک عکس از جالینوس (اقتباس از کتاب تاریخ طب دانیل لوکیر)

ترجمه آن توسط حنین بن اسحق و حبیب بن الحسن الاعسم مترجمین بزرگ دوران طب اسلامی به عمل آمده است. گردآوری و تفسیر کتاب سته عشر جالینوس طبق گفته ابن ابی اصیبه توسط هفت نفر از علماء و اطباء اسکندرانی یعنی اصطفن اسکندرانی (Stephano Alexandrino یا Stephen d'Alexandrie) و تئودوزیوس (تاودوسیوس Theodosios) و انقیلاوس اسکندرانی (Nikolaos d' Alexandria یا Nicola d' Alexandrie) و فلاذیوس (Palladius) و جاسیوس و اکیلاوس و یحیی نحوی بعمل آمده است.

بهترین تفسیر سته عشر یا کتاب‌های شانزده گانه توسط جاسیوس طبیب معروف و مشهور اسکندریه که در قرن پنجم می‌زیسته، می‌باشد. این کتابها عبارتند از کتاب الفرق، کتاب الصناعه ( Art medici)، کتاب النبض الصغیر (De pouls)، این کتابها را جالینوس برای شاگردانش نوشته است.



### شکل ۹- می‌گویند جالینوس

تشریح را نزد امپراطور مارک اورل و امپراطوریس فاوستین ایراد می‌نموده است (اقتباس از کتاب تاریخ طب مصور اتوبتمان)

سایر کتابهای شانزده گانه عبارتند از کتاب العلل و الاعراض، کتاب المزاج، کتاب اصناف الحمیات ( Des

(differentes fievres)، کتاب المقالات الخمس (در تشریح استخوان‌ها و عضلات و اعصاب و دو کتاب عروق)، کتاب فی الثانی لشفاء الامراض، کتاب الاسطقسات علی رای بقراط (Des Elements selon - Hippocrate)، کتاب النبض الکبیر، کتاب البحران (Le livre sur la crise)، کتاب القویه الطبیعه، کتاب ایام البحران (Des jours critiques)، کتاب تدبیر الاصحاء، کتاب حیلت البرء، کتاب تشریح کبیر، کتاب تعرف علل اعضاء الباطنه یا المواضع - الالمه (Des lieux maladies)

عده زیادی کتابهای دیگر نیز از مؤلفات جالینوس است که در فهرست ابن الندیم و تاریخ الحکماء قفطی و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه از آنها اسم برده شده است که فهرست و شرح آنها را ضمن فصل مربوط به ترجمه و آثار وی بعداً متذکر خواهیم شد.

### مقام جالینوس در طب:

برای پی بردن بمقام طبی جالینوس و اثر دانش این طبیب در طب اسلامی که بعداً در این کتاب مورد احتیاج قرار خواهد گرفت، کافی است به سه مطلب زیر توجه گردد:  
اول آنکه تقریباً جمیع آثار و مؤلفات وی بزبان عربی (و تعدادی به سریانی و بعد به عربی) و سپس به زبانهای دیگر برگردانده شده و مورد استفاده جمیع طلاب علوم طبی قرار گرفته است.  
دوم آنکه نظر و رای جالینوس در موضوعهای طبی و درمانی بسیار مورد اهمیت و قبول و گذشت از آنها تقریباً غیر ممکن بوده است.

سوم آنکه به اندازه‌ای نظرات وی مورد تایید و قبول همگان بوده که اغلب اطباء دانشمند تمدن اسلامی خود را شاگرد وی می‌دانستند، چنانکه محمد زکریای رازی طبیب عالی شان ایرانی در مقدمه کتابی که بنام "شکوک رازی بر جالینوس" می‌باشد از کار خود عذر خواسته می‌گوید:

**شکل \_ ۱۰ \_ مجسمه ای از جالینوس (از کتاب تاریخ طب راف. ه. میجر)**

"مقام جالینوس بر هیچکس پوشیده نیست و ممکن است بعضی از کوته نظران مرا بدینکار ملامت و سرزنش نمایند ولی فیلسوف و حکیم بر من خرده نخواهند گرفت، بدلیل آنکه در حکمت و فلسفه تقلید جایز نیست و می‌بایست از روی دلیل و برهان صحبت و گفتگو بعمل آید و اگر شخصاً جالینوس زنده می‌بود، مرا بدین تالیف ستایش میکرد."



### آثار و یادگارهای جالینوس در طب:

اکنون شمه‌ای از آثار و یادگارهای جالینوس را متذکر می‌گردیم و اضافه می‌نماییم اگر کمی مطلب به درازا کشیده برای



آن است که وی طبیب جامع دوران بوده و اثر و نفوذ آثار وی در جمع شئون و شعب طب اسلامی مشاهده می‌شود.

در تشریح، جالینوس با آنکه به تشریح انسان نپرداخته اما روی میمون عمل کرده است و برای ملاحظه عضلات و اعصاب و امعاء و احشاء و سایر اعضاء از میمون و خوک و گاو، و برای استخوان‌ها از اسکت انسانی استفاده کرده است.

کافی است در اینجا اضافه نماییم که کتاب تشریح وی قریب ۱۲۰۰ سال کتاب در سی تشریح و در دسترس پزشکان بوده است، تا آنکه آندره وزال<sup>36</sup> در سال ۱۵۴۳ میلادی، کتاب خود را منتشر نمود و سهوها و اشتباهات جالینوس و اطباء گذشته را تشریح نمود.

جالینوس برای نشان دادن استخوان‌ها، اسکلتی که روی آنرا پارچه‌ای انداخته بود به این طرف و آن طرف می‌کشید و موضوع درس خود قرار داده بود. جالینوس اول کسی است که در علم وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) مبتکر بوده و باب این علم را وی برای عالمیان مفتوح ساخته است. من باب مثال متذکر می‌گردیم که بر اثر تشریح حیوانات زنده عمل اعصاب را نشان داد. بعلاوه وی نبض را بر اثر انقباض و انبساط قلب دانسته است. وی با تشریح جانوران زنده اعمال سلسله اعصاب را نشان داد و در حقیقت به این امر جامه عمل بخشید.

دیگر از کارهای وی آنکه در قطع نخاع شوکی گفته اگر قطع عمودی و از وسط باشد. اعصاب بین الاضلاع و پاها را که در راست و چپ قرار دارند از کار نمی‌اندازد، ولی برعکس اگر قطع عرضی باشد (چه از طرف راست و چه از طرف چپ) اعصابی را که در زیر مقطع قرار دارند از کار می‌اندازد. از شاهکارهای وی که در علم وظائف الاعضاء بسیار معتبر است آنکه وی در برابر عده‌ای نشان داد به چه نحو ممکن است حیوانی را یک مرتبه بی صدا کرد و جهت این امر بندی بر زیر عصب‌های راجعه<sup>37</sup> بست که هر وقت این بند اعصاب را تحت فشار قرار می‌داد و باصطلاح بند تنگ و محکم می‌گردید، حیوان بی صدا می‌شد و همین که بند باز می‌شد یا آنکه گره آنرا می‌گشود، حیوان دوباره به صدا در می‌آمد.

در همین جلسه وی باز و جمع شدن سینه را در موقع شهیق و زفیر نشان داد.

جالینوس بر اثر قطع و برش نخاع شوکی در نقاط مختلفه و آثاری که در حیوان پیدا می‌شده، تجارب ذیقیمتی کسب نموده است. از جمله بر اثر قطع نخاع در بالای مهره اول گردن نشان داد که حیوان فوراً کشته می‌شود، و این همان عقده حیات<sup>38</sup> یا گره زندگی است که بعدها بنام فلورنس<sup>39</sup> معروف گردیده است.

درباره عقیده مزاجی که اصول طب قدیم را تشکیل می‌دهد وی به چهار خلط و تشبیه آنها به چهار عنصر نظر داده است، مثلاً خون را به هوا و بلغم<sup>40</sup> را به آب و سودا را (صفرای سیاه)<sup>41</sup> به خاک و صفرای معمولی

Andre Vesale - 36

Nerfs recurrents - 37

Noeud de La vie - 38

Flourens - 39

Phlegme (Pituite) - 40

Atrahile (Bile noire) - 41

<sup>42</sup> (زردآب) را به آتش شبیه نموده است.

### شکل ۱۱ - جریان خون در بدن آدمی بر طبق نظر جالینوس (اقتباس از کتاب تاریخ طب زودهف)

وی تبها را از فساد خون و سوء هضم غذا میداند و برای رفع این فساد که حرارت بدن را زیاد می‌نماید، توصیه کرده که باید بیمار به پرهیز از بعضی خوراکیها و نگاهداری رژیم و حمام و خوردن مسهل و عمل تنقیه و مالش و فصد بپردازد. وی را عقیده آن بوده است که بیماریها مربوط به اختلال و عدم تعادل اخلاط است ولی در بیماری برونی (جراحی) اخلاط دخالت ندارند.

برای حفظ صحت بدن وی را عقیده آن بوده است که باید در خوراک میانه روی بعمل آید و بهترین اغذیه را نان گندم و جو و نان شیرین و آبگوشت و سرشیر میداند.

وی باد سرخ و تبخال و سرطان را مربوط به صفرای زیاد می‌دانسته است. تبها را عموماً از فساد خون بواسطه عدم هضم غذا می‌دانست و معتقد بود که فساد

این ماده تولید حرارت زیاد نموده و برای دفع آن باید پرهیز کرد و خوراکیهای مخصوص خورد و حمام و تنقیه و مسهل بکار برد و خون گرفت. جالینوس کاهو را برای تسکین درد و خواب تجویز می‌نمود.

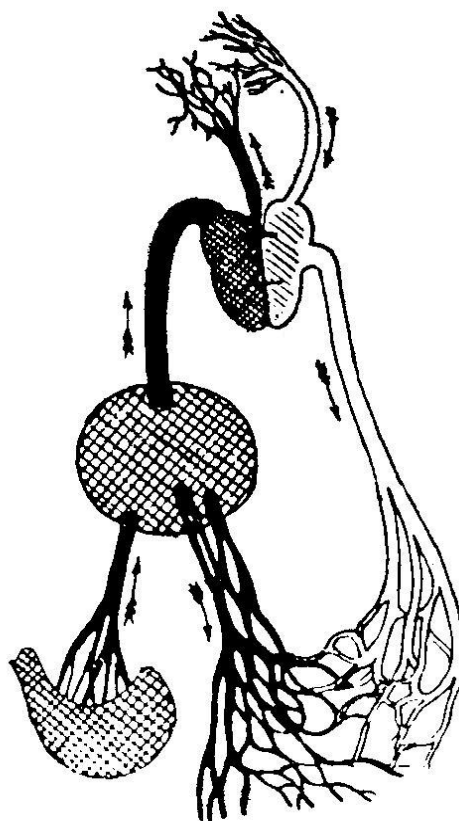
او میگوید: "شیر خوب وقتی میسر است که به حیوان خوراک خوب داده شود و از حیوان مراقبت بعمل آید".

شراب را بمیزان معتدل جایز می‌دانسته است. او معتقد بوده که گوشت اگر خوب پخته باشد، خون را زیاد کند و به آدمی نیرو دهد. مالش (ماساژ) و ورزش و کشتی گیری را برای بدن مفید می‌دانسته است.

فصد را برای مردمان چاق مفید می‌دانسته و برای مردم لاغر مالش آرام را تجویز می‌نمود.

اکنون نظر جالینوس را درباره تبدیل غذا به خون و جریان آن و نفخه حیاتی را چنانکه در شکل ۱۲ مجسم گردیده، از نظر خوانندگان کتاب می‌گذرانیم:

از معده (پایین و چپ) شاخه‌های ورید باب هضم شده را به کبد می‌برند که در آنجا غذا به خون تبدیل گردد. از کبد قسمتی از خون مستقیماً به بدن می‌رود، قسمتی دیگر به طرف قلب راست می‌رود.



بین قلب راست و قلب چپ یک مبادله دائمی خون و نفخه حیاتی (Pneuma ، روح) برقرار می‌باشد. اما نفخه حیاتی از ریه‌ها بوسیله ورید ریوی به اذین چپ می‌آید. آئورت (که در عکس سفید است) از قلب پایین آمده و خون و پنوما را در تمام بدن می‌برد.

### در تراپوتیک (قرآبادین):

جالینوس تجویز داروها را بدستجات چندی تقسیم نموده مانند مسهل‌ها<sup>43</sup> و قابض‌ها<sup>44</sup> ، ملینها<sup>45</sup> و مدرها<sup>46</sup> و امثال آنها. از آن گذشته بزد سم یا فادزهر<sup>47</sup> (پادزهر) و ضد دردها<sup>48</sup> (مخدرات) نیز در آثار خود یاد کرده است.

چنانکه آمد جالینوس کاهو را برای تسکین درد و خواب موثر میدانند و به بیماران دستور خوردن آنرا می‌دهد و خود نیز بدان رفتار می‌نموده است.

جهت شیر خوب، دستور خوراک خوب به مادر قائل بوده است. گوشت را نیرو دهنده جسم و زیاد کننده خون می‌داند و دستور خوردن مسهل در بهار و پاییز می‌داده و برای مردم چاق و فربه فصد و جهت مردمان نحیف مالش آرام تجویز نموده است.

وی بر روی بسیاری از داروها امتحاناتی نموده و آنها را برای درمان بیماران بکار می‌برده مانند آنکه بر ضد درد مهر گیاه<sup>49</sup> ، مرزه<sup>50</sup> ، روغن رازیانه<sup>51</sup> و شیره کوکنار (تریاک)<sup>52</sup> ، مرمکی<sup>53</sup> ، زعفران<sup>54</sup> ، و میعه سائله<sup>55</sup> ، و برای مدرطمت ابهل<sup>56</sup> ، ریشه بنفشه<sup>57</sup> ، پودنه<sup>58</sup> و بقله الغزل<sup>59</sup> را تجویز نموده است. جالینوس داروهایی ترکیب و برای بیماران تجویز می‌کرده است که ذیلا متذکر می‌گردیم:

- 
- Purgatifs – 43
  - Astsingents – 44
  - Laxatifs – 45
  - Diuretiques – 46
  - Antidote – 47
  - Antialgique – 48
  - Mandragore – 49
  - Fenouil doux – 50
  - Huile de fenouil – 51
  - Opium – 52
  - Myrrhe – 53
  - Safran – 54
  - Styrax – 55
  - Sabine – 56
  - Racine de Violette – 57
  - Pouliot – 58
  - Dictamne blanc – 59

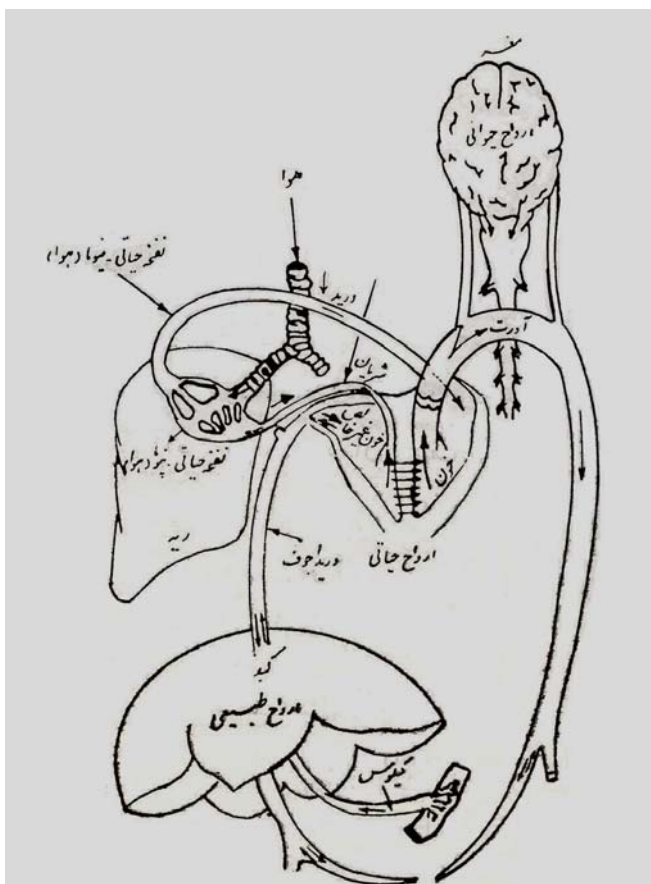
## شکل ۱۲ - اکتباس از تاریخ طب

## کاستیلیونی

با صبر زرد<sup>60</sup> و مصطکی<sup>61</sup> و زعفران و سنبل هندی<sup>62</sup> و قلقاس<sup>63</sup> و دارچین<sup>64</sup> و بلسان<sup>65</sup> و عسل معجون مخصوص میساخته است.

غیر از آن معجون دیگری مرکب از عسل و سرکه و زنجبیل<sup>66</sup> و فلفل سفید که برای بیماران معدی تجویز می‌نموده است.

اما آثار و مؤلفات جالینوس چنانکه در ابتدای شرح حال و مقام این دانشمند تذکر داده شد، آنکه مدت‌ها طب دنیا را در حیطه تسخیر خود داشته، آنگاه که این آثار به کشورهای اسلامی (چه ترجمه آنها به عربی و چه به سریانی و سپس به عربی) انتقال یافته، باز در طب دنیا اثری فوق‌العاده داشته که نام وی بعنوان طبیب بزرگ و یا یکی از اطباء کم



نظیر مشهور بوده است.

شکل ۱۳ - جالینوس بادکش می‌کند (از مطبوعات پارک دوپس)

در خاتمه این مقال متذکر می‌گردیم که بگفته ابن ابی اصیبه تعداد مؤلفات جالینوس یکصد و هشتاد و



Aeloes - 60

Mastic - 61

Mard indien - 62

[Arum Colocasia (Colocasse des anciens)] - 63

Cannelle - 64

[Carpobalsamum (Baume de la Mecque) مکی] - 65

Gingembre - 66

چهار عدد میباشد.

در این مبحث غیر از جالینوس عده‌ای از اطباء که ذکر نام بعضی از آنها و خدماتشان در عالم طب و انتقال آن به تمدن اسلامی لازم می‌باشد، متذکر می‌گردیم.

### اقریطون:

این طبیب که بنام اقریطون المزین<sup>67</sup> معروف می‌باشد (۱۱۷ - ۵۲ میلادی) و معاصر طراژان<sup>68</sup> امپراطور روم بوده، وی قبل از جالینوس می‌زیسته و کتبی چند در پزشکی و تاریخ دارد، از جمله از کتب وی کتابی است بنام " کتاب الزینه ".

### روفس افسسی:

روفس افسسی<sup>69</sup> که به لقب کبیر ملقب گردیده از پزشکان قبل از جالینوس و احتمالاً در دوران طراژان امپراطور روم بوده (۱۱۰ میلادی)، وی را مؤلفاتی در طب و تشریح و بهداشت و بیماری‌های کلیوی است. روفس اعصاب حسی و حرکتی را می‌شناخته و از وی اوراق چندی بیش نمانده است که به سال ۱۵۵۴ میلادی توسط ژ. گوپیل<sup>70</sup> در پاریس چاپ شده و همین ترجمه در سال ۱۷۲۶ میلادی توسط د. کراسو<sup>71</sup> و و. رینچ<sup>72</sup> (لندن) (۱۸۲۸ میلادی) و م. لیتره<sup>73</sup> (۱۸۴۴ میلادی) و م. دارمبرگ<sup>74</sup> (۱۸۴۲ میلادی) چاپ شده است. بعلاوه وی را اشعاری بزبان یونانی در طب می‌باشد.

### سورانوس:

از اطباء مشهور اسکندریه که ذکر نام آن در این مبحث لازم میباشد، سورانوس افسسی<sup>75</sup> است که در قرن دوم میلادی می‌زیسته و معروف به سورانوس کوچک (اصغر) است وی را تالیفی درباره شکستگیها می‌باشد. باید دانست که سورانوس دیگری بنام سورانوس<sup>76</sup> قدیم است که صاحب تالیفی بنام " علل الکیمایوبه " می‌باشد.

### فیلگریوس:

دیگر از اطباء و جراحانی که ذکر نام آن ضروری است فیلگریوس<sup>77</sup> است که هم طبیب و هم جراح بوده،

Criton - 67

Trajan - 68

Rufus d'Ephese - 69

J. Goupil - 70

De Crasso - 71

W. Rinch - 72

M. Littre - 73

M. Daremberg - 74

Soranus le Jeune - 75

Soranus l'Ancien - 76

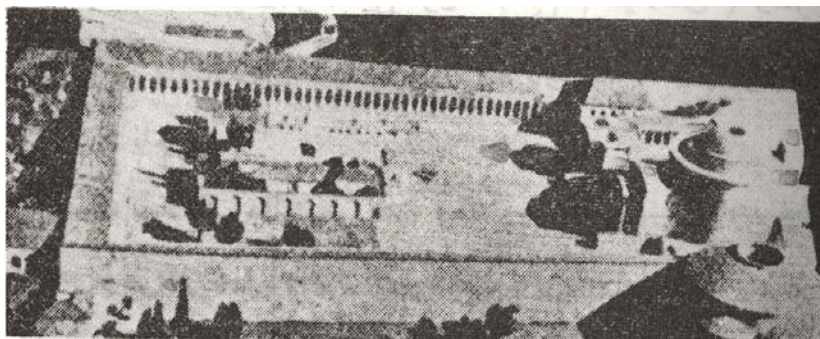
Philigarius - 77

فیلگریوس پس از جالینوس می‌زیسته و از وی نیز آثار و کتبی بیادگار مانده است، بمانند "کتاب القوبا" و "کتاب بیماری‌های لثه و دندان" که توسط ابوالحسن ثابت بن قره حرانی عبری برگردانده شده است.

### ارسیجانس<sup>78</sup>:

وی نیز از اطباء دانشمند مکتب اسکندریه می‌باشد که آثاری چند از وی به عربی ترجمه گردیده است.

### اوریباسیوس برغامسی القوابلی:



### شکل ۱۴ - اسکلیپون پرگامون (برغامس) (از کتاب تاریخ طب راف. ه. میجر)

اوریباسیوس برغامسی<sup>79</sup> (۴۰۰ - ۳۲۵ م.) که مولف کتب مهم و معتبری در طب میباشد و بر کتب بقراط شروخی نگاشته، وی شاگرد زنون قبرسی<sup>80</sup> است. اوریباسیوس بفرمان ژولین<sup>81</sup> امپراطور روم، جمیع آثار طبی مولفان متقدم را در یک جلد جمع‌آوری نموده است.

تالیف معروف وی کتابی است به نام "کتاب السبعین" که توسط حنین بن اسحق و عیسی بن یحیی بسریانی ترجمه گردیده است.

باید دانست اریباسیوس از پزشکان پس از جالینوس می‌باشد و نزد مسلمین شهرتی بسزا داشته و عموم اطباء اسلامی در کتب خود از وی نام برده اند.

وی کتابی به شکل کناش جهت فرزندش اسطاث<sup>82</sup> در هفت مقاله و کتاب دیگری برای پدرش اونانیس در چهار مقاله نوشته است که توسط حنین بن اسحق به زبان عربی برگردانده شده است. دیگر از کتب وی کتاب "الادویه المستعمله"<sup>83</sup> می‌باشد.

78 - Archigene

79 - [O. de Pergamon یا Oribasios (Oribase) و نظر به این که اوریباسیوس اشتغال و تبحروی در بیماری‌های زنان بوده بدین مناسبت به

قوابلی معروف گردیده است.]

80 - Zenon de Chypre

81 - Julien

82 - Eustathius = Eustache

83 - Les Remedies faciles a preparer

### پزشکان دیگر مکتب اسکندریه:

پزشکان دیگر آن عهد کم و بیش اثر یا آثاری بر روی طب اسلامی داشته اند که من باب مثال باید ونديسيانوس<sup>84</sup> طبیب والانتین اول<sup>85</sup> (۳۶۴ میلادی) و نمزیوس<sup>86</sup> و پسیکریستوس<sup>87</sup> (۴۴۰ میلادی) طبیب اول لئون دوتراس<sup>88</sup> (۴۵۷ میلادی) از امپراتوران روم را نام برد. این پزشک برخلاف جالینوس فصد و حجامت را نمی‌پسندیده، برخلاف شیاف و تنقیه زیاد تجویز می‌نموده و با چاقو (آهن) سر و کار نداشته است. در دوران حیاتش مجسمه وی را بر پا ساختند و معروف است که روان اسقلیبوس را در تن داشته است.

### اسکندر طریوسی:

دیگر از پزشکان نامی آن دوران الکساندر دوترال<sup>89</sup> (۶۰۶ - ۵۲۵ میلادی) (اسکندر طریوسی) است که در قرن ششم میلادی در لیدی تولد یافته و در رم به طبابت مشغول بوده است وی را دوازده<sup>90</sup> کتاب در طب می‌باشد که توسط گیتتر در شهربال (سویس ۱۵۶۶ میلادی) و لوزان (۱۷۷۲ میلادی) ترجمه گردیده است. وی در هنگام سلطنت ژوستی نین<sup>91</sup> می‌زیسته و یادگار عمده وی ذکر نشانه‌های طاعون و شرح بثور و طاولها و دانه‌های سیاه زخم و علائم طاعون خیارکی می‌باشد. در اپیدمی طاعون اسلامبول (۴۴۳ میلادی) آنچه که دیده، تمام را مشروحا ذکر کرده است. تالیف بزرگ وی چنانکه گذشت بنام "فن طب"<sup>92</sup> که مشمل بر دوازده مقاله می‌باشد. ابن ابی اصیبه سه کتاب از مؤلفات وی را در طبقات الاطباء مفصلا متذکر گردیده است: بنامهای "علل العین" و کتاب "البرسام" و کتاب "الصفار و الحیات التي تتولد فی البطن".

### بولس یا فولس اجانیطی:

دیگر از اطباء دانشمندی که باید ضمن مفاخر مکتب اسکندریه نامبرد بولس<sup>93</sup> یا فولس (یا فولیس) اجانیطی (فولس الاجانیطی) است. وی از تربیت یافتگان مکتب اسکندریه و مدتی در رم می‌زیسته است (۶۳۴ میلادی).

Vindicianus - 84

Valentinien Ier - 85

Nemesius - 86

Psychresestus - 87

Leon de Thrace - 88

Alexandros de Tralleis (Alexandre de Tralles) - 89 (Tralls = Tralleis) از

شهرهای اناتولی که اکنون بنام سلطان حصار معروف است.

Bibliatarica duocaideca - 90

Justinien - 91

De Arte Medica - 92

Paul d'Egine = Paulus d' Aigina - 93

وی را مؤلفات چندی در طب می‌باشد که مهمترین آنها عبارتند از " کتاب الکناش فی الطب " که مشتمل بر هفت مقاله یا هفت کتاب می‌باشد بدین شرح:

در حفظ الصحه از راه پرهیز، در معالجات کلی و عمومی، در امراض مو و مغز و اعصاب و گوش و چشم و بینی و دهان، در بیماریهای جذام و امراض پوست و سوختگی‌ها و جراحی عمومی و نرف الدم، در سموم، در جراحی، در داروشناسی. تالیف دیگر وی در باب بیماریهای زنان است که بنام " کتاب فی علل النساء " می‌باشد. وی در کتاب خود درباره تشخیص بیماری‌ها از روی ادرار بسیار اصولی (البته باقتضای زمان) بحث نموده، بدین معنی که ادرار را در ظرفی بنام ماتولا (Matula) می‌ریخته و مدتی آنرا نگاه می‌داشته و در برابر پنجره قرار می‌داده و از تغییرات آن بیماریها را تشخیص می‌داده است.

### آیتیوس آمدی:

وی به نام ایتیوس آمدی<sup>94</sup> معروف و از شاگردان مکتب اسکندریه می‌باشد و سهم بسزایی در ترجمه کتب طبی داشته است. این طبیب از شهر آمد (شهری در کنار دجله) بود. از اعمال مهم وی که در کتاب تالیفی‌اش مبحثی بسیار قابل توجه است آنکه صفات، ادرار که در دورانش برای تشخیص بیماری‌ها بسیار معتبر می‌شمردند، مفصل متذکر گردیده است.

### اهرون:

طبیب دیگری که صاحب مؤلفات عمده در طب بوده، اهرون القس<sup>95</sup> یا اهرن اسکندرانی (۶۵۰ میلادی) است. وی صاحب کناش معروفی است.

اهرن اول دفعه نام بیماری آبله را در کتابی که بسریانی نوشته، اسم برد و بعدها توسط ماسرجویه (ماسرجیس طبیب کلیمی) بعبری ترجمه گردیده است. وی به هنگام پادشاهی هرقل<sup>96</sup> می‌زیسته و کتابش در سی مقاله می‌باشد که بعدا ماسرجویه دو مقاله بدان افزوده است.

باید دانست این اهرون غیر از اهرون<sup>97</sup> (ایرن البیزنطی) که مهندس بوده، می‌باشد.

### سرجیوس راس العینی:

از اطباء بسیار دانشمند مکتب اسکندریه سرجیوس راس العینی<sup>98</sup> (سرجیس متوفی بسال ۵۳۶ در شهر قسطنطنیه) میباشد که هم طبیب و هم فیلسوف بوده و از مترجمین کتب جالینوس و حکمای دیگر است.

وی از اطباء مکتب اسکندریه بوده که در شهر انطاکیه، در انتشار علوم طبی سهمی بسزا دارد.

برای تکمیل مبحث مربوط به اسکندریه در اینجا لازم می‌دانیم عده‌ای از اطباء معاصر و پیر و جالینوس

<sup>94</sup> - [Aetius d'Amide(Aetius)]

<sup>95</sup> - [Heron l'Ancien= Aaron = (Heron d'Alexandrie)]

<sup>96</sup> - Heraklios

<sup>97</sup> - Heron de Bysance = Heron le Jeune

<sup>98</sup> - Sergius de Rechaina = Sergius de Theodosiopolis



که آثار آنها بر روی طب اسلامی باقی مانده است را فهرست وار متذکر گردیم: بمانند کنتوس<sup>99</sup> و سرنوس<sup>100</sup> و آنتیلوس<sup>101</sup> و سامونونیکوس<sup>102</sup>.

در تاریخ طب دو نفر بنام سامونیکوس میباشند. یکی پدر و دیگری پسر که در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم میلادی میزیسته اند. پدر را کتابخانه‌ای مشتمل بر ۶۲۰۰۰ جلد کتاب بود و بامر کاراکالا<sup>103</sup> (۱۸۸ میلادی) در جشنی کشته شده است. پسر در دوران آلكساندرسور (Alexandre Severe) (متولد ۲۰۹) امپراطور روم بوده و کتابخانه پدر را برای گردین<sup>104</sup> (متولد ۱۵۷ میلادی) تمرکز داده است.

در مکتب اسکندریه عده‌ای از اطباء که نام آنها در بالا آمد، مستقیم و غیرمستقیم در علوم طبی اسلامی دخالت داشتند که آثاری از خود در طب به جای گذاشته اند و بعدها این آثار طبی در طب اسلامی بی‌اثر نبوده است. در آن دوران رمز و ورد و تعویذ رواج کامل داشته است من باب مثل آنکه بر ضد تبها کاغذی بگردن مریض می‌اوختند بترتیبی که از هر طرف آن کلمه خوانده شود<sup>105</sup>.

آنتیلوس دستورهایی بمانند گذاردن کیسه‌های شن و نمک بر روی او رام و قرار دادن بدن در برابر آفتاب را تجویز نموده است. وی اولین طبیعی است که فائده آبهای معدنی<sup>106</sup> و گرم را نشان و تذکر داده که آبهای ازت دار<sup>107</sup> و نمکین را جهت زکام و دردهای سر و سینه و ترشحات معدی و استسقاء و آب‌های آلومینی<sup>108</sup> را جهت اخلاط خونین سینه و قی‌ها و ضیق الطمث<sup>109</sup> و سقط و آبهای گوگردی<sup>110</sup> را برای نرم کردن اعصاب و تسکین دردها و آبهای آهن دار<sup>111</sup> را برای طحال و شکم و آبهای قیری<sup>112</sup> را برای امراض روده و مثانه تجویز می‌نموده است. ضماد خردل نیز از یادگارهای اوست.

شروح بالا که مقام مکتب اسکندریه یا بهتر بیان داریم مکتب اسکندرانیه را معلوم میدارد از آن نظر بود، که آن قسمت از علوم طبی که از غرب به مراکز تمدن اسلامی نفوذ و رخنه یافته تا چه حد معتبر و اثر آنها بر روی طب اسلامی تا چه پایه بوده است.

باید دانست که پس از دوران درخشان مکتب اسکندریه و پراکنده شدن شاگردان این مکتب، ستاره مکتب اسکندریه کم‌کم افول یافت و رونق سابق خود را از دست داد و به طرف انطاکیه گرایید و علماء و

Quintus - 99  
Serenus - 100  
Antyllus - 101  
Samononicus - 102  
Caracalla - 103  
Gordien - 104  
Abracadabra - 105  
Eaux minerales - 106  
Eaux nitreuses - 107  
Eaux alumineuses - 108  
Dysmenorrhoe - 109  
Eaux sulfureuses - 110  
Eaux ferrugineuses - 111  
Eaux bituminenses - 112

دانشمندان مکتب اسکندریه بجانب این شهر رو آوردند و در انطاکیه متمرکز شدند و چون خلافت به امویان رسید و دمشق مرکز خلافت شد، طبیعی است توجه خلفاء بمرکز خلافت بیشتر از اسکندریه بود و از طرفی چون انطاکیه در وسط قلمرو امپراطوری روم و اسکندریه بود، و مرکزیت تجارت از اسکندریه سلب گردید، بدین مناسبت علماء اسکندرانی بطرف شمال و مشرق رهسپار شده، انطاکیه را جانشین اسکندریه نمودند. در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی (۹۹ هجری) حوزه درسی اسکندریه به انطاکیه و حران<sup>113</sup> برده شد، سپس به سایر شهرها پراکنده گردید. بعلاوه پس از فتح اسکندریه به دست مسلمین، ارتباط این شهر با روم شرقی (بیزنطه)<sup>114</sup> قطع و از طرفی بواسطه نزدیکی سربانیان با انطاکیه و شام زبان سربانی و انتقال و ترجمه علوم یونانی به سربانی و عربی شروع شد و چنانکه در مبحث بعد خواهیم دید بر اثر اختلاف مذهبی در روم شرقی و مهاجرت دانشمندان آن سرزمین به آسیای صغیر، سربانیان چه نقش بزرگی در ترجمه کتب و آثار طبی یونانی، چه مستقیماً عبری و چه سربانی و سپس عبری، ایفاء نموده‌اند و در نتیجه مکتب اسکندریه به انطاکیه و شام و کم کم به شهرهای دیگر سوریه و جنوب آسیای صغیر و شمال عراق انتقال یافت و شهرهای حران و رها<sup>115</sup> و راس العین<sup>116</sup> و نصیبین<sup>117</sup> و قسرین<sup>118</sup> و عده دیگری از شهرهای این قسمتها، مراکز بزرگ طبی گردیدند.

## ۲ - حوزه و مراکز طبی سربانی

### نظری به تاریخ طب در ایران در دوران هخامنشی:

چنانکه در جلد اول تاریخ طب در ایران (قبل از اسلام) ضمن صفحات ۳۹۷ تا ۴۰۸، شمه‌ای درباره مراکز علمی و طبی در ایران قبل از بغداد نگارش شد، این مراکز حقی عظیم به انتشار طب اسکندریه و یونان به مشرق، دارند. برای روشن شدن انتقال علوم طبی از اسکندریه و یونان به مشرق، لازم است به عقب برگشته و آنرا از دوران قبل از اسلام، کمی مشروحتر متذکر گردیم، تا حق مطلب بهتر ادا گردد.

توضیح آنکه در دوران سلاطین هخامنشی ارتباط فرهنگی بین ایران و یونان و همچنین با اقوام و ملل مجاور شروع شده بود. عده‌ای از پزشکان یونانی در دربار پادشاهان ایران بطبابت اشتغال داشتند به مانند آمازیس<sup>119</sup> مشاور پزشکی کورش و دموکدس<sup>120</sup> که در دربار داریوش اول و دینون<sup>121</sup> طبیب اردشیر دوم (۴۰۴ - ۳۵۸ ق. م.) و کتزیاس<sup>122</sup> طبیب و مورخی که قریب هفده سال در دربار داریوش دوم (۴۲۴ - ۴۰۴ ق. م.) بودند.

<sup>113</sup> - [Carre (Carrhae)] این شهر اکنون بشکل قریه‌ای در ایالت حلب می‌باشد.

<sup>114</sup> - Bysance

<sup>115</sup> - [Edessa (Edesse) یا Orfa (Urfa)] این شهر اکنون جزء کشور ترکیه در جنوب آن کشور و نزدیک سر حد عراق می‌باشد

<sup>116</sup> - Rechaina = Theodosiopolis

<sup>117</sup> - [Nisibis (Nisibe)]

<sup>118</sup> - Kennesrin

<sup>119</sup> - Amasis

<sup>120</sup> - Demokedes

<sup>121</sup> - Dinon

<sup>122</sup> - [Ktezias - Ctesias)] این طبیب بسال ۴۱۷ قبل از میلاد بدست ایرانیان اسیر شده و هفده سال در دربار ایران بوده است.

## یونانی مابی و عامل آن در ایران:

اما پس از حمله اسکندر بایران، نفوذ و تمدن یونانی در این سرزمین بیشتر بسط یافت و جانشینان این مرد غالب، توانستند علوم یونانی را در کشورهای مغلوب رواج دهند. در دوران سلوکیان (۳۱۱ - ۲۱۱ ق.م.) و پادشاهان اشکانی، این امر یعنی نفوذ و رواج علوم یونانی، رونق زیادتر و اصل یونانی مابی در ایران، رواج کامل یافت.

اما عامل مهم یونانی مابی در سرزمینهای بین النهرین و سوریه و آسیای صغیر، مسیحیت و کلیسای مسیحی نیروی بزرگی در کار یونانی مابی می‌باشد. بدیهی است چون زبان آنان یونانی بود بدین مناسبت انتشار دین مسیح (ع) هم در میان افرادی که عموماً نژاد یونانی داشتند، رواج داشت، سهل است در میان مردم غیر یونانی نیز بشرح ایضا این موضوع دیده می‌شود.

غیر از سرزمینهای بالا بواسطه نفوذ مسیحیت در روم نیز زبان یونانی نفوذ زیادی داشت بطور خلاصه اشاعه مذهب مسیح (ع) عامل بسیار نیرومند یونانی مابی در سرزمینهای متمدن آن دوران (بین النهرین و آسیای صغیر و مصر و سوریه و قسمت‌های بزرگی از ایران) گردید.

عجب است با آنکه جنبش ضد یونانی عظیم از طرف یهودیان در سرزمین فلسطین بود، باز هم زبان یونانی رواج کامل داشت، منتهی یهودیان متعصب بیشتر به حفظ سنن و آداب قومی خود پای بند بودند و نتیجه آن رواج زبان عبری در میان آنان شد. یکی از نتایج امر بالا تصادم و معارضه یهودیان با مسیحیت می‌باشد، چرا که تعداد مسیحیان روز بروز رو به فزونی می‌گذارد و بالنتیجه نفوذ آنان زیادتر می‌گردید.

بهر حال بر اثر گرویدن مردم به سرزمینهای بالا از یک طرف و از طرفی فشار بر مسیحیان، نتیجه آن شد که بر اثر آزار به این دسته، توجهشان به بین النهرین و خارج از مرزهای امپراطوری روم معطوف شود و کلیسایی در بین النهرین تاسیس گردد.

اما پس از آنکه امپراطوری روم، مسیحیت را قبول نمود روسا و اسقفهای یونانی گردانندگان کلیساها شدند. مسیحیت بطرف سرحدات شرقی امپراطوری روم رخنه نمود و کم کم جلوتر رفته، تا آنکه کار کلیساها بجایی رسید که عاملی بسیار موثر در یونانی کردن تمدن خارج از یونان و روم شرقی گردید و در پرتو حمایت امپراطوران روم شرقی نضج یافت.

کلیساهای شرق ابتدا در چهار نقطه تمرکز داشت که هر یک را اسقفیه<sup>123</sup> (مراکز اسقف نشین)<sup>124</sup> می‌نامیدند و آنها عبارت بودند از پونتوس<sup>125</sup>، شرق آسیا و تراس<sup>126</sup> هر یک از اسقفیه‌ها به چند ابرشیه<sup>127</sup> تقسیم می‌گردید که هر کدام یک یا دو مطران نشین<sup>128</sup> داشتند و رییس اسقفها، اسقف اعظم<sup>129</sup> نام داشت.

Diocese – 123

Eveque – 124

Pontus – 125

[Thrace (تراکیه)] – 126

Eparchy – 127

Metropolitain – 128

Archeveque – 129

بعدها کلیساهای بزرگ انطاکیه و روم پس از مباحثات و گفتگوهای فراوان کلیسای اسکندریه را قبول کردند و اسقفیه‌های آسیا و تراکیه و پونتوس بر اثر یک اجتماع دینی تابع حکم اسقف قسطنطنیه و این کلیسا در ردیف کلیسای اسکندریه و انطاکیه شد و اسقف هر یک از کلیساهای سه گانه بزرگ را بطریق (بطریک)<sup>130</sup> نام گذارند.

پس از ظهور ساسانیان و پیشرفت کیش مسیح (ع) به طرف مشرق، رخنه و نفوذ تمدن یونان در مشرق و ایران در میان اقوام سامی راه یافت.

در اینجا اضافه می‌نماییم که پس از سقوط امر سلوکی بین النهرین (که در آن موقع یکی از مراکز مهم آن، شهر ادس بود)، اولین شهری که شرک را رها کرد، شهر رها [(یا ارفه یا ادس یا اذاسایا ادسا) بود (۳۲ میلادی)]. این شهر در حقیقت شاهراه بین شرق و غرب بود، بدین معنی که در راه بین یونان و مصر و از طرفی بین ایران و روم قرار داشت.

در سوریه و بین النهرین زبان مردم آرامی که با زبان عبری از یک ریشه بود، وجود داشت و چون این زبان در قسمتهایی وسیع و مختلف اشاعه داشت، لهجه‌های چندی از آن پیدا شد که یکی از آن لهجه‌ها سریانی می‌باشد که در مراکز علمی ادسا رواج داشت. بنابراین ساکنین شهر رها آرامیها بودند که لهجه آنها سریانی بود و بدان تکلم می‌نمودند.

بعدها رومیان از طرفی و تاسیس دولت ارمنستان از طرف دیگر، باعث شد که سلسله سلوکیان منقرض گردد و با آنکه کشور سوریه از زیر سلسله سلوکیان خارج شد و جزو امپراطوری روم و زمانی ارمنستان بود، اما از لحاظ تمدن و فرهنگ این سرزمین و بین النهرین تابع این تغییر نگردید، بلکه فرهنگ یونانی در آن برقرار بود. در سال ۶۵ ق. م. سوریه یکی از ایالات روم شد و همچنین از سال ۳۸ ق. م. پادشاه ارمنستان بنام تیکران، سوریه را فتح کرد و بدین شکل تسلط سلوکیان از این ایالت از بین رفت.

سرزمینهای وسیعی که آرامیها در آن پراکنده بودند، بیشتر در نواحی غرب رودخانه فرات (سوریه) و بین النهرین و شوش بود که در این نواحی پراکنده بودند و شهرهای مهم آنها رها و نصیبین و قنسرین<sup>131</sup> و آمد<sup>132</sup> بود. نتیجه‌ای که از مسیحی شدن آرامیها حاصل شد، آنکه قسمتی از انجیل یونانی و تورت عبری و یونانی را بزبان آرامی برگرداندند و به این ترتیب کلید علوم دینی را در دست گرفتند. آنگاه بر اثر شکست امپراطور روم شرقی ژوین<sup>133</sup> از شاپور دوم و معاهده بین دو امپراطور، ادس در سرزمین روم و نصیبین تحت سلطه ساسانیان قرار گرفت و طبق معاهده و قرار داد مقرر شد، عده‌ای از دانشمندان از نصیبین به ادس انتقال یابند و به این ترتیب مکتب ادس رونق بسزایی یافت.

در این مکتب استادانی که بزبان یونانی آشنایی داشتند، نسخ خطی کتب فلسفی و الهی و طبی را که عموماً طب بقراطی و جالینوسی بود، تدریس نموده و بر اثر شوق مذهبی، طب بابلی و مشرکین را از مکتب ادس

<sup>130</sup> Patriarche -

<sup>131</sup> Kennessrin -

<sup>132</sup> - [شهری است در ایالت دیاربکر] Amid (Amida)

<sup>133</sup> Jovien -

خارج نمودند و چنین بنظر میرسد که تا سده چهارم میلادی دانشگاه ادس سنت طب یونانی را بی کم و کاست و بدون تفسیر در دنیا ادامه داده است.

چنانکه در بالا گفته شد، شهر رها در قرن اول میلادی به آیین مسیح (ع) گروید و کیش عیسوی در آن نفوذ یافت و مردم آن با لهجه سریانی که یکی از شعب آرامی است، صحبت می‌کردند که نتیجتاً زبان مسیحیان این ناحیه شد و پس از استقرار علوم یونانی در این شهر لهجه سریانی زبان علمی این مرکز مهم گردید و نتیجه آن شد که تعداد زیادی از کتب یونانی به سریانی ترجمه گردد و بعداً عده‌ای از مترجمان اسلامی، این کتب برگردانده شده به سریانی را، به عربی ترجمه نمودند.

این شهر طی سه قرن و نیم پایتخت سلسله‌ای از سلاطین [یکی از سلاطین آن بنام آبکار نهم<sup>134</sup> در نفوذ آیین مسیح (ع) و بالتیجه انتشار این کیش سهمی بسزا داشت] (۲۱۴ - ۱۷۹ میلادی) و از مراکز مهم مسیحیت دوران گردید که در دنباله آن کیش مسیح (ع) به داخله ایران نیز رسید و همچنین تمرکز علوم در شهر رها و تکلم علماء طب به لهجه سریانی (شعبه‌ای از آرامی) باعث گردید که این لهجه زبان علمی این نواحی و چنانکه در بالا گفته شد، بواسطه ترجمه قسمتی از انجیل به سریانی سبب تقویت دین مسیح و گسترش آن در شرق شود و بعداً بواسطه نفوذ و غلبه دسته دیگر از فرق مسیحی، این لهجه سریانی علاوه بر آنکه لهجه ادبی مسیحیان شد، زبان کلیسایی نیز بشمار می‌رفت و همین امر یکی از موضوعهای مهم و عوامل معتبر در طب اسلامی شد.

### نسطوریان و مکتب ادسا:

در موقع مرگ سیسینیوس<sup>135</sup> اسقف بزرگ برای احراز مقام روحانیت در قسطنطنیه دو نفر نامزد این مقام بودند، اما بر اثر اختلافات مردم و عقاید دیگر در کار اسقفی، امپراطوران صلاح چنان دیدند که آن دو نفر اسقف قسطنطنیه نباشند، چرا که دسته‌ای با اولی و عده‌ای با دومی موافق بودند. لذا قرار شد یک اسقف از انطاکیه خواسته شود. در انطاکیه شخصی بنام نستوریوس<sup>136</sup> بود که به مقام و کرسی اسقفی قسطنطنیه برگزیده شد. (۴۲۸ م.)

وی با خود کشیش دیگری بنام آن استاسیوس<sup>137</sup> به قسطنطنیه آورد.

روزی آن استاسیوس در موقع وعظ در کلیسا چنین گفت: "که دیگر کسی نباید مریم عذرا را والده خدا بنامد، چرا که تولد خدا از زن ممکن نیست".

این مطلب بر مردم گران آمد و چون دامنه اختلاف و تعصبات بالا کشید و به عقیده مردم قسطنطنیه این امر را برخلاف تعالیم و تعصبات سابق شوراها می‌پنداشتند که در باب طبیعت انسانی و الهی مسیح (ع) بود که این دو طبیعت در یک فرد (یعنی حضرت مسیح (ع)) می‌باشد دیدند، بدین جهت کار بالا کشید و مقصود آن استاسیوس آن بود که مریم عذرا فقط مادر طبیعت بشری مسیح (ع) است، ولی مردم این مطلب را بنحوی دیگر تعبیر کردند و

Abgar IX - 134

Sicinius - 135

Nestorius - 136

Anastasius - 137

گفتند که وی منکر الوهیت حضرت مسیح (ع) می‌باشد. ضمناً بمناسبت رقابت مکتب انطاکیه و اسکندریه دامنه این اختلاف بالا کشیده شد. نسطوریوس پس از آنکه شکایت مردم را از آن استاسیوس شنید، از وی دفاع نمود و موضوع بگرنج تر گردید و پس از دخالت امپراطور نتیجه آن شد که نسطوریوس از مقام و منصب روحانی منفصل گردد. طرفداران نسطوریوس که نسطوریان<sup>138</sup> یا نساطره باشند، از وی پیروی نمودند و بدین شکل این دسته از کلیسای روم (کلیسای ارتودوکس) مجزا گردیده و شعبه خاصی تشکیل دادند. مدرسه ادسا نظرات نسطوریوس را تایید نمود. نسطوریوس اجباراً از روم رانده شد و بنظر میرسد بسال ۴۳۹ م. از میان رفته باشد. اما تعالیم وی بین پیروانش گسترده شد و شعبه‌ای از مذهب مسیح (ع) را تشکیل داد و اینان در ادسا مکتبی استوار ساختند که تعالیم دینی و فلسفی را رواج میدادند. از کسانی که ریاست مدرسه را داشت بارصوما<sup>139</sup> است. وی نیز بمناسبت آزار و اذیت شدید مخالفین ادسا را ترک گفت و در سال ۴۸۹ م. زنون امپراطور روم، مدرسه ادسا را بست و معلمین و استادان آن به ایران مهاجرت کردند. بارصوما سابق الذکر آنها را وادار کرد که در نصیبین بمانند و بتعالیم خود اشتغال ورزند. این مدرسه پس از ادسا تشکیل و در حقیقت جانشین مدرسه اول نصیبین گردید. این مدرسه تابع طریقه و مذهب نسطوری شد. بعدها عده‌ای از دانشمندان نسطوری بداخل ایران مهاجرت نموده و با کمک شاهنشاهان ساسانی، در ایران مدارس و مکاتبی تشکیل داده و اقدام به ترویج مذهب نسطوری نمودند. دانشمندان نسطوری بمانند بارصوما و یوحنا و نرسی<sup>140</sup> که همه از معلمین ادسا بودند، به ایران روی آوردند.

پادشاهان ساسانی به مانند فیروز (۴۸۴ - ۴۵۹ م.) در پیشرفت کار نسطوریان بسیار کوشا بودند و بدین ترتیب مسیحیت بصورتی که ذکر گردید، در ایران رواج یافت و در نتیجه علمای آنها در کشور ما بتعالیم دینی خود و علوم مختلفه پرداختند.

عده‌ای از آنها در ترویج مذهب نسطوری سعی بلیغ نموده و شاه ایران را راضی نمودند که کلیسای ایران با کلیسای روم (یعنی ارتودوکس) تفاوت داشته باشد و بدین جهت در ایران تشکیلات مذهبی نسطوری را بوجود آوردند و همین امر باعث نفوذ آنها و انشقاق مسیحیت گردید، بدین معنی که مسیحیت در ایران بیشتر رنگ نسطوری یافت. در ایران کلیساهای متعددی از طرف آنان (البته با اجازه شاهان ایران) بنا گردید و دیرهای چندی در شهرهای مختلف کشور ساخته شد بمانند: بیت آرامای<sup>141</sup>، بیت اردشیر<sup>142</sup>، بیت ارشام<sup>143</sup> (نزدیک سلوکیه)،

Nestoriens - 138

Barsauma - 139

Narsai - 140

[Beit (Beth) Aramaye] - 141

بیت گرمای<sup>144</sup> (شرق دجله)، بیت ساری<sup>145</sup>، بیت عاب<sup>146</sup>، و بیت عدرای<sup>147</sup>، بیت قوش<sup>148</sup>، بیت لاپات<sup>149</sup> (جنیدشاپور)، بیت هوزایه<sup>150</sup> (اهواز) و بیت سلوخ<sup>151</sup> و دیرابن مزعون (در مرکز حیره) و دیرالغراب (حومه شهر انبار) و امثال آنها.

### مدرسه نصیبین:

اما در مشرق، اولین مدرسه‌ای که در شاهراه بین بین النهرین علیا و دمشق قرار داشت، نصیبین بود و چون این شهر بسال ۲۹۸ میلادی بکشور روم تعلق گرفت از این جهت، علاوه بر آنکه رومیان بدان تعلق خاطر بی نظیر داشتند، در استحکام آن نیز کوشا بودند.

در این شهر مدرسه یا مکتبی برقرار بود که علوم مختلفه تدریس می‌گردید. مثلا در این شهر یهودیان دارالعلمی داشتند و چون شهر به دست رومیان افتاد، به یهودیان آزار فراوان رساندند و مدرسه آنان بسته شد و بدین ترتیب مدرسه اول نصیبین تشکیل شد و در سال ۳۰۰ میلادی نصیبین مرکز اسقفیه گردید. شرح مربوط به مکتب انطاکیه و تمرکز آن و خدماتی که این مکتب در ایران در راه علم انجام داده است، بسیار جالب می‌باشد.

مختصرا متذکر می‌گردیم که ائوستاتیوس<sup>152</sup> اسقف انطاکیه کشیشی بنام افرائم<sup>153</sup> را مامور اداره نمودن مدرسه کرد. وی در این مدرسه خدمات زیادی به علم الهی و سایر علوم نمود و مدرسه نصیبین شهرت بسزایی یافت. وی کتاب (یا کتابهایی؟) بزبان سریانی تالیف کرد و چنین شهرت دارد که قریب شصت سال اداره امور مدرسه نصیبین را بر عهده داشته است.

پس از وی باز اختلاف‌های مذهبی بین اسقفهای مختلف و صاحبان کرسی‌های دینی برقرار بود و این کشمکش‌ها باعث شد که، عده‌ای از این شهر به ادسا روی آوردند و پس از حمله امپراطور روم یولیانیوس به ایران در سال ۳۶۳ میلادی، پنج ولایتی که در سال ۲۹۸ از ایران به رومیان منتقل گردیده بود، دوباره به ایران بازگشت، نصیبین و بالتیجه مدرسه آن بدست ایرانیان افتاد. افراد فوق الذکر پس از دفاع شدید از شهر، و عده‌ای از افراد آواره یعنی آوارگان نصیبین، به ادسا آمدند و مکتب رها (الرها) را تشکیل دادند و در حقیقت مدرسه ادسا دنباله مکتب نصیبین و جانشین آن شد.

Ardachir Beit - 142

Beit Archam - 143

Beit Gramai - 144

Beit Sari - 145

Beit Abe - 146

Beit Adrai - 147

Beit Qush - 148

Beit Lapat - 149

Beit Huzaye - 150

Beit Slokh - 151

Eustathius - 152

Ephrem - 153

افرائم و عده‌ای از دانشمندان در این شهر به تعالیم مذهبی و علمی پرداختند (وفات افرائم ۳۷۵ میلادی است).

نتیجه آن شد که زبان سریانی، زبان رسمی مکتب ادس و در حقیقت لهجه ادبی مسیحیان گردید.

### مدرسه ادسا:

پس از آنکه بسال ۳۶۳ میلادی نصیبین به دست ایرانیان افتاد و چنانکه گفته شد، افرائم و آوارگان دیگر، این مکتب را در ادس جانشین مکتب نصیبین نمودند و مکتب ادس رونق فراوانی یافت اما اختلافات مذهبی و روحانی پیوسته در این سرزمینها برقرار بود و مکاتب و اسقفیه‌ها در مسائل مذهبی با یکدیگر اختلاف داشتند. پس از مرگ افرائم، شاگردان وی به جایش به تعالیم وی پرداختند.

در مدرسه اداسا که بعدا دارالعلم بزرگی شد، بمانند مکتب انطاکیه و نصیبین تدریس علوم برقرار گردید. این مدرسه در بین النهرین و ایران شهرتی بسزا یافت و اسقفهای ایرانی از انفاغ التحصیل گردیده و کتابهای چندی از تالیفات ارسطو به سریانی برگردانده شد. در میان آنها پربوس<sup>154</sup> رییس پزشکان انطاکیه بود و بشرح ایضا، مترجمان دیگر آثار دانشمندان یونانی را ترجمه نمودند.

### نتیجه نفوذ نسطوریان در ایران:

چنانکه در بالا گفته شد بر اثر اختلاف عقیده مذهبی در روم شرقی بین نسطوریوس که بطریک قسطنطنیه بود و انحراف وی از تثلیث، از جر که مسیحیت (بعقیده اولیها) خارج شد و سپس پیروان وی بنام نسطوریها<sup>155</sup> نامیده شدند.

اینان در بسط علوم یونانی همت گماشتند و بدین ترتیب در دانشگاه رها فرقه جدیدی پیدا شد که علماء آنها از مسیحیت (بعقیده مسیحیان روم شرقی) خارج شدند، یا آنکه آنها را اخراج نمودند و این پیروان نسطوریوس آثار بسیار ارزنده‌ای در طب اسلامی از خود بیادگار گزارده و چون شهر رها و نصیبین و قنسرین<sup>156</sup> و آمد<sup>157</sup> و سلوکیه و طیسفون و حران<sup>158</sup> بر اثر جنگهای بین ایران و روم دست بدست می‌گشت، بدین جهت مراکز علمی هم از این پیشامد مصون نماند. نتیجه آن شد که علاوه بر ایجاد مراکز فوق الذکر، زمانی هر یک از آنها معتبرتر و تعداد علماء و طلاب آن زیادتر از مرکز دیگر شده است.

چنانکه در فوق متذکر گردیدیم، علوم یونانی در شهر رها از راه انطاکیه انتشار یافت، اما چون مردم آن به

<sup>154</sup> - Probus

<sup>155</sup> - [Nestoriens] پیروان نسطوریوس بنام نسطوریان یا نساطره می‌باشند که مورد خشم و غضب امپراطوران روم شرقی قرار گرفتند و پس از فرار به ایران و حمایت از آنان کلیسایشان را به نام "کلیسای ایران" نامیده اند.

نسطوریها به دو شعبه بزرگ منقسم می‌باشند:

اول یوسفیها که بیشتر در موصل و اطراف آن مقیم می‌باشند و با کلیسای روم یکی هستند، دوم شمعونیهها که در ایران و ارمنستان (وان) بوده و همان کلدانیها و آشوریها هستند (ارومیه، رضاییه سابق).

<sup>156</sup> - Kennesrin

<sup>157</sup> - Amide

<sup>158</sup> - Carrhae



کیش عیسوی گرویده بودند، بدین جهت علاوه بر آنکه این شهر یکی از مراکز مسیحیت گردید، رقیب مدارس اسکندریه و حتی انطاکیه شد.

از معلمین بزرگ و معروف رها "البردیسانی"<sup>159</sup> و فرزندش "هارمونیوس"<sup>160</sup> می‌باشند که بتدریس فلسفه اشتغال داشتند<sup>161</sup>. این شهر بر اثر ایجاد مکتبی بنام "مکتب ایرانیان"<sup>162</sup> اشتهار فوق‌العاده یافت. موسس این مکتب ابراهیم رهاوی است. وجه تسمیه این مکتب از آن جهت بود که اغلب شاگردان آن ایرانی بودند و بعدها پس از ظهور نسطوریوس چون عده‌ای از فارغ‌التحصیلان و استادان آنها پیرو وی گردیدند، بدین مناسبت بر اثر مخالفت مونوفیزیتها<sup>163</sup> عده زیادی از نسطوریان (۴۸۳ میلادی) اجباراً شهر رها را رها کرده به داخل ایران آمدند و این موضوع از زمان امپراطور روم زنو<sup>164</sup> و امر وی که مکتب ایرانیان را بست، سبب شد، که این دانشمندان به داخل ایران آمده در شهر نصیبین مستقر گردند که در نتیجه مکتب نصیبین تاسیس گردید. پس از راندن نسطوریان از سرزمین متصرفی روم به امر زنو امپراطور روم، عده‌ای از علمای طب این دسته بداخل ایران آمده و مراکز روحانی آنان به پایتخت ایران [طیسیفون]<sup>165</sup> و سلوکیه<sup>166</sup> و سپس به جندیشاپور<sup>167</sup> انتقال داده شد.

چنانکه آمد از مراکز بزرگ علمی آن دوران، مکتب نصیبین میباشد که بمانند رها مرکز بزرگ علمی بوده و دوبار مرکزیت بزرگ یافته است. در دفعه دوم توسط یکی از اسقفهای ایرانی نژاد بنام برسوما<sup>168</sup>، که به امر پادشاه ساسانی فیروز در سال ۴۵۰ میلادی به مقام مطرانی شهر نصیبین رسید و با کمک اسقف ایرانی دیگری به نام نرسی<sup>169</sup> و مساعدتها و همت نسطوریان رونقی فوق‌العاده یافت.

مکتب دیگر که بسهم خود توانست کتب و رسائل فلاسفه و پزشکان یونان و اسکندریه را ترجمه نمایند مکتب قنسرین<sup>170</sup> می‌باشد.

دیگر از مکاتب مهم، مکتب سلوکیه است که در آن عده‌ای به تعلیم طب و فلسفه پرداخته اند. از دانشمندان بنام این مکتب یکی آکاسیوس<sup>171</sup> جاثلیق<sup>172</sup> سلوکیه (در دوره قباد پدر انوشیروان) و دیگری مارابای جاثلیق دوره انوشیروان می‌باشند.

Bardesane – 159

Harmonius – 160

161 – البردیسانی که در اواخر قرن دوم میلادی به آیین مسیح گرویده بود، با عقاید و نظرات فرقه‌ای از مسیحیان مانند مرقونیان Marcionites که منسوب به مرقیون Marcion بوده، مخالفت نموده است.

Ecole des Perses – 162

163 – [Monophysites) مونوفیزیتها دسته‌ای از مسیحیان میباشد که معتقد بودند دو طبیعت خدایی و انسانی در وجود مسیح (ع) یکی است. در صورتیکه نسطوریان معتقد بودند که دو طبیعت در حضرت مسیح (ع) مجزا می‌باشد.]

Zeno – 164

Tsephion – 165

166 – شهر سلوکیه در برابر طیسیفون قرار داشته است.

167 – شرح آن بعداً بیاید

Bersauma – 168

Narses – 169

170 – این شهر در قسمت بالای فرات در سرزمین سوریه واقع است.

Acacius – 171

Catholicos – 172

در خاتمه این فصل متذکر میگردیم که عده زیادی از فارغ التحصیلان مکتب ادسا به ایران آمده و بر اثر این مهاجرت، خدمات ارزنده‌ای به کشور ما نمودند و بدین ترتیب علوم یونان از این مکتب به مدرسه ایرانی نصیبین انتقال یافت. کم‌کم دوران کلیسای نسطوری به تاریکی گرایید و بر اثر آنکه بارصوما، کلیسای نسطوری را در ایران به رنگ ایرانی درآورد، در میان زعمای قوم اختلاف حاصل و نتیجه چنان شد، که این امر (یعنی به رنگ ایرانی در آمدن کلیساهای نسطوری) انشقاقی در میان نسطوریان پیش آورد و در میان علمایی از نسطوریان که در ایران بودند و به تصدی کلیساهای و مراکز مذهبی در آمده بودند، نیز نفوذ یافت.

نتیجه آن شد که مجدداً نهضت نسطوریگری در ایران پدید آمد و همه این عوامل دست بدست هم داده و تاثیر بسزایی در رخنه و نفوذ و بقاء علوم یونانی در ایران گزارد.

عده زیادی از محصلین و دانشمندان علوم و فلسفه و پزشکی نسطوریان که در دیرها و کلیساهای به تعلیم اشتغال داشتند و ذکر نام همه آنها از حوصله این کتاب خارج است، اغلب به تبلیغ در قلمرو شاهنشاهی ساسانی پرداخته و بعضی از آنها برای همین امر به مصر مسافرت نموده و در آنجا به فعالیت پرداخته اند.

در اینجا من باب مثال متذکر میگردیم که یکی از جاثلیقها بنام "ماراب"<sup>173</sup> سال ۵۴۰، یکی از اهالی مرو را که "تئودر" نام داشت، اسقف این شهر قرار داد.

این شخص از شاگردان سرجیس راس العینی بود و پس از آنکه نسطوریان در دنباله نهضت دینی توانستند مجدداً نضجی به کلیسا بدهند، عده زیادی دانشجو در نصیبین (می‌گویند در حدود هشتصد نفر) به تحصیل اشتغال ورزیدند و این رقم میرساند که تا چه حد این دسته از مسیحیان در ایران نفوذ داشتند، منتهی بعضی اوقات بر اثر اختلاف با پادشاهان و فرمانروایان نتیجه آن می‌شد، که ترک مرکز تعلیم را بنمایند و باز مواقعی پیش می‌آمده، که بر اثر هوشیاری و سلطه شاهنشاهان ساسانی بامنتهای قدرت در عین حال تمایل شدید، به خدمت علمی خود ادامه دهند و چنانکه در بالا مذکور افتاد، تعداد زیادی دیر و کلیسا و مراکز دینی در ایران تاسیس گردید و مدرسه نصیبین در حقیقت مرکز بزرگ (یا یکی از مراکز بزرگ) نسطوریان شد.

خسرو انوشیروان (۵۷۸ - ۵۳۱ میلادی) بر اثر هوشیاری و توجه فوق‌العاده به علوم توانست جندی‌شاپور (بیت لاپات) را به یک مرکز بزرگ علمی و پزشکی تبدیل نماید و ماراب سابق الذکر را به ریاست روحانی این شهر برگزید.

در نتیجه دانشگاهی بزرگ در جندی‌شاپور تاسیس یافت، که کتابهای بقراط و جالینوس در آن تدریس میگردید.

عده‌ای از پزشکان یونانی در این مراکز بزرگ بتدریس اشتغال داشتند که بعداً مفصل از آنها بحث خواهد شد.

از آن گذشته فلاسفه دیگری که بعضی از آنها ایرانی بوده‌اند در جندی‌شاپور به تعلیم اشتغال داشتند، که شرح همه آنها ضمن دانشگاه جندی‌شاپور خواهد آمد.

در این مبحث متذکر می‌گردیم ارمنستان مایل نبود مطیع شاهنشاهی ساسانی باشد، مضافاً بدانکه بعدها

بواسطه قبول آیین مسیح (ع) توسط قسطنطین بزرگ (کونستانتینوس ۳۰۶ میلادی)، این سرزمین با روم همکیش شد و این همکیشی نیز یکی از علل مهم این کشمکش‌ها بود و نتیجه آن در قرار دادهای صلح بین ایران و روم مشاهده می‌گردند، مثلاً در سال ۲۴۴ میلادی قرار داد صلحی که بین ایران و روم منعقد شد، ارمنستان به ایران و بین النهرین به روم تعلق گرفت و این روش مدت‌ها بین ایران و روم برقرار بود.

مطلب مهمی که ذکر آن در این مختصر لازم است آنکه، چون نسطوریان از کشور روم رانده شدند، مکتب خود را در رها تشکیل دادند، مجدداً از رها رانده شده و به داخل ایران آمدند، در نظر ایرانیان این مسیحیان بسیار محترم و مطمئن بودند، زیرا وجود آنها خطری از هیچ جهت برای ایران نداشت، مضافاً بدانکه در نظر پیروان مذهب مسیح (ع)، آنانکه ملکانی و اکنون به ارتودوکس<sup>174</sup> معروف می‌باشند، اهل بدعت شمرده شدند. اینان به هیچ وجه، وجودشان مزاحم ایران و ایرانی بشمار نمی‌رفت و بهمین نحو، علاوه بر آنکه عموماً مورد توجه شاهان ایران و ایرانیها بودند، در مورد کیش آنها نیز کمکهایی می‌شده است و یکی از جهات رونق مدرسه نصیبین همین امر بود. چنانکه در فوق تذکر داده شد، بامر فیروز پادشاه ایران (۴۸۳ - ۴۵۹ میلادی) بر اثر هدایت بر سومای سابق الذکر (اسقف ایرانی نژاد) متوجه گردید که رومیان دشمن بزرگ نسطوریان شده اند، از این جهت، همین برسوما با لشگری که از فیروز پادشاه ایران گرفته بود، عیسویان مخالف خود را در سرزمینهای عیسوی نشین از بین برد و نفوذ نسطوریان را در ایران زیاد نمود و اینان با فراغت بال توانستند در ایران و سرزمینهای متصرفی آن به نشر و تعلیم علوم پردازند که بزرگترین نتیجه این آزادی، تاسیس مدرسه و بیمارستان جندی‌شاپور (بیت لاپات) گردید.

امیدواریم در فصول آتی، در مواقع لازم، باز در مورد نفوذ علوم یونانی تذکراتی را که احتیاج باشد، بنگاریم.

### ۳- مراکز طبی ایرانی

چنانکه در فصول گذشته آمد، مقدماتاً باید دانست، پس از حمله اسکندر به ایران (۳۳۱ ق. م) و کشور گشایی وی، از مدیترانه تا رود سند سرزمینهای مفتوحه وی گردید و در نتیجه تمام ایران و آسیای صغیر و سوریه و مصر و قسمتی از هندوستان تحت سلطه و اقتدارش قرار گرفت. اسکندر تا توانست، در سرزمینهای گشوده شده مراکز یونانی تاسیس نمود. اسکندر به سال ۳۲۳ ق. م. (ماه ژوئن) مرد.

پس از مرگ وی، ممالک مفتوحه بین سردارانش تقسیم شد و ایران نصیب سلوکوس نیکاتور<sup>175</sup> گردید. این سردار بسال ۳۰۰ ق. م. شهر انطاکیه<sup>176</sup> را در شام بنا و آن را مرکز و پایتخت خود نمود. بعدها پس از ظهور اشکانیان، ایران و سپس بین النهرین از سلسله سلوکیان مجزا و جزو قلمرو ایران شد و از آن پس کم‌کم اشکانیان به مدیترانه نزدیک شدند و چنانکه آمده، در دوران ساسانیان بر اثر اختلاف مذهبی که

Orthodoxe - 174

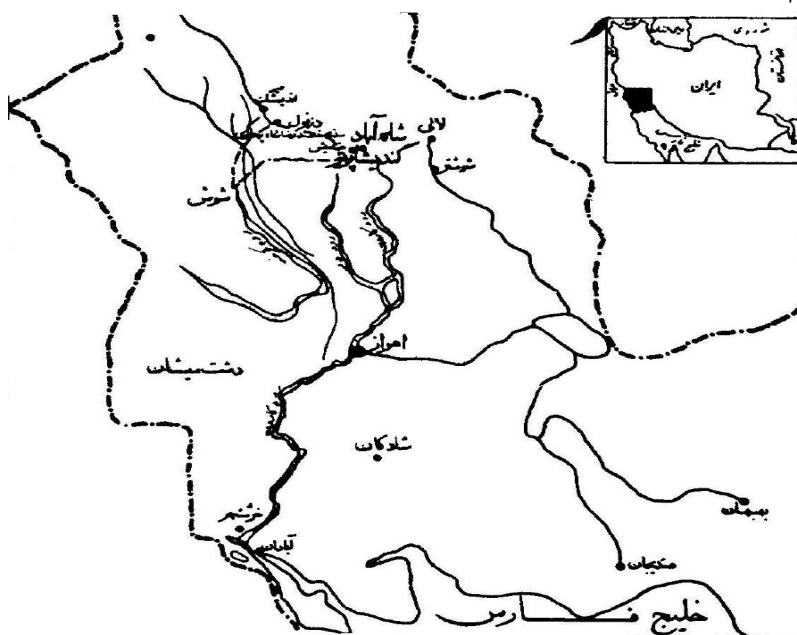
Seleucus Nicator - 175

[Antioche = Antichia ad Daphnen] این شهر در ترکیه امروزی می‌باشد که آنرا سلوکوس بنا کرد (۹۵ کیلومتری حلب). - 176

بین امپراطوران روم شرقی و نسطوریوس و بالتیجه تابعین این بطریک یعنی نسطوریان و علمای دیگر پیش آمد، اینان به سرزمین ایران آمده و در قوام و نضج دانشگاه جندی شاپور سهمی بسزا داشتند. پادشاهان ساسانی مخصوصاً انوشیروان (خسرو)<sup>177</sup> در بزرگداشت مکتب جندی شاپور بسیار کوشا و جاهد بودند و بطور خلاصه، طب جندی شاپور اختلاطی از اصول عقاید و نظرات مکاتب چندی است که شرح آن خواهد آمد.

### دانشگاه و مکتب جندی شاپور:

پس از ذکر مقدمه بالا متذکر می‌گردیم که دانشگاه و بیمارستان جندی شاپور میراث دانش اسکندریه و انطاکیه و یونان و ایران و روم است.



شکل C\_ ۱۴\_ محل شهر و دانشگاه جندی شاپور

#### الف - ایجاد شهر جندی شاپور و دانشگاه آن

در سال ۲۴۱ میلادی والرینوس<sup>178</sup> درصدد حمله به ایران برآمد و کپد و کیه را تصرف کرد، در نتیجه ایرانیان عقب نشینی کردند، سپس طاعون در لشگریان روم افتاد و جنگ طولانی شد. والرینوس در سال ۲۶۰ (یا ۲۵۹) میلادی، در رها اسیر ایرانیان شد.

سپاهیان ایران به سوریه تاخته و شهر انطاکیه را متصرف و غارت و پس از آن والرینوس و عده زیادی از مردم شهر را اسیر نمودند که در میان آنها عده‌ای از رومیان همراه والرینوس را برای کار درسد شادروان بر روی رود دجیل زیر شوستر، همچنین برای ساختن شهری در داخل ایران گماشتند.

Khoroes -<sup>177</sup>

Valerianos -<sup>178</sup>

این شهر که بنام جندشاپور یا جندی‌شاپور یا جندی‌سپور (معرب جندی‌شاپور یا گندی‌شاپور) نام‌گذاری شده، توسط اسرای رومی و یونانی (که در میان اسراء عده‌ای معمار و مهندس و طبیب بودند)، در خوزستان در نزدیکی شوش بین دزفول و شوشتر که محل کنونی شاه آباد است، به امر شاپور اول ساخته شد. در باب وجه تسمیه آن چنین آمده است: "به از اندیو شاپور"<sup>179</sup> یعنی شاپور بهتر از انطاکیه است. نظیر این کلمه در سلسله ساسانی دیده می‌شود مثل شهری که خسرو اول انوشیروان ساخته که بنام " و از اندو خسرو"<sup>180</sup> و امثال آنها.

بعضی گفته اند که جندی‌شاپور از ساخته‌های شاپور دوم است، ولی بنظر نمی‌رسد این رای صحیح باشد.

جمال‌الدین قفطی صاحب تاریخ الحکماء درباره جندی‌شاپور چنین گوید:

مردم جندی‌شاپور از اطباء، که در فن طبابت بسیار حاذق می‌باشند و از عهد ساسانیان این علم در آن سرزمین مقامی بلند داشته، ایجاد شهر را به فرزند اردشیر پس از فتح انطاکیه و غلبه بر امپراطور روم که دختر قیصر را خواست و او دخترش را زوجیت شاپورداد منسوب می‌دانند. شاپور برای دختر قیصر شهری بمانند قسطنطنیه<sup>181</sup> ساخت که جندی‌شاپور است.

باز قفطی گوید: که در تاریخ ساسانیان چنین آمده است: که این شهر قریه‌ای بود که ملک مردی بنام "جندا" بوده و پس از آنکه شاپور این محل را برای بنای شهر انتخاب کرد، دستور داد پول و مال فراوان بصاحبش بدهند، اما مالک ده آنرا قبول نکرد و گفت شخصا آن را خواهم ساخت. شاپور نیز پذیرفت، به این شرط که شاپور نیز در ساختن شهر شرکت نماید. مردم قریه گفتند که این شهر را جنداوشاپور می‌سازند، بدین جهت آن را جندی‌شاپور گفتند.

همچنین قفطی گوید: وقتی دختر قیصر بدانجا رفت، عده‌ای از اصناف مختلفه که به آنان احتیاج داشت و از اهل شهر او بودند با وی همراه گشتند، از جمله اطبایی دانشمند بدان شهر رهسپار گردیده و بتعلیم طب پرداختند (تاریخ الحکماء قفطی، چاپ مصر، ۱۳۲۶ هجری قمری).

در کتاب مجمل‌التواریخ و القصص در باب گندیشاپور آمده است که این شهر از بناهای شاپور می‌باشد و متذکر گردیده که " به از اندیو شاپور" بدین معنی که اندیو اسم انطاکیه در زبان پهلوی و به از اندیو یعنی بهتر از انطاکیه و آن را شاپور به مانند نطع شطرنج نهاد، هشت راه در هشت راه و در آن موقع شطرنج نبود، اما شکل شهر بمانند شطرنج بود.

اکنون خرابست و دهی بر جا مانده است (قریب سال ۵۲۰ هجری قمری خلاصه‌ای از مجمل‌التواریخ و القصص).

پاره‌ای گفته اند که جندیشاپور از ساخته‌های شاپور دوم (جلوس ۳۱۰ م.) است، ولی بنظر نمی‌رسد این قول صحیح باشد، بلکه صحیح آن است که این پادشاه در رونق و تکمیل جندی‌شاپور خدماتی انجام داده است. در باب وجه تسمیه جندیشاپور گفته اند: که این شهر مرکز سوق الجیشی سپاهیان عرب بوده است بمانند

<sup>179</sup> Veh- az- Aadev -i- Shapur -

<sup>180</sup> Veh-az- Andev-i-Khosraw -

<sup>181</sup> Constantinople -

جندالکوفه و جند بصره.

بعضی گفته اند که مقصود از جندیشاپور شهرستان شاپور میباشد. عده‌ای نیز معتقدند که واژه (جند) معرب (گند) است.

بهر حال این بود مختصری از وجه تسمیه جندی‌شاپور.

پس از ساخته شدن شهر عده‌ای از قسمت‌های مختلف کشور بناچار بدانجا کوچ داده شد.

بعلاوه اسرای یونانی و رومی نیز در آنجا مستقر گردیدند که در میان آنها علاوه بر کارگران یونانی عده زیادی هنرمند و صاحبان صنعت نیز وجود داشتند.

بعد از شاپور اول (جلوس ۳۳۸ م.) شاپور دوم آن را محل اقامت خود قرار داد، یعنی اقامتگاه سلطنتی شد. جندی‌شاپور همان شهری است که مانی را پوست کنده و پوستش را با کاه آکنده، به دروازه شهر آویخته‌اند که به دروازه مانی معروف گردیده است.

بعدها بر اثر تعصبات مذهبی و اختلافات مذهبی که بین امپراطوران روم نسطوریها پیش آمد، عده زیادی از این دانشمندان به ایران پناهنده شده و جمعی از آنان به این شهر روی آوردند.

از طرف دیگر شاپور دوم و انوشیروان هر دو درباره تمرکز علمی این شهر، منتهای جدرا نمودند.

بر اثر مجاهدات شاپور دوم، جندی‌شاپور یکی از مراکز مهم نساجی و عطرسازی گردید و پادشاهان ساسانی نفوذ و قدرت خود را در این شهر اجرا می‌داشتند.

من شخصا قریه‌ای بنام شاه آباد و محل سابق جندی‌شاپور است دیده‌ام، اما اثر یا آثاری از دانشگاه و بیمارستان آن مشاهده نکردم، بلکه زمین و تلی در آن محل دیدم که معروف است، جندی‌شاپور سابقا در آنجا بوده است. شاید روزی کاوشهایی در این قریه بعمل آید و آثار جندی‌شاپور، مکشوف گردد.

بهر حال چنانکه آمد جندی‌شاپور در خوزستان قرار داشت و همان بیت لاپات میباشد.

ایالت خوزستان در سال ۹۱ هجری قمری (۶۴۰ میلادی) بدست اعراب افتاد. شهر جندی‌شاپور طبق نوشته جغرافی دانان اسلامی به فراوانی نعمت و خرما و زراعت معروف بوده است.

از آن گذشته درباره محصولات این سرزمین از خرما و زیتون و انگور و ترنج و گندم و نیشکر نام برده شده و از این بابت سرزمین خوزستان که جندی‌شاپور هم جزئی از آن است، بفراوانی نعمت و میوه مشهور و معروف دوران قبل از اسلام و پس از آن بوده است.

شرح مختصر بالا، از نظر معرفی این سرزمین بود که اگر بخواهیم مشروح تر نظر جهانگردان و تذکره نویسندگان و جغرافی دانان را بنگاریم، مطلب به درازا کشد.

اما زبان این سرزمین در دوران سلطنت ساسانی پهلوی و عادات و سنن آن به آیین زردشتی بوده و بقایای آثار آنان نیز اکنون در شهرهای مختلفه خوزستان و لرستان دیده می‌شود.

از خاندانهای بزرگ سرزمین خوزستان "نویختی‌ها" می‌باشند که خدمات ارزنده ای به تمدن اسلامی و بشرح ایضا به خلفای عباسی نموده و سهم بزرگی در تمدن اسلامی دارند.

## ب - اطباء جندی‌شاپور

در بیمارستان جندی‌شاپور عده زیادی طبیب به خدمت اشتغال داشتند، که مهمترین آنها خاندان بختیشوع یا آل بختیشوع<sup>182</sup> می‌باشند.

گرچه عده زیادی از اطباء این خاندان دوران اسلام را درک کرده و خدمت خلفاء عباسی را نیز نموده، بدین معنی که طبیب مخصوص خلفا بوده‌اند، اما از آنجا که پدران آنها و چند نفر از آنها منحصر در بیمارستان جندی‌شاپور یا آنکه معلومات آنها از استادان جندی‌شاپور بوده و نسبت بمکتب جندی‌شاپور بسیار باوفا بودند، لذا اصولاً بنام جندی‌شاپوری (منسوب بجندی‌شاپور) می‌باشد.

از این جهت لازم دانستیم همه آنها را در این مبحث ذکر کنیم.

با آنکه بیمارستان جندی‌شاپور نقش بسیار مهمی در طب اسلامی ایفا نموده و دنباله آن تا اواخر قرن سوم هجری نیز کشیده است و مورخین، مخصوصاً مورخین اسلامی این بیمارستان را عموماً ضمن بیمارستانهای دوره اسلامی متذکر گردیده اند و با توجه به آنکه قسمت اعظم طب اسلامی از جندی‌شاپور است، حق آن است که تمام اطباء این بیمارستان را، چه قبل از دوران طب اسلامی و چه پس از آن، در این مبحث بنگاریم.

بدین جهت در این مبحث اطباء مکتب جندی‌شاپور را متذکر می‌گردیم که در درجه اول خاندان بختیشوع می‌باشند.

این خاندان عده‌ای طبیب داشتند که عبارتند از:

۱ - بختیشوع بزرگ سر سلسله خاندان مزبور.

۲ - جورجیس<sup>183</sup> - (جرجیس) فرزند بختیشوع جندی‌شاپوری رییس بیمارستان جندی‌شاپور (طبیب منصور

<sup>182</sup> - بختیشوع مرکب از بخت (به ضم اول) یعنی رها کرده، نجات داه و یشوع به معنای مسیح که جمعا یعنی نجات داده مسیح می‌باشد. بمانند کلمه صهاربخت (یا چهاربخت).

<sup>183</sup> - توضیح آنکه منصور خلیفه عباسی مبتلا به بیماری معده و سوءهضم و ضعف قوای شهوانی گردید که اطباء بغداد (آن دسته که در بغداد طبابت می‌کردند و در برابر اطباء جندی‌شاپور در حقیقت شاگرد هم محسوب نمی‌گردیدند) از معالجه خلیفه عاجز شدند.

خلیفه دستور داد، که حاجبش بنام "ربیع الخادم" مجلس مشاوره تشکیل دهد. پس از تشکیل مجلس مشاوره همه بالاتفاق گفتند جورجیس طبیب و رییس بیمارستان جندی‌شاپور در صنعت طب منحصر بفرد و یگانه روزگار است. وی به بغداد احضار گردید تا درمان خلیفه نماید. خلیفه دستور باحضار جورجیس داد و بحاکم جندی‌شاپور ابلاغ نمود که امر خلیفه را اجرا نماید. حاکم چنان کرد. ابتدا جورجیس از رفتن بی‌بغداد امتناع نمود، ولی حاکم وی را مجبور کرد که به بغداد برود.

جورجیس امور بیمارستان را به پسر خود بختیشوع واگذار کرد و با دو نفر از شاگردانش بنامهای ابراهیم و عیسی بن شهلافا به بغداد رفت. وقتی به این شهر رسید منصور را از تمام بیماریها بهبود داد.

آنگاه خلیفه دو تن از کنیزکان را به خانه جورجیس فرستاد. جورجیس در خانه نبود و برای عبادت به کنسبه رفته بود. چون باز آمد و وضع چنان دید، خشمگین شد و کنیزکان را به قصر خلیفه بازگردانید. خلیفه علت را از جورجیس سؤال کرد؟ وی در جواب گفت: ما عیسویان بیش از یک زن نمی‌توانیم بعقد دائم خود درآوریم و تا آن زن زنده است، از گرفتن زن دوم محروم می‌باشیم.

خلیفه چون چنین سخنی شنید، اجازه داد جورجیس برای درمان زنه‌ای حرمسرا برود و بدین ترتیب مقام جورجیس نزد خلیفه بسیار ارجمند گردید. جورجیس چهار سال در بغداد بود و طبابت مخصوص خلیفه را داشت پس از آن بیمار گشت. خلیفه بعیادتش رفت. جورجیس بی‌اختیار گریه کرد ۰۰۰۰ گفت اگر خلیفه مرخص نماید بوطن برخوادم گشت، تا بیدار اهل و اولاد نایل گردم و بار دیگر روی آنان را ببینم.

آنگاه خلیفه ویرا خطاب نمود و گفت: مسلمان شو. جورجیس در پاسخ خلیفه گفت: من مایلیم به کیش اجدادم باشم، خواه به بهشت یا بدوزخ بروم. خلیفه خندید و گفت: با آنکه دوری تو بر من ناگوار است، چرا که طی مدتی که در بغداد بودی بیماریهایم را درمان کردی که ابدا بوی بیماری نرسیده است، اجازه مراجعت میدهم.

جورجیس گفت: برای سلامت خلیفه یکی از شاگردانم "عیسی بن شهلافا" را در خدمت خوادم گذارد. خلیفه دستور داد که جورجیس را با ده هزار دینار همراه

خلیفه ۷۶۹ میلادی ۱۵۲ هجری قمری).

این شخص همان طبیبی است که وقتی منصور خلیفه عباسی بیمار شد و اطباء بغداد در معاینه وی عاجز ماندند، منصور وی را از جندیشاپور به بغداد خواست.

۳ - بختیشوع دوم فرزند جورجیس<sup>۱۸۴</sup> (وفات ۸۰۱ میلادی، ۱۸۵ هجری قمری) - وی نیز از اطباء جندیشاپور و طبیب معالج مهدی (دوران خلافت ۱۶۹ - ۱۵۸ هجری قمری مطابق ۷۸۵ - ۷۷۴ میلادی) و هادی (دوران خلافت ۱۷۰ - ۱۶۹ هجری قمری مطابق ۷۸۶ - ۷۸۵ میلادی) و هارون الرشید (دوران خلافت ۱۹۳ - ۱۷۰ هجری قمری مطابق ۸۰۸ - ۷۸۶ میلادی) خلفاء عباسی بود.

وی هارون الرشید خلیفه عباسی را که از سر درد شدیدی که سخت او را درد و رنج می‌داد، رهایی بخشید.

۴ - جبرائیل فرزند بختیشوع دوم<sup>۱۸۵</sup> از اطبای بزرگ جندیشاپور بود که در این بیمارستان به طبابت

یکی از مستخدمین مخصوص خود و زاد و توشه به جندیشاپور برساند و امر داد اگر وی در راه فوت کرد و به جندی‌شاپور نرسید، جنازه‌اش را نزد پدرانش بختاک سپارند. جورجیس به جندیشاپور آمد و مجدداً در بیمارستان این شهر بخدمت سابقش اشتغال ورزید.

آنگاه دستور داد عیسی بن شهلافا به بغداد رفته، بمراقبت خلیفه و بسمت طبیب مخصوص وی در این شهر بماند.

مجدداً خلیفه بیمار شد و دستور داد که جورجیس به بغداد بیاید، اما جورجیس بعلت افتادن از پشت بام، در بستر بیماری افتاده بود و قدرت حرکت و مسافرت نداشت. لذا طبیب دیگری بنام ابراهیم را برای طبابت خاص خلیفه فرستاد. وی (ابراهیم) تا آخر عمر در دربار منصور بود. جورجیس کتب چندی بامر منصور از یونانی عبری برگردانیده است. وی در بیمارستان جندیشاپور خدمت می‌نمود و ریاست دانشکده پزشکی جندی‌شاپور را داشت.

هادی پسر و ولیعهد مهدی (وفات مهدی بسال ۱۶۴ هجری قمری مطابق ۷۸۰ میلادی است) بسختی بیمار گردید. خلیفه امر کرد بختیشوع به بغداد رود. وی به بغداد رفت و هادی را معالجه کرد اما بر اثر اختلاف با اطباء خلیفه و دربار وی نتوانست در این شهر بماند، لذا بامر هادی به جندیشاپور مراجعت نمود.

۱۸۴ - وی بمانند پدرش جورجیس طبیبی حاذق و متبحر در طب بود. بسال ۱۷۱ هجری قمری (مطابق ۷۸۷ میلادی) که خلافت به هارون الرشید رسید. اتفاقاً به بیماری سختی مبتلا شد. خلیفه به یحیی فرزند خالد برمکی دستور داد طبیبی حاذق احضار نماید.

یحیی گفت طبیب خاص پدر و مادرت "ابقریش" است و اجازه خواست وی برای معالجت بخدمت خلیفه برسد. (این ابقریش طبیبی است که پس از احضار بختیشوع به بغداد برای هادی، با توطئه خیزران عیال هادی سبب شد که از بغداد به جندیشاپور روانه گردد).

بختیشوع مجدداً به بغداد رفت و در حضور خلیفه با زبانهای پارسی و عربی درود بر خلیفه فرستاد.

می‌گویند یحیی برمکی برای آنکه اعتماد خلیفه را به بختیشوع جلب نماید دستور داد هیئتی از اطباء بغداد را جمع نموده تا میزان دانش بختیشوع معلوم گردد. هیئت مزبور عبارت بودند از ابوقریش و عیسی بن شهلافا و عبدالله طیفوری و داود بن سرافیون و سرجین.

پس از آنکه هیئت مذکور جلسه در حضور خلیفه تشکیل دادند. هارون دستور داد ادرار حیوانی را به بختیشوع نشان دهند و از او سؤال کرد، که دستور دهد صاحب این ادرار چه غذایی باید بخورد. بختیشوع در پاسخ گفت صاحب این ادرار باید جو تازه بخورد. هارون بختیدید. سپس تمام حضار از فضائل بختیشوع سخن راندند. هارون ویرا صله داد و خلعتی فاخر بخشید و دستور داد تا وی رئیس پزشکان کشور گردد.

می‌گویند وقتی جورجیس پدرش عزم رفتن بغداد نمود، بختیشوع به پدر گفت: چرا مرا با خود ببغداد نمی‌بری؟

جورجیس در جواب گفت: شتاب مکن تو نیز در استخدام پادشاهان درخواستی آمد و مقامی ارجمند خواهی یافت.

وی را مؤلفات چندی در طب می‌باشد که مهمترین آنها عبارتند از:

"کناش مختصر" و کتاب "تذکره" که برای فرزندش جبرئیل برشته تحریر درآورده است. وی را دو پسر بود، یکی بنام جبرئیل و دیگری جورجیس.

۱۸۵ - وی با پدرش چنانکه آمد در بغداد بود. برحسب این امر به درخواست جعفر برمکی وزیر هارون، طبیب مخصوص هارون شد.

در ابتدای اقامت جبرئیل در دربار هارون الرشید واقعه‌ای اتفاق افتاد که مقام وی بسیار ارجمند گردید و آن اینکه یکی از کنیزان حرمسرای هارون بر اثر میگساری شبانه مبتلی به بیماری فالج گردید و هر دو پایش بی‌حرکت ماند (از کار افتاد). جبرئیل بوسائل روانی فی المجلس ویرا درمان نمود و کنیزک بهبود یافت.

هارون بسیار خوشحال شد و علت این نوع درمان را از جبرئیل سؤال کرد؟ جبرئیل در پاسخ گفت: در بعضی بیماریها آنگاه که طبیب حاذق از داروهای درمان کننده علاج نمی‌بیند، به وسایل نفسانی متوسل می‌گردد. بدین ترتیب جبرئیل بیش از پیش در دربار هارون الرشید مقام و منزلتی ارجمند یافت و چون پزشکی حاذق و کم نظیر بود، تحف و هدایای زیادی از طرف وزراء و امرا و بزرگان دولت عباسی، علاوه بر حقوق گزافی که از هارون الرشید دریافت می‌کرد سیل وار



اشتغال داشت علاوه بر آن طبابت هارون الرشید و امین و مامون خلفای عباسی را نیز نموده و در خدمت آنان گرامی می‌زیسته است. وی اولین طبیبی است که نخستین کتاب طب را از زبان یونانی به عربی ترجمه نموده است. (۲۱۳ هجری قمری = ۸۲۸ میلادی).

۵ - جورجیس دوم فرزند بختیشوع دوم و برادر جبرائیل.

۶ - بختیشوع سوم پسر جبرائیل پسر جورجیس<sup>۱۸۶</sup> (وفات ۲۵۶ هجری - قمری مطابق

بطرف او سرازیر گردید، بنحویکه شکوه و جلال زندگی وی در بغداد زبانزد خاص و عام بود.

حقوق و درآمد سالانه جبرئیل از هارون الرشید زیادتر بود. می‌گویند که ثروت فوق العاده و جلال و شکوه کم نظیری در بغداد برای خود فراهم ساخت، که از بعضی نظرات و جهات بر جلال و شکوه دربار خلیفه و جهان داشت. با تمام این احوال جبرئیل هیچگاه تعصبی نسبت به عرب نداشت و به مذهب خود و اینکه از جندیساپور است فخر می‌نمود، از آن گذشته تا ممکن بود به پارسی سخن میگفت. جبرئیل برای ترجمه کتب ابقراط و جالینوس از زبان یونانی به عربی و سریانی از عده‌ای از دانشمندان صابین استفاده نمود و آنان را بترجمه کتب دو استاد بزرگ و داشتکه این مطلب یکی از عوامل مهم و اساسی و بنیان طب اسلامی می‌باشد. جبرئیل نسبت به حنین فرزند اسحق عبادی احترام فوق‌العاده می‌نمود. حنین برای جبرئیل کتابی در تشریح بدن از یونانی به عربی ترجمه نمود. با آنکه حنین جوان بود و جبرئیل مسن، آنقدر جبرئیل به حنین احترام می‌گذاشت که همه در عجب بودند. روزی از وی سوال شد، علت چیست که این همه درباره حنین احترام قائلی؟ در پاسخ گفت: اگر این جوان (یعنی حنین) عمرش دراز گردد، سرچیس راس العینی را رسوا خواهد کرد.

توضیح آنکه سرچیس راس العینی کتب چندی در فلسفه و حکمت از یونانی به سریانی برگردانده است. وی (جبرئیل) معتقد بود که مترجمین کتابهای ابقراط و جالینوس را برای ما اطباء چون ابزار کار تهیه می‌نمایند و این امر بمانند آن است که آنان سازندگان شمشیر و ما شمشیر زنان می‌باشیم. چون شمشیر گر شمشیر را از فولاد می‌سازد نمی‌تواند از آن استفاده کند، این شمشیر زن است که از آن استفاده می‌نماید. مدت اقامت جبرئیل در بغداد جمعا بیست و سه سال بود.

پس از مرگ هارون الرشید طبیب مخصوص امین و سپس بخدمت مامون مشغول بود. در سقوط بغداد بدست لشکریان خراسان و قتل امین، مردم عوام بخانه جبرئیل ریخته و اموالش را بغارت بردند، بدین معنی پس از قتل امین چون مامون (۱۹۸ هجری قمری = ۸۱۳ میلادی) بعلت ترک خدمت از جبرئیل دلگیر بود، به حسن بن سهل دستور داد اموال جبرئیل را گرفته و محبوسش نمایند، جبرئیل مدتی در حبس بود. در این هنگام حسن بیمار شد و اطباء از معالجت وی عاجز ماندند. اجبارا جبرئیل را از حبس آزاد ساخت و در مدت کمی طبق درمان وی حسن بهبود یافت (۲۰۲ هجری قمری مطابق ۸۱۷ میلادی). بسال ۲۱۰ هجری قمری (مطابق ۸۲۵ میلادی) مامون را بیماری سختی عارض شد. میکابیل (میخاییل) و سایر اطباء از معالجت وی عاجز ماندند و با تمام تلاشها کاری از پیش برده نشد.

دوستان جبرئیل مامون را به احضار جبرئیل ترغیب کردند. جبرئیل در مدت پنج روز خلیفه را با شدت بیماری که داشت، درمان کرد. مامون دستور داد یک میلیون درهم (هزار هزار) به طبیب بدهند و هر چه از اموالش بغارت برده بودند بوی بازگردانند، تا آنجا که همام مقام دوران هارون الرشید را یافت. وی مردی خلیق و مهربان و بسیار مردم دار و از هر جهت صفات یک طبیب را دارا بود. جبرئیل و پدرش بختیشوع و پدربزرگش جورجیس از اطباء بزرگ جندیساپور می‌باشند که در میان پزشکان جندیساپوری آثاری فوق‌العاده به طب بغداد (که بعدا مرکز مهم طب اسلامی گردید) و بالنتیجه به طب اسلامی نموده‌اند. جبرئیل بسال ۲۱۳ هجری قمری (۸۲۸ میلادی) در بغداد درگذشت. از جنازه‌اش تجلیل زیاد بعمل آمد و بموجب وصیتی که به دامادش میخاییل نموده بود ویرا در شهر مدائن در دیری بخاک سپردند. معروف است که جبرئیل در دربار هارون (۱۹۳ - ۱۷۰ هجری قمری = ۸۰۷ - ۷۸۶ میلادی) چنان قدر و منزلتی داشته که هارون به امنای دولت خود نوشته: "کل من کان له الی حاجه. فلیخا طب بها جبرئیل لانی اافل کل ما یسئلنی فیه و یطلبه منی". یعنی هر کس حاجتی از من دارد جبرئیل را بخواهد، بدلیل آنکه هر چه جبرئیل طلب کند من آنرا عمل می‌کنم. وی سه بار زبیده مادر جعفر (حرم هارون) را درمان نمود و سیصد هزار دینار زر مسکوک انعام گرفت. از مؤلفات وی رساله "مطعم و مشرب" است که بنام مامون تالیف نموده، ایضا کتابی "در مدخل طب"، "باه"، "بخور" و همچنین "کناشی" در طب می‌باشد.

<sup>۱۸۶</sup> - بختیشوع پس از مرگ جبرئیل به جای پدر ریاست بیمارستان جندیساپور را داشت. وی ببغداد فراخوانده شد و بسمت طبیب خاص خلیفه و رییس پزشکان درباری منصوب گردید. وی زمان خلافت مامون و معتصم و واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز و مهتدی را درک کرده است.

اما دوران حشمت و جلال فوق‌العاده‌اش در دوران معتصم و متوکل (۲۳۲ - ۲۲۷ هجری قمری = ۸۴۸ - ۸۱۱ میلادی). می‌گویند متوکل عباسی با آن همه سفاکی و ستمگری که هیچکس را یارای خلاف گویی با وی نبود در برابر بختیشوع ساکت می‌ماند. وی در خدمت خلیفه بسیار محترم و معزز بود.

روزی بختیشوع در مجلس خلیفه پهلویش نشسته بود. صحبت از بیماری‌های سوداوی بود. سخن بدینجا رسید، وقتی سودا بمزاج بیمار غلبه نماید طبیب حکم به جنون وی کند و قاضی شرع دست و پای او را به زنجیر ببندد و قیم بر او گمارد. متوکل عباسی ضمن صحبت با دراعه بختیشوع (دراعه جامه‌ای پنبه‌ای یا پشمین که جلوی آن باز باشد) آنرا می‌کشید تا به محل بندازار رسید و آن را پاره نمود و خود نمی‌دانست چه می‌کند. بختیشوع را نیز شرم بود که مطلبی گوید. متوکل از بختیشوع سؤال کرد شما اطباء چه وقت و با چه علامتی حکم بر جنون بیماری سودایی می‌کنید؟ بختیشوع در جواب گفت: آنگاه که یک بیمار سودایی دراعه طبیب خود را تا بندازار پاره کند. در این هنگام حکم به دیوانگی او نموده که باید دست و پایش را بست و قیم بر او گمارد.

بختیشوع در شهر بغداد خانه‌ای گشاده داشت. همه کس از بزرگ و کوچک از مال او متمتع بودند و هر کس بر او وارد می‌گشته یک قوطی بخور همراه یک

۸۷۰ میلادی) - وی نیز از اطباء مشهور جندی شاپور بود و طبابت معتز خلیفه عباسی (۲۵۳ هجری قمری = ۸۶۷ میلادی) را داشته است.

۷ و ۸ - عبیدالله اول فرزند دیگر جبرائیل که طیب المتقی خلیفه عباسی و میکائیل فرزند دیگر جبرائیل است.

۹ - یحیی یا یوحنا فرزند بختیشوع سوم.

۱۰ - جبرائیل دوم<sup>187</sup> (وفات ۳۹۷ هجری قمری = ۱۰۰۵ میلادی) - وی فرزند عبیدالله اول که طیب عضدالدوله دیلمی بوده است.

۱۱ - بختیشوع چهارم فرزند یحیی (یا یوحنا) - وی طبیبی بسیار حاذق و بخدمت و طبابت المقتدر بالله خلیفه اشتغال داشته است و باسنان بن ثابت بن قره الصابی پدر ثابت بن سنان معاصر بود. وفاتش بسال ۳۲۹ هجری قمری مطابق ۹۰۴ میلادی است.

۱۲ - ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرائیل دوم - وفاتش به سال ۴۵۰ هجری قمری مطابق ۱۰۵۸ میلادی است. عده‌ای از اطباء غیر از خاندان بختیشوع طبابت و خدمت خلفای عباسی را نموده‌اند و همه آنان در حقیقت شاگردان و پرورده شده‌گان جندی شاپور می‌باشند، زیرا که منبع دانش آنان جندی شاپور بوده است، به مانند خاندان ماسویه و حنین که اولیها مستقیما و دومیها غیرمستقیم با این دستگاه بزرگ علمی سر و کار داشتند.

حنین بن اسحق عبادی که طیب نصرانی سریانی بوده و کنیه او ابازید است، در خدمت ابن ماسویه کار می‌کرده است. چنانکه در شرح حال جورجیس طیب جندی شاپوری آمد، عده‌ای از اولاد و احفاد وی که در مکتب جندی شاپور به طبابت و استادی اشتغال می‌ورزیدند، به بغداد رفته و به طبابت خاص خلفا نائل گردیده و بعضی از آنها ریاست پزشکان بغداد را داشته اند. بعضی از مورخان آنان را بنام "خاندان بختیشوع" یا "آل بختیشوع" به

قوطی زغال بوی هدیه میداد. این قوطی بخور و زغال ماخوذ از عادت در جندی شاپور بود، که بدان وسیله فضای اطاقها و خانه را معطر می‌نمودند. روزی متوکل بخانه بختیشوع با پنج هزار نفر از ملتزمین رکاب و خدام و فراش رفت.

بختیشوع از خلیفه خوب پذیرایی کرد و بعد برای ملتزمین رکاب پنج هزار سفره خوراک مرتب نمود. این امر سبب رشک متوکل به کثرت تجمل و حشمت و ثروت وی گردید. به بهانه‌ای دستور داد اموال او را گرفته و ضبط نمایند.

<sup>187</sup> - وی طب را نزد پدر آموخت و در بغداد مانند اجدادش شهرت بسزایی داشت. معروف است که صاحب بن عباد در ری بیمار شد، بحاکم بغداد دستور داد از پزشکان این شهر طبیبی برای درمان وی گسیل دارد. جبرئیل مجلس مشاوره‌ای از پزشکان شهر تشکیل داد، همه متفقا به جبرئیل برای طبابت صاحب رای دادند. وی باشکوه فراوان به ری رفت و صاحب را درمان نمود و به درخواست صاحب کناشی (مجموعه) طبی نوشت که در باب بهداشت بدن آدمی از سر تا پا بود. پس از آن جبرئیل برای درمان یکی از شاهزادگان دیلمی "خسروشاه دیلمی" به دیلمان رفت و بیماری او را نیز درمان نمود و چون فارسی می‌دانست، رساله‌ای درباره بیماری وی بپارسی برشته تحریر درآورد. این رساله یا کتاب که بنام خسروشاه دیلمی است موسوم به "فی الم الدماغ بمشاکه المعده والحجاب الفاصل بین آلات الغذاء والالتنفس المسمی ذی‌افرغما" می‌باشد.

در مراجعت از خدمت صاحب یک هزار دینار در برابر تالیف کناش بوی صله عطا کرد. جبرئیل درباره صله گفت: صد برگ تالیف کردم و هزار دینار گرفتم. جبرئیل در مراجعت از دیلمان مجددا خدمت صاحب بن عباد رفت. صاحب از وی سؤال کرد، بزرگترین ارکان و رطوبات بدن چیست؟ وی در پاسخ گفت خون. صاحب از او خواست رساله‌ای در بیان و استدلال این مطلب بنگارد. جبرئیل در مراجعت به بغداد رساله‌ای در این زمینه نگاشت و آن را بنام "الکافی" نام گذارد. وی از پزشکانی است که در بیمارستان عضدی که بهمت پادشاه دیلمی در بغداد تاسیس یافت، خدمت می‌نمود. معروف است که او علاوه بر طبابت در بیمارستان عضدی، طبیب مخصوص عضدالدوله نیز بود و دو حقوق دریافت می‌کرده است، بدین معنی که سیصد درهم از بیمارستان و به همین مقدار نیز از عضدالدوله دیلمی. بعلاوه خرج خوراک و پوشاک و منزل را نیز از خزانه عضدی دریافت می‌داشته است.

وی از جمله پزشکانی بود که در بیمارستان عضدی بخدمت اشتغال داشت. ویرا تالیف دیگری است بنام کتاب "المطابق بین قول الانبیاء والافلاسفه".

مناسبت نام اولین بختیشوع و برخی بنام "جورجیس" به "آل جورجیس" یا "بنوجورجیس" نامگذاری نموده‌اند، که شرح آنان در صحائف پیشین مذکور افتاد.

۱۳ - عیسی بن شهلافا<sup>188</sup> - وی از فارغ التحصیلان جندی‌شاپور و از پرورده های جورجیس اول است، که به سمت طبابت مخصوص منصور خلیفه برگزیده شده بود و نزد منصورتقرب زیادی داشت.

۱۴ - شاپور فرزند سهل<sup>189</sup> - از اطباء مقیم بیمارستان جندی‌شاپور که در کار داروسازی بسیار قوی بود. وی طبابت متوکل عباسی (۲۴۸ - ۲۲۲ هجری قمری = ۸۴۸ - ۷۶۲ میلادی) را داشت. وفاتش بسال ۲۵۵ هجری قمری (۸۶۸ میلادی) اتفاق افتاد.

۱۵ - دهشتک از پزشکان بیمارستان جندی‌شاپور و برادر ماسویه و رییس بیمارستان جندی‌شاپور بود.

۱۶ - میخاییل برادر دهشتک - وی نیز با دهشتک در بیمارستان جندی‌شاپور بخدمت اشتغال داشته است.

۱۷ - سرجیس - وی نیز از شاگردان جورجیس معروف بود و در غیبت استاد ریاست بیمارستان را بعهده

داشت.

۱۸ - ماسویه<sup>190</sup> - ماسویه یکی از استادان بزرگ جندی‌شاپور بود. وی قریب سی سال در این بیمارستان

<sup>188</sup> - این عیسی همان طبیعی است که به جای جورجیس در بغداد ماند. بر اثر طمع به جمع‌آوری مال و منال پرداخت و از روش استاد دور افتاد و چنین وانمود کرد که سلامت خلیفه در دست اوست. وی نامه‌ای جهت مطران نصیبین نوشت و از وی مال و پول خواست و ویرا تهدید نمود.

نامه بدین مضمون بود: مگر نمی‌دانی که سلامت خلیفه در دست من است، اگر بخواهم ویرا بیمار و اگر اراده کنم وی را سالم نمایم. مطران نامه را توسط "ربیع حاجب" که با عیسی کدورت داشت به خلیفه داد. چون خلیفه از کار او خبردار شد ویرا از طبابت مخصوص خود منصرف نمود و به ربیع الخادم (پیشکار و منشی و محرم خلیفه) دستور داد که عیسی را بجندی‌شاپور بفرستد. و مجدداً جورجیس را به بغداد احضار نماید. اما جورجیس بر اثر سقوط از پشت بام از رفتن به بغداد عذر خواست و ابراهیم سرافیون را که از استادان بزرگ جندی‌شاپور بود به بغداد فرستاد.

<sup>189</sup> - شاپور فرزند سهل رییس بیمارستان و دانشکده جندی‌شاپور بود. وی برخلاف عده‌ای از اطباء و روسای بیمارستان جندی‌شاپور اصولاً به رفتن بغداد و تهیه مال و متاع و بدست آوردن جاه و جلال توجهی نداشت و پیوسته در جندی‌شاپور به مطالعه و خدمت روزگار می‌گذرانید.

وی ابتدا طبیب مقیم بیمارستان و سپس ریاست آنرا داشت و در زمینه داروسازی تبحر یافت. مؤلفاتی چند دارد. منجمله:

الف) کتاب قرابادین بزرگ "الاقربادین الکبیر" در شناسایی گیاهها و نباتات طبی که در داروخانه‌های اغلب بیمارستانها مورد استفاده بوده است.

ب) کتابی در نیروهای غذا و منافع و مضار آنها بنام "قوی الاطعمه و مضارها و منافعها".

ج) کتابی در ابدال ادویه بنام "الابدال الادویه" که در باب معادلها و جانشینهای داروهاست.

د) مقاله‌ای در خواب و بیداری بنام "مقاله فی القول فی النوم والیغظه".

ه) کتابی بر رد نظر حنین بن اسحق بین غذا و داروی مسهل بنام "الرد علی حنینی کتابه فی الفرق بین الغذاء والدواء والمسهل".

<sup>190</sup> - اروپاییان وی را Mesue می‌نامند. وی برحسب پیشنهاد جبریل به بغداد آمد و ریاست بیمارستان بغداد را عهده‌دار شد. بعضی گویند، روزی ماسویه در جندی‌شاپور مطالبی گفت که بنفع اعراب و ضرر بیمارستان جندی‌شاپور بود. رییس دانشکده و بیمارستان ویرا از مقامش منصرف و حقوق او را قطع نمود. بدین جهت وی به بغداد عزیمت نمود.

ماسویه دو پسر داشت، یکی میخاییل و دیگری یوحنا یا یحیی (ابوزکریا) (متولد بسال ۱۶۰ هجری قمری در خوزستان مطابق ۷۷۶ میلادی متوفی بسال ۲۴۱ هجری قمری مطابق ۸۵۵ میلادی در بغداد). یوحنا در مقام علم و فضل بر میخاییل برتر بود. وی به عده ای از خلفای عباسی بمانند معتصم (۲۲۷ - ۲۱۸ هجری قمری = ۸۴۱ - ۸۲۸ میلادی) و واثق (۲۳۲ - ۲۲۷ هجری قمری = ۸۴۸ - ۸۴۱ میلادی) و متوکل (۲۴۸ - ۲۳۲ هجری قمری = ۸۶۱ - ۸۴۸ میلادی) خدمت کرده است. اما میخاییل فرزند دیگرش، در موقع اقامت جورجیس در بغداد به این شهر خوانده و به ریاست بیمارستان جدیدالتاسیس بغداد گمارده شد. وی پس از مدتی کوتاه از ریاست بیمارستان بغداد استعفاء و به جندی‌شاپور مراجعت کرد. سپس ماسویه بدستور جبریل به بغداد آمد و ریاست بیمارستان بغداد را عهده‌دار گردید. چنانکه آمد، عده‌ای از مورخان گفته اند ماسویه از بیمارستان جندی‌شاپور اخراج گردید، لذا به بغداد آمد و چون در برابر خاندان بختیشوع قرار گرفت، به وسائلی خود را به فضل بن ربیع که دشمن برمکیان بود، نزدیک نمود و در نتیجه بدربار خلافت راه یافت و طبیب مخصوص دربار گردید. چنانکه در بالا آمد ماسویه را دو پسر بود. یکی یوحنا و دیگری میخاییل. یوحنا طبیب و داروسازی دانشمند و در کار خود تبحری بسزا داشت، در خدمت خلیفه عزیز و گرمای بود و هرگاه خلیفه و خاندانش بر سر سفره می‌نشستند وی بر بالای میز آنان می‌ایستاد و شیشه‌هایی از شربت‌ها و معجون‌های طبی و مرباها برای تقویت هضم و اشتها و حرارت طبیعی به آنان می‌خورانید، تا بهتر بتوانند از سفره‌های رنگین و غذاهای آن بهره‌مند گردند.

به خدمت و تدریس داروسازی (صیدله) اشتغال داشت و داروساز (صیدلانی) این مرکز بزرگ بود. غیر از تخصص در داروسازی در چشم پزشکی نیز بهره کافی داشت.

۱۹ - جورجیس فرزند میکاییل طیب - وی فرزند میکاییل (میخیایل) فرزند ماسویه است و سالها در بیمارستان جندیشاپور و بغداد نزد پدرش تحصیل مینمود، اما بمقام پدر در طب و داروسازی نرسید. مادرش دختر بختیشوع بن جورجیس بود. از وی تالیفی دیده نشد. سال وفاتش معلوم نیست.

۲۰ - عیسی بن صهار بخت (یا عیسی بن چهار بخت) از شاگردان جورجیس - وی از اطباء سریانی است که در ابتدای ظهور دولت عباسیان بود. نامش عیسی و از جندیشاپور است.

از وی کتابی بنام "فی قوی الادویه المفردة" باقی است. تاریخ وفات وی در کتابهای مورخان دیده نشد. دسته دیگر از پزشکان جندیشاپوری که در شاهنشاهی ساسانی خدمت نموده‌اند:

۲۱ - تئودوروس<sup>191</sup> چنانکه آمد شاپور دوم طیب یونانی داشته بنام تئودوروس (تیادوروس) که نام وی در کتاب الفهرست ابن الندیم یادداشت شده است.

کتاب تالیفی او از کتب پزشکی بوده که بعدها عبری ترجمه گردیده و تا قرن دهم میلادی وجود داشته است.

این طیب یونانی بود و کیش عیسوی داشت. معروفست که وی را کناشی (مجموعه و یا فرمول رطبی) بنام "کناش تیادوروس" بوده است.

ناگفته نماند یکی از علل رونق دانشکده و بیمارستان جندیشاپور همین محبت‌های پادشاهان ساسانی باطباء خارجی بود.

از اطبای خارجی یا بهتر بیان داریم اطبای درمان کننده دوران ساسانیان ماروثا<sup>192</sup> را باید نامبرد. وی چنانکه میدانیم، اسقف بین النهرین بود که با نمایندگان روم به دربار ایران آمد و جلوس امپراطور روم را تبریک گفت. این اسقف یزدگردائیم (۴۲۰ - ۳۹۹ میلادی) را از بیماری شفا داد.

از اطبای غیرایرانی که در دوران انوشیروان می‌زیسته، سرجیس راس العینی سریانی<sup>193</sup> سابق الذکر است

باید دانست از مدرسین علم طب در بغداد که از پزشکان جندی‌شاپوری بودند، چند تن بنام یوحنا بود. در میان آنان دو تن بسیار مشهور می‌باشند. اولی یوحنا پسر سهل که رییس بیمارستان جندی‌شاپور بود و سپس در بغداد طبابت کرد. دومی یوحنا فرزند ماسویه که ذکر آن گذشت.

یوحنا فرزند ماسویه را مؤلفات زیادی بزبان عربی بوده که اغلب مورخان از آن‌ها نام برده اند. تعداد آنها قریب سی عدد می‌باشد که در رشته‌های مختلف علوم طبی و بیماری‌ها و چشم پزشکی و بیماریهای زنان و معده و قولنج و امثال آنهاست. از تالیفات مهم وی مجموعه طبی (کناش، Pandecte de la Medecine) و فارماکوپه عمومی (Pharmacopoe generale) است. ترجمه‌های تعدادی از مؤلفات وی در ونیز (۱۴۷۱ م.) و لیون (۱۴۷۸ م.) چاپ شده است. وی اولین طبیبی است که در باب جذام (Lepre) کتابی تالیف کرده است.

نباید این ماسویه (ابوزکریا) را با یحیی فرزند ماسویه که با اسم ماسویه جوان معروف می‌باشد، اشتباه کرد. ماسویه جوان، شاگرد ابن‌سیناست که در بین النهرین متولد گردیده و بسال ۴۰۹ هجری قمری مطابق ۱۰۱۸ میلادی در مصر فوت نموده است. وی کتابی برای گچ گرفتن و روغن‌ها (مرهمها) و شربت‌ها نوشته است.<sup>191</sup> - (Theodosus = Thiadorus) وی از اطباء مسیحی قرن چهارم میلادی و معاصر شاپور ذوالاکتاف (سال جلوس ۳۱۰ میلادی) و طیب مخصوص وی بود. وی در خدمت شاپور مقام بلندی داشت. بخواهش وی شاپور کلیسایی برایش بنا نمود.

ابن ابی اصبیحه گوید: پادشاهی که برای وی کلیسا ساخت، بهرام گور (جلوس ۲۲۰ میلادی) بود. ویرا کناشی در طب است که عبری برگردانده شده است.

Marutha -<sup>192</sup>

Sergius -<sup>193</sup>

که بسیاری از آثار بقراط و جالینوس را به سریانی ترجمه کرده است. ترجمه‌های طب یونانی عبری در قرن هشتم و نهم میلادی، بنظر میرسد عموماً از همین ترجمه‌های سریانی باشد. پس از آنکه برزویه بامر انوشیروان بهندوستان رفت و شطرنج و کلیله و دمنه و کتب طبی را نیز با خود همراه آورد، محتمل است چند طبیب هندی را نیز به ایران آورده باشد. از اطباء خارجی که در دوران شاهنشاهی ساسانی باید از آنان نامبرد اصطقان ادسی<sup>194</sup> معروف است که وی پدر خسرو را درمان کرده و خود خسرو نیز تحت تربیت او بوده است.

۲۲ - جورجیس - وی از اطباء سریانی و از نژاد جبرائیل (گابریل) طبیب انوشیروان می‌باشد.

۲۳ - تریبونوس - طبیب دیگری را نیز انوشیروان بنام تریبونوس<sup>195</sup> برای طبابت خود انتخاب نمود. این همان طبیعی است که خسرو در موقع ترک مخاصمه با امپراطور روم شرط نمود که بخدمت خسرو بماند. تریبونوس برای بار دوم خدمت خسرو رسید و پادشاه ایران از وی بسیار راضی بود و هر چه این پزشک خواست، مورد تصویب شاه ایران قرار گرفت. از جمله به جای مال و منال و مقام، خلاصی ۳۰۰۰ اسیر رومی را درخواست و خسروان را اجابت کرد.

۲۵ - جبرائیل - دیگر از اطباء غیر ایرانی جبرائیل (گابریل) است که در حقیقت رییس پزشکان (در سبتذ) خسرو پرویز می‌باشد. وی طرفدار یعقوبیان بود و چون شیرین عیال خسرو پرویز، طالب فرزند بود و معالجات گابریل در وی موثر واقع شد، در نتیجه شیرین صاحب فرزندی گردید که وی را مردان شاه لقب دادند. لذا مقام گابریل محتشم شد. وقتی شیرین تابع عقیده یعقوبیه شد، در نتیجه کار یعقوبیان نیز بالا گرفت.

خسروان و شیروان پادشاه ساسانی در سال بیستم سلطنت خویش دستور داد تا اطباء چندیشاپور گرد هم آیند و چون انجمن نمودند آنان را به مباحثه با اطباء سایر کشورها وادار کرد، سرانجام جبرائیل بر همه تفوق یافت.

۲۶ - برزویه طبیب - وی از اطباء مائه اول هجری قمری است، که در دربار انوشیروان مقامی رفیع داشت. برزویه با جبرائیل طبیب و بیادق صاحب کتاب "الماکول و المشروب" و سرجیوس راس العینی<sup>196</sup> طبیب و فیلسوف مشهور معاصر بود.

این چهار طبیب در دوران سلطنت انوشیروان خسرو در شعب مختلفه طب، خدماتی ارزنده نموده‌اند. سمت ریاست پزشکان دربار انوشیروان یا حکیم باشیکری با جبرائیل بود. سرجیوس بترجمه کتب فلسفی از یونانی به سریانی می‌پرداخت.

بیادق به تالیف کتب طبی اشتغال داشت. برزویه به ترجمه کتابهای فلاسفه هند می‌پرداخت.

معروف است که وی کلیله و دمنه را از هند به ایران ارمغان آورد. در این کتاب بابی بنام وی می‌باشد و آنرا از زبان هندی به پهلوی برگرداند و در ازای این خدمت انعام گزافی از شاه دریافت کرد.

ترجمه کتاب کلیله و دمنه بعدها توسط عبدالله بن مقفع به عربی و سپس به فارسی برگردانده شد. بعدها عده‌ای دیگر این کتاب را به نحوی ترجمه و تلخیص نموده‌اند که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب خارج است. اصل کتاب کلیله و دمنه از بید پای فیلسوف هندی است، که در اصلاح اخلاق و تهذیب مردم از زبان

194 - Stephan de Edessa

195 - Tribunus

196 - Sergius de Rechaina=Sergius de Theodosiopolis

پرندگان و حیوانات می‌باشد.

برزویه طبیب در باب مسافرت خود به هندوستان گوید:

" ۰۰۰ در جمله کار من بدان درجه رسید که بقضای آسمانی رضا دادم و آن قدر که در امکان گنجید از کارهای آخرت راست کردم و بدین امید روزگاری می‌گذاشتم، که مگر روزی به روزگاری رسم که بدان دلیلی یابم و یاری و معینی بدست آرم، تا سفر هندوستان پیش آمد. برفتم و در آن دیار هم شرایط بحث و استقصا (کوشش) هر چه تمام تر بجای آوردم و تقدیم نمودم و به وقت بازگشتن کتب آوردم و یکی از آن کلیله و دمنه است" (نقل از کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی).

برزویه پس از آنکه مدتی در هند توقف نمود، کتاب کلیله و دمنه را بدست آورد و آن را به انوشیروان داد.

اما شرح حال برزویه بدین شکل در کتاب کلیله و دمنه آمده است:

" چنین گوید برزویه طبیب مقدم رییس اطبای پارس که پدر من از لشکریان بود و مادر از خاندان علماء دین زردشت و اول نعمتی که خدای تعالی بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود و شفقت ایشان بر حال من. چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و بمزیت تربیت و ترشیح (پرورش و شیردادن) مخصوص شدم، چون سال عمر به هفت رسید مرا برخواند نعلم طب تحریض (تشویق و تحریک) نمودند و چندانکه اندک مایه وقوف افتاد و فضیلت آنرا بشناختم برغبتی صادق و حرصی غالب در تعلم آن می‌کوشیدم، تا بدان صنعت شهرتی تمام یافتم و در معالجه بیماران متهدی (راهنمایی شده) شدم. آنگاه نفس خویش را میان چهار کار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت، مخیر گردانیدم: وفور مال و لذات حال و ذکر سایر و ثواب باقی. و پوشیده نماند که علم طب به نزدیک همه خردمندان و در همه دنیا ستوده است و در کتب طب آورده اند که فاضلترین اطباء آن است که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نمایند که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کاملتر بیاید و رستگاری عقبی مدخر گردد، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد، که قوت او است. اما گاه که علف ستور است خود بتبع (بنتیجه) حاصل آید. در جمله بر این کار اقبال تمام کردم و هرکجا بیماری نشان یافتم، که در وی امید صحت بود، معالجهها و بر وجه حسب (برای خدا و بدون طمع و اجر) کردم، و چون یک چندی بگذشت و طایفه از امثال خود را در مال و جاه بر خویشتن سابق دیدم، نفس بدان مایل گشت و تمنی مراتبه این جهانی بر خاطر گذشتن گرفت و نزدیک آمد که پای از جای برود. با خود گفتم که، ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کردن و اگر در عاقبت کارها و هجرت سوی گور فکرتی شافی واجب داری، حرص و شره این عالم فانی بر تو بسر آید و قوی تر سببی ترک دنیا را مشارکت مثنی دون عاجز است که بدان مغرور گشته اند. از این اندیشه ناصواب در گذر و همت بر اکتساب ثواب آخرت مقصور گردان، که راه مخوف است و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم. زینهار، تا در ساختن توشه آخرت تاخیر جایز نشمری که بنیت آدمی چون آوندی (ظرف) ضعیف است پر اخلاط فاسد از چهار نوع متضاد و زندگانی آنرا بمنزلت عمادی، چنانکه بتی زرین که بیک میخ ترکیب پذیرفته باشد و اعضاء بهم پیوسته، هرگاه که بیرون کشند در حال از هم باز شود. چندان که شایانی قبول حیات از این جثه زائل گشت، برفور متلاشی گردد و بصحبت دوستان و برادر آن هم مناز و بر وصل ایشان حریص مباش، که سور (عیش) آن از شیون (نال و فریاد) قاصر است و اندوه آن بر شادی راجح (برتر). و با این

همه درد فراق بر اثر و سوز هجران منتظر و نیز شاید بود که کسی را برای فراغ اهل و فرزندان و تمهید اسباب معیشت ایشان به جمع مال حاجت افتد و ذات خویش را فدای آن داشته آید. و راست آن را ماند که عود بر آتش نهند و فواید نسیم آن بدیگران برسد و جرم آن سوخته شود. و بصواب آن لایقتر که بر معالجت مواظبت کنی و بدان التفات ننمایی، که مردمان قدر طبیب ندانند. لیکن در آن نگر که اگر توفیق باشد و یک نفس را از چنگال مشقت خلاص طلبیده آید، آمرزش بر اطلاق مستحکم شود. آنجا که جهانیان از تمتع (بهره و لذت یافتن) نان و آب و معاشرت جفت و فرزند محروم مانده باشند و به علت‌های مزمن و دردهای مهلک گرفتار گشته، اگر در معالجت ایشان برای حسبت سعی پیوسته آید و صحت و خفت ایشان تحری (طلب) افتد، اندازه خیرات و ثبوت آن که تواند شناخت. و اگر دون همتی چنین سعی به سبب حطام دنیا باطل گرداند، همچنان باشد که مردی یک خانه عود داشت. اندیشید که اگر کشیده بفروشم و در تعیین قیمت احتیاط کنم، روزگار دراز شود. بر وجه گزاف (بطور تخمین و برآورد) به نیمه بها بفروخت. چون بر این سیافت در مخاصمت نفس مبالغه نمودم، براه راست باز آمد و برغبتی صادق و حسبتی بی ریا روی بعلاج بیماران آوردم. و روزگار دراز در آن مستغرق گردانیدم، تا بمیان آن درهای روزی بر من گشاده گشت و صلوات و مواهب پادشاهان بر من متواتر (پیای) شد. و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوست کامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران بگذشتم. و آن گاه در آثار و نتایج علم طب تاملی کردم و ثمرات و فواید آنرا بر صحیفه دل بنگاشتم ۰۰۰۰". (نقل از کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی).

وفات برزویه بطور قطع معلوم نیست که در چه تاریخ اتفاق افتاده است، ولی آنچه از قرائن استنباط میگردد آنکه وی تا سال ۵۳۲ میلادی که قریب نود سال قبل از هجرت است، در قید حیات بوده است.

اکنون شرح حال و مقامی از پزشکان هندی موثر در طب جندی‌شاپور مینگاریم:

۲۷ - کنکه یا منکه هندی<sup>۱۹۷</sup> - وی از هند به ایران آمده و کتبی از زبان هندی به پهلوی برگرداند که بعداً به عربی ترجمه شده است. وی در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم می‌زیسته و معروف است که توسط هارون‌الرشید خلیفه عباسی، به توصیه برمکیان به بغداد خوانده شده است. کنکه کتابی بنام " کتاب السموم " تالیف شاناق طبیب دانشمند و قدیمی هندی را از زبان هندی به پهلوی برگردانده است. این کتاب چنانکه از اسم آن مستفاد می‌گردد، درباره سموم و در جندی‌شاپور جزو کتابهای درسی آن دوران بوده است.

کتاب سموم در پنج قسمت یا پنج مقاله می‌باشد. این کتاب چنانکه گفته شد توسط منکه با کمک ابوحاتم بلخی به پهلوی جهت یحیی برمکی ترجمه و سپس توسط عباس بن سعید الجوهری در زمان مامون بعربی برگردانه شده و شامل موضوعات داروشناسی و سم شناسی است.

در سال ۱۹۴۳ میلادی در برلن کتابی تحت عنوان " کتاب الشاناق فی السموم و التریاق " با ترجمه آلمانی چاپ شده است، که در دو قسمت میباشد. قسمت اول آن که همان کتاب شاناق " کتاب السموم " و قسمت دوم آن اضافاتی از مآخذ یونانی در باب سموم و تریاقها می‌باشد. کنکه را ترجمه دیگری از کتاب جراح بزرگ هندی به نام سسترد (سوچروته<sup>۱۹۸</sup>) است، که آن را نیز برای خالد برمکی ترجمه کرده و در بیمارستان از آن

Kanga - 197

Susruta - 198

استفاده بعمل می‌آمد.

ترجمه‌هایی چند در دوران خسروان و شیروان از مولفین یونانی و هندی مخصوصاً افلاطون و ارسطو و داستان بیدپای هندی است.

۲۸ - بیادق - وی از اطباء عصر انوشیروان میباشد، که در فلسفه و طب دستی بسزا داشته است. کتابی در باب "اکل و شرب" دارد که بنام انوشیروان تالیف نموده است. اندرز و پندهایی که ابن‌سینا بنظم درآورده از این کتاب ماخوذ میباشد.

وی نود سال قبل از هجرت نبوی می‌زیسته است.

از دانشمندانی که غیرمستقیم در دستگاه علمی جندی‌شاپور موثر بوده، بیدپای هندی است.

۲۹ - بیدپای هندی - وی از فلاسفه و حکمای قدیم هندوستان و در دوران "دایشلم" شاه هندوستان می‌زیسته است.

وی مولف کتاب "کلیله و دمنه" می‌باشد. ملا کاتب چلبی صاحب کشف‌الظنون گوید:

"وقتی که بیدپا کتاب کلیله و دمنه را تالیف و بخدمت دایشلم آورد، مورد لطف آن پادشاه گردید. پادشاه در برابر خدمت، تاجی از طلای خالص بر سر حکیم گذارد و وی را در سلک وزرای خویش منسلک گردانید. میگویند بعدها در دوران انوشیروان برزویه طبیب بلطائف الحیل این کتاب را تحصیل نمود و بخدمت پادشاه ایران آورد. سپس به دستور این پادشاه به زبان پهلوی برگردانیده شد، که بعدها چندین بار بزبانهای عربی و پارسی (بعضی از این ترجمه‌ها با تلفیقات و اضافات است) برگردانده شده است.

دیگر از پزشکان جندی‌شاپور غیر از آنها که نام بردیم، عده‌ای نیز جندی‌شاپوری بوده‌اند بمانند:

ماسرجیس و سلمویه و عیسی بن ماسه و یعقوب ماهان.

از روسای جندی‌شاپور آن عده که بر این دستگاه بزرگ علمی ریاست داشته‌اند، عبارتند از:

(۱) جورجیس فرزند بختیشوع،

(۲) بختیشوع دوم فرزند جورجیس،

(۳) جبریل پسر بختیشوع دوم،

(۴) شاپور فرزند سهل،

این بود مختصری از خدمتگزاران دانشگاه جندی‌شاپور.

اکنون نظری اجمالی به طب و فلسفه در جندی‌شاپور می‌پردازیم:

### ج - طب و فلسفه در جندی‌شاپور

طبق گفته ابن‌الندیم در کتاب خود به نام "الفهرست" شاپور دوم طبیبی یونانی بنام تیادوروس<sup>199</sup> را برای درمان خود به این شهر احضار نمود و به درمان شاه ایران اشتغال ورزید. وی در خدمت پادشاه ایران بسیارگرمی بود و معروفست کتابی نیز در علم طب به رشته تحریر درآورده که بعدها به عربی ترجمه گردیده است. این طبیب یونانی چنان در دل شاپور راه یافته و چنان عزیز و محترم بود که به دستور شاپور، کلیسایی در



جندی‌شاپور برای وی بنا گردید و عده‌ای از هم‌مذهبان وی را که جزو اسرا بودند، آزاد ساخت. پس از شاپور، خسروان و شیروان هم بمناسبت علم دوستی و کمی‌تعصب و جمود فکری و عشق فوق‌العاده به آموختن فلسفه و جمع‌آوری کتب علمی برونق این مرکز علمی کمک فراوانی نمود. پادشاهان ساسانی، اسرای یونانی و رومی را در کار دینی خود آزاد می‌گذاشتند و از این لحاظ آنان طبق رسوم مذهبی خود رفتار مینمودند، تا آنجا که توانستند برای خود کلیسایی بسازند و بدین مناسبت آزادی آنها در ایران بیشتر از روم بود، در صورتی که در امپراطوری روم عده‌ای مسیحی و مسیحیان محکوم باعدام بودند. در یکی دیگر از مراکز اسیرنشین بنام "یرنی شهر"<sup>200</sup> این اسیران نیز کلیسا داشتند.

توضیح آنکه خسرو به تهیه مجالس مباحثه و مناظره و فرستادن برزویه طبیب به هند (بعضی‌ها گفته‌اند که برزویه علاوه بر کتاب کلیله و دمنه و شطرنج و نرد چند طبیب هندی با اطلاعات زیادی درباره گیاهان هندی با خود بایران نزد خسرو آورده است) و آموختن خسرو فلسفه را نزد فیلسوف سوری بنام اورانیوس<sup>201</sup>، همه دست‌بدمت هم دادند و جندی‌شاپور بزرگترین (یا یکی از بزرگترین مراکز طبی قبل از اسلام) در دنیا شد.

چنانکه در صفحات قبل آمد، در جندی‌شاپور عده‌ای طبیب ایرانی و هندی و سریانی و یونانی به تدریس علم طب می‌پرداختند و این تدریس به زبان یونانی بود. اثر زبان پارسی بیشتر در قسمت داروسازی مشاهده می‌گردد. بعلاوه در مکتب جندی‌شاپور دانش یونانی رخنه فوق‌العاده داشته و بعضی از کتب یونانی توسط علمای سریانی به سریانی و بعداً به پهلوی برگردانده شده است. عده‌ای از دانشمندان بنام در خدمت این مکتب فعالیت داشتند، بمانند سرجیس راس‌العینی (سرجیوس) که یکی از مترجمین زبر دست آثار بقراط و جالینوس به سریانی بود. متأسفانه اثری از کتب دو حکیم بزرگ از سریانی به پهلوی خیلی کم باقی مانده است. باید دانست که در مکتب جندی‌شاپور غیر از ترجمه کتب و آثار بقراط و جالینوس طب اوستایی و دانش طبی دوران هخامنشیان نیز بی‌دخالیت نبود. از نظر آنکه در جندی‌شاپور بیشتر نظرات و عقاید بقراط رواج داشته، طبق گفته عده‌ای از مورخین، به "شهر بقراط" معروف بوده است.

خاندان بختیشوع شش نسل (قریب ۲۵۰ سال) در جندی‌شاپور بتدریس و درمان مشغول بودند و چنانکه قبلاً نیز متذکر گردیدیم، طب جندی‌شاپور مخلوطی از طب ایران و هند و یونان و مکتب مرو بود. در مکتب جندی‌شاپور روشهای جدید داروشناسی توسعه یافت بدین معنی که اطباء جندی‌شاپور روشهای علمی ملل دیگر را اخذ و با معلومات و نظرات و اکتشافات خود آن را تکمیل نمودند و روشی اتخاذ کردند که ایرانی بود. بطوریکه بعضی از درمانهای آنان بر یونانیان و هندیان دوران ترجیح داشت.

باید دانست گرچه تعلیم طب در دانشکده پزشکی جندی‌شاپور عموماً توسط پزشکان یونانی و سریانی انجام گرفته است، اما ایرانیان علاوه بر آنکه بی‌دخالیت نبودند (چنانکه عده زیادی از اطباء این مرکز بزرگ طبی ایرانی بودند) در داروشناسی بسیار دخالت داشته‌اند.

سیداسمعیل جرجانی در کتاب ذخیره و زین‌العابدین انصاری صاحب اختیارات بدیعی نسخ و داروهایی که در جندی‌شاپور رواج داشته، در مؤلفات خود ذکر نموده‌اند.

در کتاب تریاق ابن سراپیون<sup>202</sup> حبی که بنام "حب حکیم برزویه طبیب"<sup>203</sup> است، دیده می‌شود. این مطلب می‌رساند که در جندی‌شاپور پزشکان در داروسازی بسیار قوی بودند. (نقل از تاریخ طب تالیف دکتر الگود صفحه ۵۳).

در اینجا متذکر می‌گردیم که بر اثر ورود پناهندگان مکتب ادسا، نفوذ طب یونان به جندی‌شاپور غیرقابل انکار است. این امر بر اثر پذیرفتن تبعید شدگان از یونان که به مکتب افلاطونیان جدید<sup>204</sup> معتقد بودند و در سال ۵۲۵ میلادی مکتبشان بسته شد، به طرف ایران آمدند، مشتاق دیدار و زیارت پادشاهی که شنیده بودند آرمانهای جمهوری افلاطون را دارد و بدان معتقد می‌باشد، سهل است عقاید و نظرات جمهوری افلاطون را، به میزانی اجرا می‌نماید، یعنی خسروان و شیروان پادشاه ساسانی عملی گردید. یکی از نتایج حاصله از این طرز تفکر و نهضت آن بود که وقتی انوشیروان با ژوستی نین<sup>205</sup> معاهده صلح بست، یکی از مواد آن این بود که امپراطور روم از آزار و کیفرهای افلاطونیان جدید صرف‌نظر نماید. از مزایای بزرگ دانشگاه جندی‌شاپور آن بود که در این دانشگاه علاوه بر تعلیم علوم حکمتی و فلسفی و ریاضی، علوم طبیعی رونق زیادی داشت و علاوه بر دانشکده پزشکی، بیمارستان تعلیماتی آن نیز ضمیمه دانشگاه بزرگ جندی‌شاپور بود که عده زیادی از طالبین طب از داخل و خارج کشور بدانجا روی می‌آوردند و نتیجه آن شد که سالانه تعدادی فارغ التحصیل از این دانشکده بنام طبیب خارج می‌شد.

این فارغ التحصیلان یا در داخل کشور بطبابت مشغول می‌گردیدند و یا اگر از خارج کشور بودند، به اوطان خود مراجعت نموده و در آنجا طبابت می‌نمودند. یکی از این فارغ التحصیل‌های دانشکده جندی‌شاپور حارث فرزند کلد<sup>206</sup> می‌باشد که از عربستان به ایران آمد. وی پس از فراغت از تحصیل مجدداً به عربستان رفت و طبق گفته ابن القفطی صاحب "تاریخ الحکما" و ابن ابی اصیبعه مولف "عیون الانباء فی طبقات الاطباء" اولین طبیب عرب می‌باشد که بجمع‌آوری شرح حال پزشکان و حکما پرداخته و حداقل یکبار، نزد انوشیروان، رفته است. از خلال صحائف کتب تواریخ نکاتی بچشم می‌خورد که نظرات اصولی و اساسی درباره پزشکی و مخصوصاً موضوع مزاج و اخلاط از آن بسیار روشن می‌گردد.

برای نمونه قسمتی از نظرات برزویه طبیب را ذیلاً می‌نگاریم:

"هیچ علاجی در وهم نیامد که موجب صحت اصلی تواند بود و بدان از یک علت مثلاً ایمنی کلی حاصل تواند آمد، چنانکه طریق مراجعت آن بسته ماند و چون مزاج این باشد، به چه تاویل خردمند بدان واثق تواند شد و چگونه آنرا سبب شفا شمرد و باز اعمال خیر و ساختن توشه آخرت از علت گناه، از آن گونه شفا میدهد که معاودت صورت ببندد و بحکم این مقدمات از علم طب تبری (دوری و بیزاری) می‌نمودم و همت و نهمت بر طلب

Serapion – 202

Pillulae Barsiat Sapientis – 203

Neoplatoniens – 204

Justinien = Justianos – 205

206 – وی از فارغ التحصیلان مکتب جندی‌شاپور می‌باشد که در زمان پیغمبر اسلام (ص) حیات داشته است. در آن دوران قبایل عرب را در نزد شاهان ساسانی عزتی نبود و عده ای حکام و نواب از طرف آنان به سرزمینهای اعراب گماشته می‌شدند. معروف است که وی در دربار ایران (انوشیروان) بخدمت پادشاه ساسانی رسید. و مطالبی در باب بهداشت و حکمت، باطلاع شاه ایران رسانیده است.

علم دین مصروف میگردانیدم والحق راه آن را دراز و بی پایان یافتم. سراسر مخاوف (جاهای ترسناک) و مضایق و آن گاه راهبری معین و نه شاهراهی پیدا و در کتب طب هم اشارتی دیده نیامد که بدان استدلالی دست دادی تا بقوت آن از دست حیرت خلاص ممکن گشتی و خلاف میان اصحاب ملتها (بمعنای دین و کیش آمده) هر چه ظاهرتر. بعضی بطریق ارث دست در شاخی ضعیف زده و طایفه از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکنی لرزان نهاده و جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان، دل در پشتوان پوسیده بسته و تکیه بر استخوان توده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و انتهاء کار بی نهایت و هر چه ظاهرتر بود و رای هر یک بر این مقرر که من مصیبم و خصم من مبطل و مخطی.

با این فکرت در بیابان تردد و حیرت یک چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی پوییدم البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم برد و نه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم. به ضرورت عزیمت مصمم گشت، بر آنکه علمای هر صنف را ببینم و از اصول و فروغ معتقد ایشان، استکشافی کنم و بکوشم تا بیستی صادق، دلپذیر بدست آید.

"این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن برعایت رسانیدم و هر طایفه که دیدم در ترجیح دین و تفضیل مذهب خویش سخنی میگفتند و گرد تقبیح (عیب کردن) ملت و نفی حجت مخالفان می گشتند، بهیچ تاویل بر پی ایشان نتوانستم رفتن و درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان برهوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی. اندیشیدم که اگر از پس چندین اختلاف رای متابعت این طایفه گیرم و قول صاحب غرض باور دارم، همچنان نادان باشم که آن دزد ....."

از مطالعه سطور بالا علاوه بر شرح حال مختصر برزویه، نظرات چندی درباره اخلاط و خلقت و در دو علاج آن دیده میشود که در حقیقت باید گفت خلاصه‌ای از نظرات طبی و حکمتی آن دوران می‌باشد (مطالب بین الهالین ترجمه لغات است).

در خاتمه این قسمت از آن نظر که در تواریخ و قصص از بوزرجمهر وزیر انوشیروان (یا بوزرجمهر حکیم یا بزرگمهر) نامبرده می‌شود، لازم دانستم در دنباله مطلب شرحی درباره این وزیر (یا بقول عده‌ای این حکیم و فیلسوف) بنگارم.

بوزرجمهر (بزرگمهر) - نام بوزرجمهر وزیر انوشیروان (بزعم بعضی از مورخان به همانند بعضی اسامی دیگر تاریخی چون اسکندر و لقمان و امثال آنها) در تاریخ مانده است. افسانه‌ها و حکایات زیادی درباره وی نقل گردیده که ممکن است بسیاری از آنها از حقیقت دور باشد، اما میرساند که وی نقشی در تاریخ فلسفه و طب ایران باستان ایفا نموده است. شرح حال این وزیر و اثر وی بر روی سلطنت انوشیروان و در نتیجه بر روی معارف آندوران، شایان توجه است. وی فرزند سوخرا بود که لقب بختگان داشت.

ابتدا بوزرجمهر توجه و عنایت شاه را بخود جلب نمود و برای تعلیم و تربیت فرزند انوشیروان یعنی هرمز، گماشته شد. هرمز نسبت به بوزرجمهر خوش رفتاری نمود و احساسات استاد را جریحه دار کرد اما بعد از عمل خود عذر خواست و مقام بوزرجمهر والا گردید تا آنکه بمنصب وزارت رسید و در جمیع امور کشوری با کیاست و

کفایت فوق‌العاده به شاه خدمت نمود<sup>207</sup>.

از حکایات مشهور منسوب به بوزرجمهر یکی آن است که وقتی جلسه‌ای از علماء و حکماء با حضور انوشیروان تشکیل گردید و سؤالی بدین شکل مطرح شد: که بزرگترین بدبختی چیست؟ فیلسوف یونانی گفت: پیری و کودنی که با تنگدستی و فقر توأم باشد. عالم هندی گفت: بیماری‌های جسمی که با دردهای روحی ضمیمه باشد. بزرگمهرگفت: چنین تصور میکنم که آدمی ببیند که عمرش در شرف اتمام است و کار نیکی نکرده باشد. این بدترین مصیبتها و بدبختیهاست. این پاسخ در نظر خسرو بسیار پسندیده آمد و مقام و ارج بوزرجمهر، در برابر حکما و فلاسفه خارجی نمایان شد.

سیمون انطاکی که در حدود سال ۱۰۷۰ میلادی کتابی از عربی به یونانی ترجمه کرده است و درباره فلسفه یونان می‌باشد و آنرا به بوزرجمهر نسبت میدهد، ممکن است متعلق بغیر او باشد (تاریخ طب دکتر الگود صفحه ۵۳).

بوزرجمهر در دوران انوشیروان، مقامی ارجمند و نفوذی بی‌مانند داشت، ولی عاقبت بجرم مسیحی بودن بقتل رسید<sup>208</sup>. (سال ۵۸۰ یا ۵۹۰ میلادی).

در آخر این مبحث قسمتی از نظرات و عقاید بزرگمهر حکیم که در کتاب کلیله و دمنه بابی بنام " کلام بوزرجمهر بختگان " آمده که منسوب به وی است، نقل می‌نماییم که در سطور آتی اصول عقاید و نظرات وی درباره علم و تحصیل مشهود میگردد:

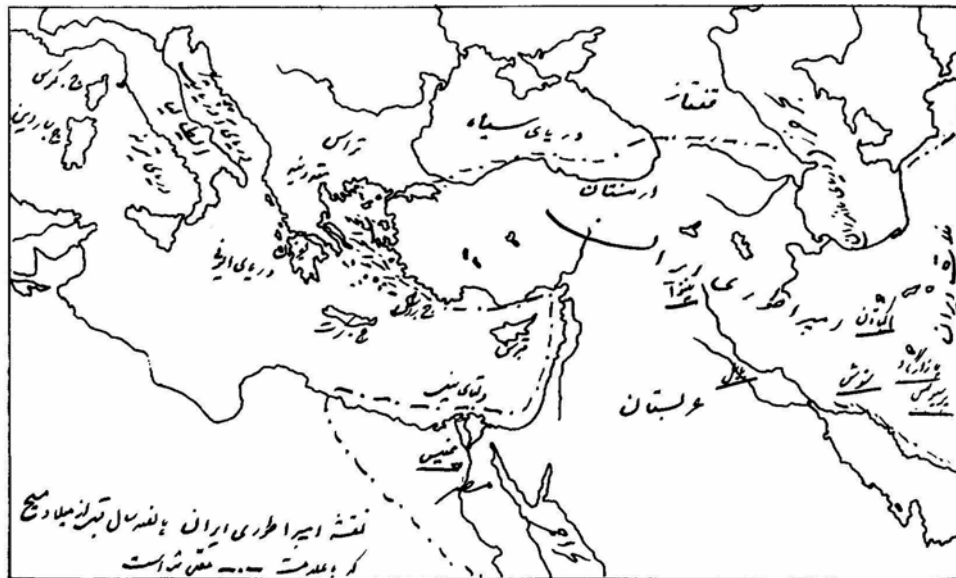
"این کتاب کلیله و دمنه فراهم آورده علماء و برا همه هند است در انواع مواظ و ابواب حکم و امثال و همیشه حکمای هر صنف از اهل علم می‌کوشیدند و بدقایق حیلہ گرد آن می‌گشتند که مجموعی سازند. قسمتی بر مناظم حال و مال و مصالح معاد و معاش. تا آن گاه که ایشان را این اتفاق خوب روی نمود و بر این جمله وضعی دست داد که سخن بلیغ با معانی بسیار از زبان مرغان و بهائم و وحوش جمع کردند و چند فائده ایشان را اندر آمد، اول آنکه در سخن مجال تصرف یافتند تا هر باب که افتتاح کردند، بتمامت اشباع برسانیدند و دیگر آنکه پند و حکمت و لہو و هزل (شوخی) بهم پیوستند، تا حکما آنرا برای استفادت مطالعه کنند و نادانان برای افسانه بخوانند و احداث (جوانان و پیش آمدها در اینجا مقصد جوانان است) متعلمان به طریق تحصیل علم و موعظت نگرند و ضبط آن برایشان سبک خیزد و چون در حدکھولت و موسم عقل و تجربت رسند و در آن محفوظ تاملی کنند، صحیفه دل را پر فوائد ببینند و ناگاه بر ذخایر نفیس و گنجهای شایگان مظفر شوند و مثال این همچنان است که مردی در حد بلوغ بر سر گنجی افتد که پدر از جهت او نهاده باشد، فرحی بدو راه یابد و در باقی عمر از کسب فارغ

<sup>207</sup> - می‌گویند انوشیروان شبی خواب دید که از پهلوی تختش درختی روییده و گرازی آشکار گردید و از قدحی که در کنار سلطان بود جامی نوشید. خسرو اندوهگین گردید. از موبدان و منجمان هر یک بنحوی آنرا تعبیر کرد. خسرو بوزرجمهر را از خراسان خواست. چون خدمت سلطان رسید خسرو خواب را برایش نقل کرد. بوزرجمهر گفت: در حرم شاهی پسری است که خود را بصورت دختران پربروی درآورده و با یکی از پربرویان سر و سری دارد. خسرو به حرمسرا رفت، دید که بوزرجمهر راست گوید. دستور داد تا آن پسر و معشوقه‌اش را گردن زنند. آنگاه مقام بوزرجمهر بسیار ارجمند گردید.

<sup>208</sup> - توضیح آنکه عده‌ای را عقیده آن است که بوزرجمهر از کیش زرتشتی دست برداشت و عیسوی گردید. سپس مردم را بدین اسلام تشویق کرد. مطلب به خسرو گزارش گردید. کسری در غضب شد. وی را خطاب کرد و گفت: "از این امر در گذر والا ترا خواهم کشت". بوزرجمهر در پاسخ گفت: "از تاریکی به روشنایی گرویده‌ام، دیگر به تاریکی برنخواهم گشت". خسرو ویرا به زندان انداخت و سپس امر به کشتن وی داد.

آید. و خواننده این کتاب باید که وضع و غرض که در جمع و تالیف آن بوده است بشناسد، چه اگر این معنی بر وی پوشیده بماند انتفاع او از آن صورت نیندد و فوائد و ثمرات آن او را مهنا (گوارا) نشود. و اول شرط طالبان این کتاب را حسن قرائت است که اگر در خواندن فرو ماند به تفهیم معنی کی تواند رسید، زیرا که خط کالبد (قالب و جسد) معنی است و هرگاه در آن اشتباهی افتاد، ادراک معانی ممکن نگردد و چون برخواندن قادر بود، باید که در آن تامل واجب دارد و همت در آن نیندد که زودتر با خر رسد، بلکه فوائد آنرا بآهستگی در طبع جای دهد و اگر بر این جمله نرود همچنان بود که حکایت مرد نادان و گنج ...

"و بر مردمان واجب است که در کسب علم کوشند و فهم در آن معتبر دارند که طلب علم و ساختن توشه آخرت از مهماتست و زنده را از دانش و کردار نیک چاره نیست و نیز نور ادب دل را زنده کند و داروی تجربت مردم را از هلاک جهل برهاند، چنانکه شعاع خورشید روی زمین را منور گرداند و آب زندگی عمر جاوید دهد و علم بکردار نیک جمال گیرد که میوه درخت دانش نیکوکاری و کم آزاریست و هر که را علم باشد و بدان کار نکند به منزلت کسی است که مخافت راهی را می‌شناسد اما ارتکاب کند، تا به قطع و غارت مبتلا گردد یا بیماری که مضرت خوردنیها را میداند و همچنان بر آن اقدام مینماید تا در معرض تلف افتد و هر آینه آنکسی که زشتی کار بشناسد، اگر خویشان در آن افکند نشانه تیر ملامت شود.



شکل ۱۴ - نقشه امپراتوری ایران پانصد سال قبل از میلاد مسیح که با علامت \_ مشخص شده است.

چنانکه دو مرد در چاهی افتند یکی بینا و یکی نابینا. اگر چه هلاک میان هر دو مشترک است. اما عذر نابینا بنزدیک اهل خرد و بصر مقبول تر باشد و او را معذور دارند و فایده در تعلم حرمت ذات و عزت نفس است. پس تعلیم دیگر آن که اگر بافادت دیگران مشغول شود و در نصیب خویش غفلت ورزد، همچون چشمه‌ای باشد که از آب او همگان را منفعت حاصل میاید و او از آن بیخبر. و از دو چیز نخست خود را مستظهر باید گردانید، پس

دیگر آن را ایثار (برگزیدن و اختیار کردن) کرد، علم و مال، یعنی چون وجوه تجارب معلوم گشت اول در تهذیب اخلاق خویش باید کوشید، آنگه دیگران را بر آن باعث باید بود و اگر نادانی این اشارت را که باز نموده شده است، بر هزل حمل کند، مانند کوری بود که احوالی (لوچ) را سرزنش کند."

از کلمات بوزرجمهر است که:

"اندیشه نمودن که چه گویم، بهتر از پشیمانی است که چه گفتم."

"از مردم تهمت زده دور باش."

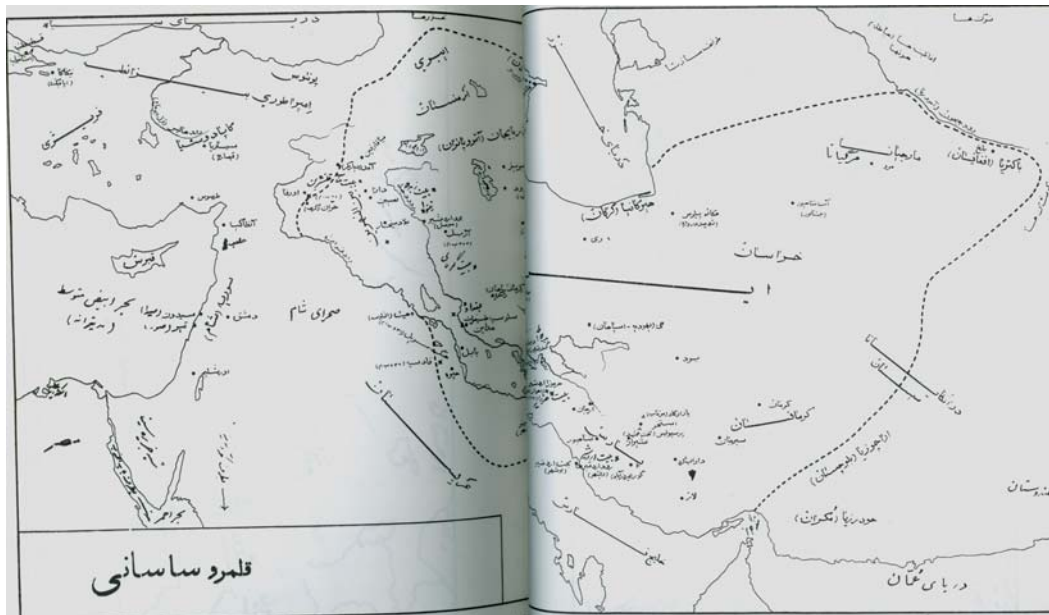
"در جوانی علم آموزی و در پیری بکار بردن."

اما آثاری که به وی نسبت داده شده مهمتر و معتبرتر از همه "امثال و حکم" وی می‌باشد. دیگر رساله‌ای در باب اختراع شطرنج و تاریخ پیدایش آن. این رساله و رساله دیگر وی "پندنامه بزرگمهر" بسال ۱۸۸۵ میلادی به انگلیسی چاپ شده است.

می‌گویند کتاب "ظفرنامه" شیخ الرییس از نسخه پهلوی که برای امیر نوح سامانی ترجمه شده است، منسوب به بوزرجمهر می‌باشد.

(د) نکاتی چند درباره طب و شعب آن در شاهنشاهی ساسانی و بالنتیجه در جندی‌شاپور.

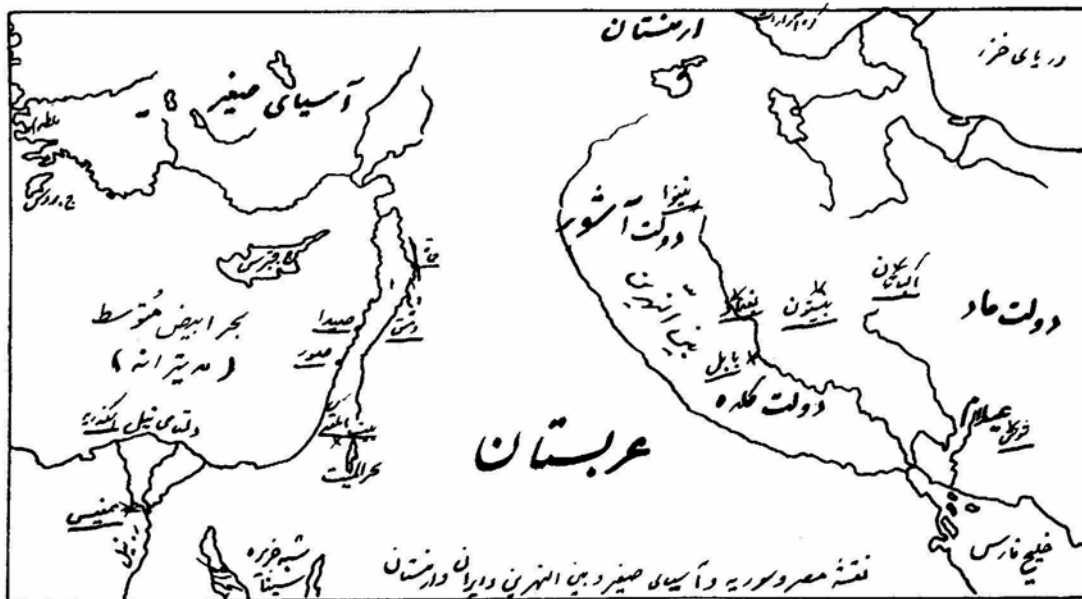
ایرانیان پیوسته از معلومات یونان و روم استفاده‌ها کرده و کسانی بوده‌اند که اوقات خود را صرف مطالعات می‌نمودند. البته بیشتر این دسته موبدان بودند اما نمی‌توان گفت که غیر از این دسته دیگر آن سهمی از آن نداشتند.



شکل ۱۵ - نقشه قلمرو ساسانی (اصل نقشه از کتاب ایرانشهر اقتباس گردیده که اطلاعات و ملحقاتی چند با تعیین مراکز طبی و مکاتب و مدارس بدان اضافه گردیده است).

در کتاب "بندهش" خلاصه‌ای از علوم طبیعی و نجوم، به طریقی که از اوستای دوران ساسانی و تفاسیر

آن بدست آمده، این مطلب را ثابت کرده است. دیگر آنکه در معجم البلدان یاقوت حموی آمده که در دوران شاهنشاهی ساسانیان در ریشهر (ریوارد شیر) از توابع ارجان، عده‌ای از نویسندگان بوده که به کمک خط مرموزی موسوم به "گشتگ"<sup>209</sup>، علوم طب و نجوم و فلسفه را ثبت نموده‌اند و آنان را "گشتگ دفتران" می‌خوانده‌اند) ایران در زمان ساسانیان تالیف پروفیسور آرتور کریستنسن دانمارکی).



### شکل ۱۵ - نقشه مصر و سوریه و آسیای صغیر و بین النهرین و ایران و ارمنستان

اکنون نظرات مختلفه طب دوران ساسانیان را که در حقیقت بیشتر در مکتب چندیشاپور عملی می‌شده است، متذکر می‌گردیم:

#### نظرات مختلف طب دوران ساسانیان

- (۱) درباره نظریه خلطی - چنین به نظر میرسد که این نظریه یا عینا از یونان به کشورهای دیگر انتقال یافته و یا آنکه در ایران و هند و چین و مصر وجود داشته و پس از انتقال نظریه اخلاطی یونانی، تغییراتی در آن داده شده است. در دوره ساسانیان کیفیت احوال خون را مربوط به نیروی حیاتی این ماده میدانستند. اگر فی المثل خون دارای قوه حیاتی بود، طبیب حاذق قادر بود داروهای مفید بدهد و بیمار را بهبود بخشد.
- (۲) درباره بیماریها - در کتاب "دینکرت" نکاتی ذکر گردیده که خلاصه آن چنین است: "میان بیماریهای جسمانی و اخلاق ذمیمه ارتباطی قائل گردیده اند، به مانند آنکه نادانی و حيله و خشم و غرور و کبر و شهوت و امثال آنها را علل رنجوری دانسته اند.
- چنانکه علل جسمانی را به مانند سردی و خشکی و تعفن و فساد و گرسنگی و عطش و کهولت و درد را نیز از علل بیماریها دانسته اند.

"در این کتاب از تعداد زیادی بیماری اسم برده شده است."  
 در "هوسپارم نسک"<sup>210</sup> از نسکهای منسوخ عهد ساسانی درباره طب مطالبی است. از جمله معتقد بودند که اهورامزدا برای درمان هر بیماری، اقلا یک گیاه خلق کرده است.  
 دیگر آنکه، از دو قسم بیماری یکی بیماری واگیر و دیگری بیماری عادی صحبت شده است. قسم اول بیماری است که تلفات زیادی میداده ولی قسم دوم آنکه تلفاتی بمانند اولی نداشته است.  
 درباره قسم اول که بیماری با تلفات زیاد بوده، بنظر می‌رسد آنرا شبیه به امراض مسری یا بیماری و بلای عام می‌دانستند.

در شاهنامه فردوسی از قول بزرویه آمده است:

**سر درد مندان بدو گفت چیست؟**      **"که بر درد آنکس که باید گریست"**  
**بدو گفت: "آنکس که افزون خورد**      **چون برخوان نشیند خورش نشمرد**  
**نباشد فراوان خورش تندرست**      **بزرگ آنکه او تندرستی بجست"**

در "دینکرت" آمده است که سلامت بر دو قسم است:

اول سلامت تن و دوم سلامت جان و پزشک را دو نوع قلمداد کرده است: پزشک روحانی و پزشک جسمانی.

۳) اصول تداوی - در دینکرت به پنج وسیله درمان بیماریها را ذکر کرده است. به این شکل: اول کلام مقدس، دوم آتش، سوم گیاه، چهارم کارد، پنجم داغ کردن. اما درمان با کلام خدایی و اوراد و ادعیه را موثرترین طرق درمان می‌دانستند.

اصول طب در ایران و درمان بیماریها در دوران ساسانیان، گر چه قسمتی مبتنی به روایات اوستایی است، اما نفوذ طبابت یونانی از همه جهت در آن ظاهر است چرا که بموجب طب بقراطی درمان بیماریها از سه طریق ممکن بود: آنچه که بوسیله دارو علاج نمی‌یافت، باید توسط آهن (چاقو و کارد) علاج کرد و آنچه که بواسطه آهن درمان نمی‌یافت، باید با آتش شفا داده شود، اما بیماری که از آتش برطرف نگردد غیر قابل علاج است. در طب ایران باستان این نفوذ بخوبی هویداست.

از کتب و رسالات طبی که از دوران ساسانیان باقیمانده است، طبابت اصولا به دو نوع انجام می‌گرفته است:

اول طبابت جسمانی، دوم طبابت روحانی و آنچه که از اسناد باقیمانده مستفاد می‌گردد آنکه، طبابت دومی بیش از اولی مورد نظر بوده است، طبیعی که با کلمات مقدس و پاک بطبابت می‌پرداخت، ارجمندتر بوده است و بسیار احتمال دارد که در طبابت جسمانی هم فصلی درباره تداوی روحی وجود داشته باشد.

آنچه که از کتاب دینکرت (سومین کتاب) که قسمتی در باب تداوی است، مستفاد می‌گردد آنکه بر طبق اصول طب یونانی، استعداد هر بدن بر حسب طبایع اربعه که عبارت از برودت و حرارت و رطوبت و بیبوست است، مختلف می‌باشد. در سومین کتاب دینکرت آمده است: "کیفیت احوال خون را مربوط به قوه حیاتی آن میدانستند.



اگر خون دارای قوه حیاتی بود، طبیب حاذق می‌توانست داروهای مفید بدهد و بیمار را بهبود بخشد.<sup>۴</sup> گیاه درمانی و گیاهان و موارد دارویی و غذایی - در دوران ساسانیان مخصوصاً در جندی شاپور که طب در آن دوران نسبتاً درخشان تر از دوران ما قبل بوده، علاوه بر اطلاعات پیشین، اطلاعات زیادی نیز بدان اضافه گردیده است. چنین بنظر میرسد که در دوران ساسانیان تحقیقات زیادتری درباره گیاهان بعمل آمده است و از خلال صحائف تاریخ مستفاد میگردد که برای امتحان گیاهان، برزویه طبیب که به هندوستان رفته، مطالعات و بررسیهای ذیقیمی نموده است.

فردوسی در این باره گوید:

پزشک سراینده برزوی بود	چنان بد کوه روزی بهنگام بار
چنین گفت: "ای شاه دانش پذیر	ممن امروز در دفتر هندوان
نشسته چنین بد: کوه در کوه هند	کوه آنرا چو گرد آورد رهنمای
چو بر مرده پیراکنی بیگمان	برفتند هر کس که دانا بدند
چو برزوی بنهاد سر سوی کوه	ز هر گونه‌ای سود از آن خشک و تر
یکی مرده زنده نگشت از گیا	همه کوه سپردند یک یک پیای
به پیری رسیده سخن گوی بود	
بیامد بر نامور شهریار	
پژوهنده دانش و یادگیر	
همی بنگردیم به روشنروان	
گیاهی است رخشان چو رومی پرند،	
بیامی زد و دانش آرد به جای	
سخنگوی گردد هم اندر زمان	
بسه کار پزشکی توانا بدند	
برفتند با او پزشکان گروه	
همی بر پراکنده بر مرده بر	
همانا کوه سست آمد آن کیمیا	
بر از رنجشان هم نیامد بجای	

در طاق بستان، نقش درختی که شاخه‌هایش بر ستون پیچیده شده است و برگهای آن شبیه برنگ کنگر و در بالای آن به گلی بسیار قشنگ ختم می‌گردد، دیده میشود، بنظر میرسد این گیاه همان گوگرد باشد (پشته‌هاج پورداود).

شادروان پروفیسور آرتور کریستنس<sup>211</sup> دانمارکی در کتاب "ایران در زمان ساسانیان" متذکر گردیده است: "در طاق بستان نقش درختی دیده می‌شود که ممکن است همان درخت "ون ای یوده بش، ون یوبیش"<sup>212</sup> که درمان کننده هر بیماری از آن عهد بشمار می‌رفته است، باشد".

باز فردوسی در این باره گوید:

پزشک پژوهنده آمد بکوه	بیاورد با خویشتن آن گروه
زدانایی او را فزون بود مهر	همی زهر بشناخت از پادزهر
گیاهان کوهی فراوان درود	بیفکند از آن هر چه بیکار بود
از آن پاک تریاق‌ها برگزید	بیامیخت دارو چنان چون سزید

می‌گویند در بیماری سخت دختر ملکه چین که پزشکان چینی از درمان آن عاجز ماندند، پزشک ایران

<sup>211</sup> - Professeur Arthur Cristensen

<sup>212</sup> - Van-I-Yudh besh

خرداد برزین (در دوران خسرو پرویز) به چین رفت و تشخیص بیماری دختر ملکه را داد و تندی ضربان قلب وی را از جهت بیماری که داشته، برایش کاسنی و آب نار و تره تجویز نمود.

"چنین گفت: با مهتر آن مرد پیر	که چون تو سرافراز مردی دبیر،
اگر در پزشکیت بهره بدی	دگر از در درد شهره بدی
یکی تاج بودی از آن بر سرش	بویزه که بیمار شد دخترش"
بدو گفت: "این دانشم نیز هست	چو گویی بسایم براین کار دست"
به نزدیک خاتون شد آنچاره گر	تبه دید بیمار او را جگر
بفرمود تا آب نار آورند	همان تره جو بیار آورند
کجا تره کان کاسنی خواندش	تپش خواست تا مغز بنشاندش
بفرمان یزدان چو شد هفت روز	شد آن دخت چو ماه گیتی فروز

تعداد زیادی از گیاهان برای درمان آن دوران بوده که بعضیها آنرا تا هفتاد عدد ذکر کرده‌اند.

همچنین از نباتات زهردار نیز سخنی به میان آمده است، که مخصوصا در طبابت از آنها استفادت

می نمودند.

از داروها و مواد خوراکی در آن دوران (چه بعنوان دارو و چه بعنوان غذا و غیر آن) مصرف زیاد داشته،

عبارتند از:

انار و آب آن انقوزه<sup>213</sup>، بادام<sup>214</sup>، باقلای معطر<sup>215</sup>، بلسان (بلسان مکی)<sup>216</sup>، بنفشه (مقصود گل بنفشه است)، تره<sup>217</sup> گندنا، [ترنج] مرکب، مرکبات<sup>218</sup>، [ترنجبین<sup>219</sup>، جو (برای اسبان و چارپایان)<sup>220</sup>، خردل<sup>221</sup>، خرما<sup>222</sup>، خیری<sup>223</sup>، دارچین<sup>224</sup>، زاج<sup>225</sup>، زعفران<sup>226</sup> (این زعفران از قم و بوان بوده است)، زنجبیل<sup>227</sup>، زیره<sup>228</sup>، زیتون<sup>229</sup>،

Asa foetida – 213

Amande – 214

Feve aromatique – 215

Baume de la Meque – 216

Poireau – 217

Bigarade – 218

Manne de Heysarum Alhagi – 219

Orge – 220

Mutarde – 221

Dette – 222

Souci des jardins – 223

Cannelle – 224

Alun – 225

Safran – 226

Gingembre – 227

Cumin des pres – 228

Olive – 229

سیر<sup>230</sup>، شراب (انواع و اقسام)، شکرنی<sup>231</sup> (که کشت آن در خوزستان به عمل می‌آمده است، صبر زرد<sup>232</sup>، صندل<sup>233</sup> صندل و کافور و مشک و عنبراشهب عموماً در قصر خسرو پرویز سوزانده می‌شد که هوای قصر را خوشبو گرداند)، عسل<sup>234</sup>، عنبراشهب<sup>235</sup>، عود<sup>236</sup>، فلفل<sup>237</sup>، کاسنی<sup>238</sup> (هندبا)، کافور<sup>239</sup>، کتیرا<sup>240</sup>، کرچک<sup>241</sup> (که روغن آن مصرف غذایی هم داشته است)، کندر<sup>242</sup>، گردو<sup>243</sup>، گل سرخ<sup>244</sup>، گلاب شاهسپرم<sup>245</sup>، گوگرد<sup>246</sup> (گل گوگرد)، لاجورد<sup>247</sup>، لادن<sup>248</sup>، مرمکی<sup>249</sup> (که برای التیام زخمها بسیار بکار می‌رفته است)، مشک<sup>250</sup>، مواد معطر<sup>251</sup>، مورد<sup>252</sup>، موم<sup>253</sup>، نارگیل<sup>254</sup>، نرگس<sup>255</sup>، نمک<sup>256</sup>، نوشادر<sup>257</sup>، نیل<sup>258</sup>، نیلوفر<sup>259</sup> و بسیاری از گیاهان و نباتات و مواد طبی دیگر که اگر بخواهیم به ذکر همه آنها مبادرت ورزیم، مطلب به درازا کشد.

آنچه از تواریخ مستفاد میگردد آنکه در دوران ساسانیان در دانشکده پزشکی جندیشاپور، ضمن مطالعات درباره گیاهان نیز تتبعاتی شده که محتمل است مسافرت برزویه طبیب بهندوستان از طرف خسروان و شیروان

Ail cultivate	- 230
Sucre a canne	- 231
Aloes	- 232
Santal	- 233
Miel	- 234
Ambre	- 235
Bois d'Aloes	- 236
Poivre	- 237
Chicoree	- 238
Camphre	- 239
Gomme adragante	- 240
Ricin (Huile de...)	- 241
Encens	- 242
Noix	- 243
Rose	- 244
Eau de Basilic romain	- 245
Soufre (Fleur de...)	- 246
Lazulite (Azur d'outre - mer)	- 247
Ladanum	- 248
Myrrhe	- 249
Musc	- 250
Matieres odorantes	- 251
Myrte	- 252
Cire	- 253
[Noix de coco (cocos nuciferae fructus sen nux)]	- 254
Narcisse a - bouquets	- 255
Sel	- 256
[Sel d'Ammoniaque (Muriate d'Ammoniaque)]	- 257
Indigo	- 258
Nenufar, Nenuphar	- 259

برای پیدا کردن گیاهان پادزهری<sup>260</sup> بوده است.

۴) غذا و تغذیه - از نظر اصول طبی در باب غذا آنچه که از کتب تواریخ مستفاد می‌گردد، آنکه ترکیب اغذیه شایان توجه بوده است. خوراک می‌بایستی به اندازه کافی رطوبت و بمیزان کافی حرارت (آتش) داشته باشد، تا اولی آثار مضره خشکی و دومی برودت را از بدن دفع نماید. به عقیده آنان هوایی که در غذاست، جذب بدن و قسمت خالی غذا با عنصر خاک که در مزاج است، اختلاط حاصل می‌نماید.

صحت بدن را از تغذیه‌ای می‌دانستند که ترتیب آن صحیح باشد، به شرط نگاهداری اعتدال.

غذای دوران ساسانیان که مصرف میگردیده بر چند نوع بوده است:

اول) خورش شامی که از گوشت گرم و سرد و برنج و برگ معطر و مرغ بریان و قرقاول و امثال آنها بوده

است.

دوم) خورش خراسانی که گوشت کباب شده یا گوشت پخته شده در دیگ و کره و فشرده نباتات بوده

است.

سوم) خورش رومی که با شیر و شکر و عسل و برنج و کره و شکر ساخته می‌شده است.

چهارم) خورش دهقانی که گوشت گوسفند نمک زده و نارسود (گوشتی که در رب انار می‌خوابانند) و

تخم مرغ پخته.

غیر از اینها خوراکیهای دیگری بوده که بعضی از این خوراکیها در مورد خسروپرویز که با تجمل کم

نظیری سلطنت می‌نمود، بسیار تعجب آمیز است.

غیر از غذاهای بالا انواع آنها (شوربا) که با اسفناج و سرکه و مواد چندی می‌ساختند، بسیار متداول بوده

است.

۵) کشتن حشرات موذی - باید دانست که در دوران ساسانیان جشنی بنام "جشن هلاکت موجودات

مضر" داشته، که در آن جشن مردم حیوانات و حشرات و خزندگان موذی و مضر را می‌کشتند (برای اطلاع بیشتر

رجوع شود به کتاب ایران در زمان ساسانیان).

#### ۵) توجه انوشیروان به علوم و اثر آن بر روی جندی‌شاپور

باید دانست از موضوعاتی که شایان توجه زیاد است، آنکه انوشیروان درباره موضوعات علمی و تحقیق در

مسائل فلسفی و تکوین جهان و جهان نامتناهی و ابدی و امثال آن بسیار کنجکاو بود، لذا امر داد موبدان جمع

گردیده، تا در این باب بحث و فحص گردد و غیر از آنها عده‌ای از فلاسفه یونان که به تیسفون پناه برده بودند نیز

در این مجلس حضور یابند، این امر می‌رساند که انوشیروان به آزادی مذهب و عقیده علاقه داشته است.

علماء و فلاسفه پناه آورده به ایران از آتن به نامهای:

دمسقیوس سوری<sup>261</sup>، سنبلیقیوس کیلیایی<sup>262</sup>، یولامیوسفروکی<sup>263</sup>، پریسکیانوس لیدی<sup>264</sup>، هرمیاس

<sup>260</sup> - پادزهر = فادزهر = Antidote

<sup>261</sup> - Damascios

<sup>262</sup> - Simplikios

<sup>263</sup> - Eulamios

فنیقی<sup>265</sup>، دیوجانوس فنیقی<sup>266</sup>، ایسیدوروس غزی<sup>267</sup>، مدتی در کشور مانده و به بحث پرداخته اند. متاسفانه، این فلاسفه بر اثر ناملایمات ایران را ترک کردند، منتهی انوشیروان به واسطه علاقه زیادی که به آنها داشت، پس از عقد صلح با روم، بموجب یکی از مواد شرط نمود که این دانشمندان را از بازگشت به اوطان خود منع نمایند.

دیگر از موضوعاتی که درباره فرهنگ دوستی انوشیروان باید دانست آنکه امتیازی بر سایر پادشاهان ساسانی این بود که درباره مسائل مذهبی تعصب و جمود فکری نداشت و نسبت بعقاید مذهبی و فلسفی علاوه بر عدم تعصب آنکه مشربی وسیع نشان داده است. وی عیسویان را در بنگاههای عام المنفعه استخدام می نمود. درباره وسعت مشرب وی کافی است بگوییم، پس از تاسیس شهر رومگان فرقه یعقوبی را اجازه داد که برای خود جاثلیق (Catholicos) انتخاب نماید.

فردوسی در پادشاهی انوشیروان گوید:

میاسای ز آموختن یک زمان	ز دانش میفکن دل اندر گمان
چو گویی که وام خرد توختم	همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت پیش آموزگار
ندانم چو گویی که دانا شدم	بهر آرزو بر توانا شدم
چنان دان که نادانترین کس تویی	چو گفتار دانندگان نشنوی
کسی کو بود پاک یزدان پرست	نیازد بکردار بد هیچ دست

فردوسی درباره دانش طلبی انوشیروان گوید:

"انوشیروان پیوسته با موبدان و دستوران بیحش و فحص می پرداخت و من باب مثال نکاتی چند از آنها را از شاهنامه اخذ نموده، برای روشن شدن نظرات این شاهنشاه ذیلا مینگاریم:

"یکی گفت: سالار خالیگران	همی نالد از شاه وز مهتران"
"که چندانکه او خود کند آرزوی	بسازم نهم کاسه بر چار سوی"
"نبوید نیارد بر آن نیز دست	بلرزد بدو مرد خسرو پرست"
"چنین داد پاسخ: که از پیش خورد	مگر آرزو باز گردد بدرد"
"چو بیمار زارست و ماچون پزشک	زدارو گریزان و ریزان سرشک"
"یکی گر بدارو نگردد درست	روان از پزشکی نخواهیم شست"
"اسیران رومی که آورده اند	بسی شیرخوار اندرو برده اند"
"بتوقیع گفت: آنچه هستند خرد	ز دست اسیران نیاید شمرد"
"سوی مادرانشان فرستیم باز	بدل شاد و ز خواسته بی نیاز"
نوشتند کز روم صد مایه ور	همی باز خردن خویشان بزر

Periskianos – 264

Hermias – 265

Diogene – 266

Isidoros – 267

"دگر گفت: کای شه‌ریار بلند  
 "جهودان و ترسا ترا دشمنند  
 "چنین داد پاسخ: که شاه سترک  
 "چو نیکی نمایند پاداش کن  
 "تو پاداش این نیکویی بد کنی  
 "مزن ای برادر تو این رای بد  
 "که هرگز بجانت مبادا گزند"  
 "دو رویند و با کیش اهریمنند"  
 "ابا زین‌هاری نباشد بزرگ"  
 "همان تا شود رنج نیکان کهن"  
 "چنان دان که بد با تن خود کنی"  
 "کزین رای بد مر ترا بد رسد".

#### (و) مجلس مشاوره یا کنگره پزشکی

در دوران انوشیروان، اطباء و فلاسفه چندی در دربار بخدمت اشتغال داشتند. منجمله جبرائیل طیب بزرگ یا بهتر بیان داریم حکیم باشی پادشاه (طیب جندی‌شاپور) و بیادق طیب صاحب کتاب "الماکول والمشروب" و سرجیس راس العینی فیلسوف بزرگ و برزویه حکیم. هر یک از آنان عهده‌دار قسمتی از شعب علوم بودند. مقام جبرائیل همان رییس الاطباء و طبابت در دربار بود. سرجیس بترجمه کتب فلسفه و حکمت از یونانی به سریانی می‌پرداخت و بیادق حکیم، بتالیف کتب طب و برزویه طیب، بترجمه کتب حکمای هندوستان که بیشتر در اخلاق و سیاست مدن بود، اشتغال داشتند.

وقتی در مباحث فلسفه و حکمت و طب، اختلافی بین آنان و حکماء و فلاسفه و اطباء سایر کشورها پیش می‌آمد، به امر پادشاه مجلس مشاوره و محاوره در دربار تشکیل می‌یافت و چنانکه معروف است، نظرات حکماء دربار متین‌تر و استوارتر می‌گردید.

خسرو، بسال بیستم سلطنتش، امر به تشکیل مجلس مشاوره داد.

این مجلس مشاوره را می‌توان بنام "کنگره بزرگ علمی و حکمتی" نامیدند که بنیانگذار آن پادشاه بزرگ ساسانی بود. جبرائیل بیشتر مقام خود را مدیون زن محبوب و سوگلی انوشیروان می‌دانست. وی مسیحی نسطوری و زن انوشیروان نیز مسیحی بود. جبرائیل برای نازایی وی مورد شور قرار گرفت. جبرائیل با کمک سرجیس راس العینی نازایی او را معالجه کرد و از او طفلی بدنیا آمد.

ریاست کنگره با جبرائیل در ستبذ (در ستباد) بود. غیر از وی یوحنا طیب و پزشکان مذکور در بالا، در این کنگره شرکت داشتند. صورت مجلس کنگره پزشکی به صورت کتابی در آمده است (نقل از تاریخ الحکماء قفطی).

درباره مشورت، عموماً در ایران باستان بسیار آمده و انجمن ساختن از خواص تمدن ایران است. درباره انجمن پزشکی یا باصطلاح امروزی "کنسولتاسیون طبی"<sup>268</sup> نیز در ایران باستان ذکر گردیده است.

در شاهنامه آمده است: آنگاه که کاوس به مازندران رفت و طی ستیز چشم‌هایش تار شد، پزشکان دور هم جمع شدند و از تشخیص عاجز ماندند.  
 فردوسی گوید:

پزشکان فرزانه گرد آمدند  
همه یک بیک داستانها زدند  
ز هر گونه نیرنگها ساختند  
مر آن درد را باز نشناختند

### ز) رابطه بین جندیشاپور و بغداد

رابطه بین دانشگاه جندیشاپور و بغداد بمناسبت دعوت و احضار اطبای این دانشگاه به بغداد و بنا به درخواست خلفای عباسی بود و این امر چنانکه در تواریخ آمده است، بسیار روشن و واضح می‌باشد و بطور خلاصه میتوان علل زیر را موجب این امر دانست:

اول آنکه در بغداد طیب یا اطبایی دانشمند و حاذق بمانند پزشکان جندی‌شاپور، وجود نداشت و اصولاً بغداد هنوز تمرکز علمی نیافته بود، که بتواند طبیعی بمانند اطبای جندی‌شاپور داشته باشد. دوم، عدم اعتماد خلفا به پزشکان بغداد چه از نظر کسر احاطه آنان بعلم طب و طبابت و چه از نظرات دیگر.

سوم، افراط خلفای عباسی در عیش و عشرت و ابتلای به بیماریهای گوناگون (یا به موجب گفته مورخین بیماریهای صعب‌العلاج) و عدم توانایی و عجز اطباء عادی و بومی بغداد در درمان آنان، اجباراً از جندی‌شاپور استمداد بعمل می‌آمد.

چهارم، تمایل خلفا برونق بخشیدن بغداد و اینکه شهر را بمانند شهرهای سلسله ساسانی مرکز علوم و فنون نموده و موسسات علمی در آن تاسیس نمایند. چنانکه اولین بیمارستان اسلامی که در بغداد ساخته شد بمانند بیمارستان جندی‌شاپور بود.

پنجم، چنانکه در بالا آمد بظن قوی نزدیک به یقین، خلفای عباسی مایل بودند به پایتخت خود رونق علمی فوق‌العاده داده که نتیجه آن من غیرمستقیم، افول ستاره اقبال جندی‌شاپور گردید.

ششم، اصولاً عده‌ای از خلفای عباسی مخصوصاً هارون‌الرشید (دوران خلافت ۱۹۳ - ۱۷۰ هجری قمری مطابق با ۸۰۸ - ۷۸۶ میلادی) و مامون (دوران خلافت ۲۱۸ - ۱۹۸ هجری قمری مطابق با ۸۳۳ - ۸۱۳ میلادی) در مورد انتقال و ترجمه علوم یونانی عبری بسیار کوشا بودند و این موضوع یکی از جهات بسیار معتبر در تاریخ طب ایران است که شایان توجه می‌باشد.

اولین رابطه مستقیم پزشکی بین دانشگاه جندی‌شاپور و بغداد درمائه دوم هجری قمری در دوران ابوجعفر منصور خلیفه دوم عباسی (دورن خلافت ۱۵۸ - ۱۳۶ هجری قمری مطابق با ۷۷۴ - ۷۵۵ میلادی) برقرار گردید و چنانکه در فصول قبل آمد، جورجیس طیب و رییس جندی‌شاپور برای درمان خلیفه به بغداد احضار گردید.

بسیاری از پزشکان جندی‌شاپور در تمدن اسلامی علاوه بر آنکه شاغل خدمات بزرگ طبی و بهداشتی بودند، در طب اسلامی و شعب آن مخصوصاً داروسازی (صیدله) مقامی ارجمند داشتند. در کتب داروسازی تمدن اسلامی نام بسیاری از گیاههای طبی دیده می‌شود، که تمام یادگار جندی‌شاپور است.

در این قسمت متذکر می‌گردیم که بر اثر محبت‌های فوق‌العاده پادشاهان ساسانی به اطباء جندی‌شاپور، این دسته احترام کم نظیری نسبت به پادشاهان ساسانی داشتند و با آنکه اغلب این پزشکان به اجبار زبان عربی تحصیل نموده بودند، اما آنرا به لهجه خوزستانی (خوزی) و سریانی تکلم می‌نمودند و یا آنکه به پارسی صحبت می‌داشتند.

چنانکه در فصل مربوط بخاندان بختیشوع آمد، معروف است که استادان جندی‌شاپور حتی در دربار خلفا بزبان شیرین پارسی صحبت می‌داشته و بهیچ وجه از تعصب خلفا بیمناک نبودند. در این باره ابن ابی اصیبعه صاحب "عیون الانباء فی طبقات الاطباء" حکایات زیادی در کتاب خود آورده است. اما تدریس طب در بغداد که توسط استادان جندی‌شاپور انجام می‌گرفته، حوزه درسی را تشکیل داده که متأسفانه بسیار مختصر و از چند محصل تجاوز نمی‌کرده است.

جورجیس فرزند بختیشوع و عیسی فرزند شهلافا و عده‌ای دیگر از استادان اولی مدرسه طب بغداد بودند. بعدها طالبان علم طب و دانشجویان از جندی‌شاپور به دنبال استادان خود به بغداد آمده، در حوزه تدریس آنان شرکت می‌نمودند و این امر مقدمه تشکیل مدرسه طب بغداد گردید.

یکی از این مجالس درس که عده زیادی دانشجو در آن به تحصیل طب اشتغال داشتند، حوزه درس یوحنا فرزند ماسویه بود. در این مجلس علوم پزشکی و فلسفه و حکمت و طبیعیات تدریس می‌گردید که عده زیادی تربیت یافته این حوزه درس بودند بمانند ثابت بن قره حرانی<sup>269</sup> و قسطابن لوقا<sup>270</sup> و حنین فرزند اسحق<sup>271</sup> و فرزندان او و حجاج بن یوسف بن مطر<sup>272</sup>.

عده‌ای از این شاگردان که حرانی بودند و زبان یونانی را خوب میدانستند، (بمانند ثابت بن قره و حنین بن اسحق و اسحق بن حنین (تمام از شاگردان ماسویه بودند که بسیاری از مؤلفات ابقراط و جالینوس را از زبان یونانی به سریانی (و یا به عربی) برگردانده و الحق بسیار خوب از عهده این امر بر آمده اند.

این ترجمه‌ها مبانی اولیه طب اسلامی را که اثر جندی‌شاپور در آن مشاهده می‌گردد، تشکیل داده و در پیشرفت علم طب در تمدن اسلامی بسیار ارزنده می‌باشند، که بعدها تحصیل دانشجویان و طلاب علم طب از روی ترجمه‌های بالا به عمل می‌آمده و در دنباله آن مؤلفات و مصنفات اطباء بزرگ اسلامی (مخصوصاً نوابغ ایرانی) مشاهده میشود.

در این قسمت متذکر می‌گردیم که بیمارستان جندی‌شاپور (بزرگ ترین بیمارستان ما قبل اسلام) تا سال ۱۹۵ هجری قمری مطابق با سال ۸۱۰ میلادی که هارون‌الرشید خلیفه عباسی دستور داد در بغداد بیمارستانی تاسیس نمایند، مقام و ارج بی نظیری داشت و این حوزه مرکز بزرگ علمی بود.

توضیح آنکه هارون خلیفه عباسی، جبرائیل فرزند بختیشوع را دستور داد، تا در بغداد بیمارستانی بمانند و به سبک بیمارستان جندی‌شاپور بنا نماید، او (جبرائیل) نیز بیمارستانی به سبک بیمارستان جندی‌شاپور در بغداد بنا

<sup>269</sup> - ثابت فرزند قره حرانی از مترجمان بزرگ اسلامی است (متولد بسال ۲۱۱ هجری قمری مطابق با ۸۲۶ میلادی و متوفی بسال ۲۸۸ هجری قمری مطابق با ۹۰۰ میلادی).

<sup>270</sup> - قسطا فرزند لوقا بعلبکی نیز از مترجمان بزرگ دوران تمدن اسلامی بود.

<sup>271</sup> - خاندان حنین که عبارت بودند از ابوزید حنین بن اسحق عبادی سردسته و بزرگ خاندان (متولد بسال ۱۹۴ هجری قمری مطابق با ۸۰۹ میلادی و متوفی به سال ۲۶۰ یا ۲۶۴ هجری قمری مطابق با ۸۷۷ یا ۸۷۳ میلادی) که ترجمه‌های فراوانی از کتب ابقراط و جالینوس از یونانی به سریانی و عربی انجام داده و دو فرزندش بنامهای داود و اسحق نیز سهمی بسزا در ترجمه علوم طبی و فلسفی داشتند، منتهی اسحق بن حنین کمتر بترجمه کتب طبی پرداخته بلکه بیشتر ترجمه کتب فلسفی نموده است.

<sup>272</sup> - حجاج فرزند یوسف فرزند مطر (یا مطران) نیز از مترجمین دوران خلافت هارون و مامون بود. شرح حال و خدمات ثابت وقسطا و آل حنین و حجاج ضمن فصل مربوط به دوران ترجمه کتب طبی در طب اسلامی بیاید.



نمود، که برنامه کار و ترتیب آن شبیه جندی شاپور بود.

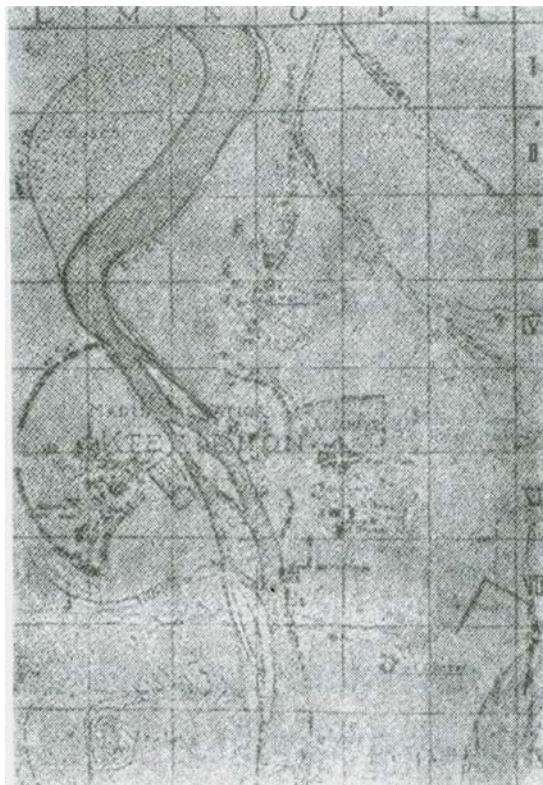
برای طبابت و تصدی قسمت‌های مختلف آن، از پزشکان و استادان و داروسازان جندی شاپور دعوت بعمل آمد که در بیمارستان بغداد خدمت نمایند و بر حسب توصیه جبرائیل، ریاست آنرا به دهشتک که از اساتید جندی شاپور بود، واگذار نمود. این استاد مدتی ریاست بیمارستان بغداد را داشت. بعدها بعد از آنکه بیمارستان بودجه معینی ندارد، از ریاست آن استعفا داد. پس از وی میخائیل برادرش، ریاست بیمارستان بغداد را عهده‌دار شد. او نیز پس از مدتی از کار کناره گیری نمود و هر دو بجندی شاپور آمده و در آنجا به کار خود اشتغال ورزیدند. منظور از نگارش سطور بالا ارتباط بسیار نزدیک بین بغداد و جندی شاپور می‌باشد، که بدین نحو ادامه داشته است. بعدها بغداد مرکز بزرگ طبی گردید و بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بیمارستان بغداد به تقلید از بیمارستان جندی شاپور ساخته شده است.

در خاتمه این مقال متذکر می‌گردیم که آنچه که تا کنون درباره محل جندی شاپور آمده است، در محل کنونی قریه شاه آباد می‌باشد. چنانکه "در کتاب تاریخ ایران باستان" تالیف لویی و اندنبرک که توسط دکتر عیسی بهنام ترجمه گردیده و به شماره ۱۰۶۹ انتشارات دانشگاه می‌باشد، در صفحه شصت و هفتم چنین آمده است:

"۰۰۰ جندی شاپور نزدیک شاه آباد است."

اخیرا (در اردیبهشت ماه ۱۳۴۶) از طرف آقای تورج امین نامه‌ای برای اینجانب رسیده است که ذیلا عین آن نامه در این قسمت درج میشود ولی از جهت مستند و مستدرک بودن مطلب، نظری نمی‌توان ابراز نمود.

"گندی شاهپور که معرب آن جندی سابور است، بعدا مبارز آباد و نام فعلی آن شاه ولی است. در دوران ساسانیان بزرگترین دانشکده‌های دنیا بوده، در سالهای ۱۳۰۷ - ۱۳۰۶ که فرمانده ساخلوی شوشتر و مسجد سلیمان و معادن نفتی آن سامان بودم، این اطلاعات را بدست آوردم: "قریه شاه ولی در حدود تقریباً سی کیلومتری شمال شرقی شوشتر بین بخش‌های (گتوند) و (عقیلی) که از املاک بختیاری است، واقع می‌باشد.



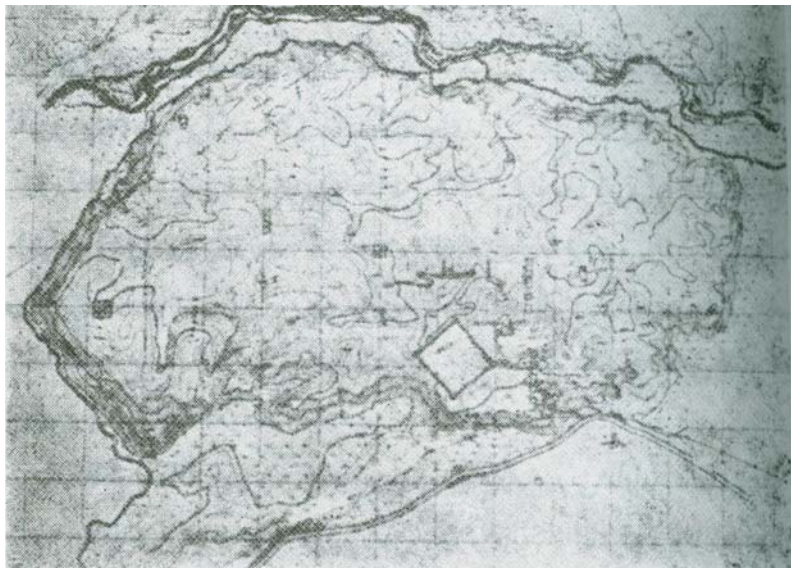
### شکل ۱۶ - نقشه شهر سلوکیه و تیسفون و حوالی آن (اقتباس از کتاب ایران در زمان ساسانیان - پرفسور آرتور کریستنسن)

شوش یعنی خوب و شوشتر یعنی خوبتر که این مطالب را بایستی در تذکره‌های شوشتر و سایر کتب قدیمه که در اختیار سادات جزایری شوشتری و دانشمندان بختیاری است، جستجو نمود و یقیناً مثل سایر مطالب دیگر، حقایق تفصیلی آن در موزه‌های فرهنگی اروپا منعکس است. کمتر شهری را دیدم که مثل شوشتر امامزاده

زیاد داشته باشد که اینها تماما مهاجمین عرب هستند که به اتفاق فرمانده خودشان (برابن مالک نخعی) بدست مدافعین شوشتر شهید شدند.

"آرامگاه (بر) معروفست به امام زاده (بر) دارای گنبد و بارگاه مفصل و زیارت نامه و سایر تشریفات زیارتگاه می‌باشد و سایرین هم دارای گنبدهای کوچک و بزرگ هستند.

همانطوریکه مومنان تهرانی عقیده راسخ به حضرت عبدالعظیم (ع) و امام زاده حمزه (ع) و سایر اماکن متبرکه دارند، در حدود چهل سال قبل که در آنجاها بودم، شوشتریها هم مراسمی را در اوقات معین سال در مزار فاتحین شوشتر که شهید شدند، انجام میدادند."



"نکته مهم - قریه شاه ولی به موجب سندی که روی پوست نوشته و دارای مهر بنده شاه ولایت عباس (شاه عباس کبیر) است، این قریه را به عنوان تیول به سادات آنجا اعطا نموده، بعدها نادر - کریم خان زند - فتحعلی شاه و چند تن از صدر اعظمهای قاجار نیز به این سند صحه گذاردند.

### شکل ۱۷ - نقشه ویرانه

#### شهر قدیمی استخر (اقتباس از انتشارات کانون دانش شیراز)

که بنظر بنده ارزش سند زیادتر از خود قریه شاه ولی می‌باشد ...."

#### ح - فتح جندی شاپور بدست اعراب

نکته دیگری که دانستن آن بسیار ضروری است آنکه گر چه اعراب پس از فتح ایران خسارات زیادی به کشور ما وارد نمودند، اما جندی شاپور از آفت خرابی محفوظ و از برکت این مرکز بزرگ علمی قسمتهایی از جنوب کشور از ویرانیها و خرابیها مصون ماند.

"جندی شاپور که دارای دانشگاه و محل علوم بود از طرف "زرین عبدالله" محاصره شد و چون قادر به فتح آن نبود، "ابوسیره" فاتح شوش بمدد او رفت ولی شدت محاصره سودی نبخشید. روزی مردم شهر، دروازه را باز کرده گله را بطور عادی خارج و بازار را مفتوح و کشاورزان و باغبانان در پیرامون شهر متفرق شدند، مثل اینکه جنگی واقع نشده است. مسلمین از آن وضع تعجب کرده، علت را پرسیدند. محصورین گفتند: شما به ما امان دادید و باز بر تعجب آنها افزوده و منکر شدند. اهالی جندی شاپور تیری آورده ارائه دادند. بر آن تیر که از طرف مسلمین رها شده بود، امان بمردم آن شهر داده شده بود."

"چون تحقیق کردند معلوم شد، یکی از اسراء ایران که برده و بنده بود از میان مسلمین آن تیر را نوشته و خود سرانه انداخته بود، که مردم آنرا وسیله نجات خود دانسته و باطمینان آن تیر دروازه را گشودند و به کار خود مشغول شدند. چون از غلام علت را پرسیدند گفت: من خواستم دلسوزی کرده خون آنها ریخته نشود زیرا آنها قوم من هستند."

"امیر گفت: این امان از طرف یک بنده داده شده، نه مسلمین. آنها گفتند ما نمی‌توانستیم بنده را از خواجه تشخیص دهیم. پس از مشورت، عموم مسلمین گفتند: در اسلام میان بنده و خواجه تفاوتی نیست. همچنین امیر و یک فرد از سپاهیان، هر که این امان را داده، امیر را به اجراء آن ملزم کرده است. ناگزیر امان را تثبیت کردند و این نیز یکی از بهترین سیاستهای اسلام بود و با همین اوضاع و احوال سراسر جنوب ایران را تصرف کردند. تاریخ تصرف آن تا سنه هفده و اوائل سنه هیجده هجری بطول کشید" (نقل از کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام ترجمه آقای عباس خلیلی).

پس از آنکه جندی‌شاپور از صورت یک مرکز علمی افتاد باز مرکز تجاری و اقتصادی بود. بدین ترتیب جندی‌شاپور کم کم از عظمت و اقتدارش کم شد و پس از طلوع ستاره اقبال بغداد و مرکزیت یافتن این شهر برای علوم به وسیله خلفای عباسی، ستاره جندی‌شاپور افول یافت و این امر بر اثر مجاهدت خلفای عباسی و زمانی، خواستن اطباء جندی‌شاپور به بغداد و علل دیگر بعمل آمده است. یاقوت حموی گوید: "از این شهر گذشتم، اما در این موقع اثری از عظمت سابقش ندیدم". در نزهت القلوب، جندی‌شاپور شهری متوسط ذکر شده که نیشکر زیاد داشته ولی خرابه است. در خاتمه این مبحث متذکر می‌گردم که برای تعیین محل حقیقی جندی‌شاپور که از نزدیک مطالعه نمودم، تا اندازه‌ای موضوع روشن شد. اکنون برای تکمیل آن اطلاعاتی را که اخیراً از یکی از همکاران دریافت داشته ام می‌نگارم:

آقای دکتر فریدون ارفع دانشیار دانشکده پزشکی و رییس ایستگاه تحقیقاتی پزشکی و بهداشتی دزفول، شرح زیر را در اختیار بنده گذارده اند که ضمن تشکر از همکاری ایشان، در آخر این مبحث متذکر می‌گردم: "اکنون قریه شاه آباد، از طرف ایستگاه تحقیقات پزشکی دزفول، در طرح مبارزه با بیماری بیلارزیوز از طرف انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشگاه تهران، به عنوان قریه نمونه انتخاب شده و کلیه تسهیلات بهداشتی از قبیل حمام و تامین آب آشامیدنی و حفر چاه و نصب تلمبه و لوله کشی و رخت شوی خانه و دبستان در آن به عمل آمده است. بعلاوه تمام بیماران مبتلی به بیلارزیوز در قریه مزبور درمان شده اند."

"قنات قدیمی شاه آباد که در دو کیلومتر و نیمی غربی شاه آباد قرار دارد، در سال ۱۳۴۱ خورشیدی توسط آقای سلطانی بهبهانی نماینده سابق مجلس شورای ملی سابق که به باستان شناسی وارد بودند، باز دیده شده است. ایشان (آقای سلطانی) عقیده دارند که این مجری آب روی (کانال) بوده که آب را از رودخانه دز به جندی‌شاپور می‌آورده است و در زمان ساسانیان بنا شده، ضمناً پایه هایی که بر روی آب قرار دارد دلیل وجود پلی بر روی آن می‌باشد.

"چهار ماه پس از این بازدید، هیئتی باستان شناسی (محملاً از دانشگاه هاروارد آمریکا) در شمال شرقی شاه آباد حفاری نمودند که معلوم شد مربوط به دوره صفویه بوده است. این هیئت همچنین بر روی آب روی فوق

الذکر (کانال) کار کرده و مقداری خاک آن را خارج ساخته اند و آن‌ها نیز بمانند آقای سلطانی، عقیده داشتند که این آب رو در زمان ساسانیان ساخته شده است."

این بود نظر آقای دکتر ارفع که در بالا قلمی‌گردید.

برای آنکه وضع و محل شاه آباد (که بر حسب عقیده و نظر اغلب مورخین محل جندی‌شاپور بوده) معین گردد، متذکر می‌گردم که:

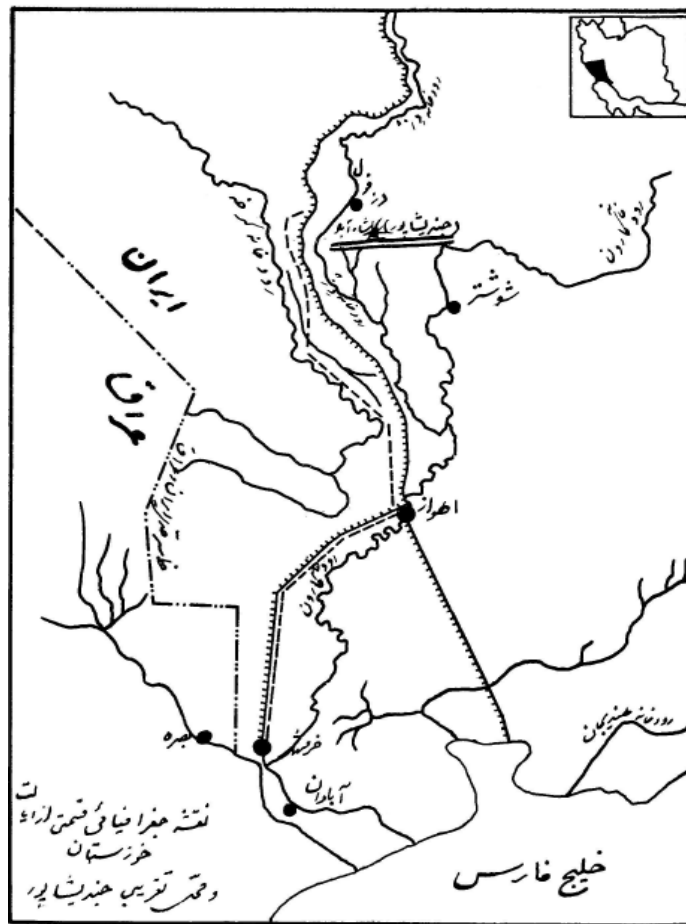
"قریه شاه آباد بین شوشتر و دزفول قرار دارد. فاصله این قریه تا شوشتر قریب پنجاه کیلومتر (شوشتر شرق شاه آباد است) و تا دزفول قریب پانزده کیلومتر می‌باشد (دزفول غرب شاه آباد است) و آبروی سابق الذکر (کانال) در دو کیلومتر و نیم جنوب غربی شاه آباد واقع شده که در آن حفاری بعمل آمده است. ضمناً اضافه می‌نماید که فاصله بین دزفول و اندیمشگ نه کیلومتر است."

### شکل ۱۸ - نقشه جغرافیایی قسمتی از ایالت خوزستان و محل تقریبی جندی‌شاپور.

چنانکه آمد، کانال در دو کیلومتر و نیم جنوب غربی شاه آباد است. بشرح ایضا، قریه‌ای بنام "چقامیش" در جنوب غربی کمی دورتر از کانال قرار دارد که در آن نیز حفاریاتی شده است (۱۳۴۵ خورشیدی). در نقشه محل شاه آباد و سایر مشخصات آن طبق شرح بالا به خوبی نشان داده می‌شود.

ج - مراکز طبی هندی و ارتباط آن با طب ایران قبل از اسلام و اثر آن بر روی طب اسلامی

قبل از آنکه از مراکز معتبر طب هندوستان و اثر آنها بر روی طب ایران و در نتیجه بر روی طب اسلامی بیان گردد، لازم است مختصری از طب قدیم هندی



در این مبحث تذکر داده شود.

تاریخ طب در سرزمین هندوستان بسیار قدیمی است. در کتاب ودا که به زبان سانسکریت است (Vid به معنی علم و دانش است) در ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد، علم طب را خدادادی می‌دانستند.

در وداها<sup>273</sup> یعنی ریک ودا<sup>274</sup> و ساما ودا<sup>275</sup> و اتار ودا<sup>276</sup> و آیور ودا<sup>277</sup>، بیماری را خشم یزدان میدانستند. بعلاوه سرودهایی که حاکی از تضرع و استغاثه در پیشگاه پزشکان الهی است، درباره آفاقه بیماری بعمل می‌آوردند. در آیور ودا که درباره علم الحیات است و در هشت قسمت نوشته شده، از دارو و جراحی و امراض اطفال گفتگو می‌کند. دو رساله یا دو خلاصه در کتب الهی و مذهبی هندوان دیده می‌شود. اول رساله جراحی، دوم رساله پزشکی.

در این دو رساله یا دو خلاصه، مطالبی درباره بیمارستان و ملازمین آن یعنی پرستاران دیده میشود.

**شکل \_ ۱۹\_ ایندرا طب را به داوتاری و وی به سوسرد و او به شاگردانش تعلیم می‌دهد (اقتباس از کتاب تاریخ طب کاستیلیونی)**

در رساله جراحی از اعمال دستی و پیوند بینی و پوستی و بیماری‌های گوناگون چشم جلب توجه می‌نماید.

نکته دیگر ذکر صفات عالیه طبیب است (بمانند سوگند بقراطی) که درباره طبیب می‌گوید:

"طبیب باید لباس خود را نظیف و پاکیزه نگاه دارد، صورت خود را خوب بتراشد و نگذارد ناخنهایش بلند شود. جامه سفید و کفش بیوشد و به پا کند، عصا و چتر در دست داشته باشد و با یک نگاه ملایم و ملاحظت آمیز که حاکی از دوستی او نسبت به تمام مخلوقات است، به مردم نگاه و با



ایشان به گردش و تفریح برود ۰۰۰۰ الخ"

این مختصر، از نظر توجه خوانندگان کتاب به اصول طب هندی بود اکنون می‌گوییم: از مراکز معتبری که اثر آن بر روی طب ایران و در نتیجه بر روی طب اسلامی بسیار زیاد مشهود می‌باشد، هندوستان است. رابطه بین ساکنین و دانشمندان شبه قاره هندوستان و تمدن اسلامی، بیشتر از راه

Veda - 273

Rig-Veda - 274

Sama-Veda - 275

Atharva-Veda - 276

Ayur-Veda - 277

جندیشاپور بوده است که عده‌ای از دانشمندان و اطباء هندی، مخصوصاً، در دوران خلفای عباسی در نقل یا ترجمه کتب هندی عبری دخالت داشته اند.

از میان آنان میتوان کنگه<sup>278</sup> و ابن دهن را نام برد.

از کتب طبی هندوان سه اثر بزرگ که در حقیقت سه رکن اعظم طب هندی بشمار می‌رود، آثار سسرود<sup>279</sup>، کاراکا<sup>280</sup>، واگبهاتا<sup>281</sup> می‌باشد. معروف است که ایندرا<sup>282</sup> طب را به داونتاری<sup>283</sup> تعلیم داد که وی به سهم خود آن را به سسرود (سوسترا) و سوسترا، طب را به شاگردانش انتقال داده است.

کنگه

### شکل - ۲۰ - سسرود (سوسترا) مشغول طبابت است.



چنانکه در صحائف قبل شمه‌ای از این طبیب و فیلسوف هندی آمد، وی در دوران خلافت بنی عباس شهرت فراوان داشت.

وی علاوه بر طبیب، منجم نیز بوده و در قرن دوم و اوائل قرن سوم هجری قمری می‌زیسته است. در بغداد در خدمت هارون مقامی بلند داشت.

بعلاوه او از وجود برمکیان بسیار برخوردار گردید و چنانکه آمد، کتاب "السموم" را با همکاری مترجمان از هندی به پهلوی یا عربی برگردانده است.

دیگر از ترجمه‌های کنگه، ترجمه کتاب "سسرود" هندی است که جهت یحیی فرزند خالد برمکی نگاشته و به صورت کناش (فرمولریا

مجموعه طبی) بوده و در بیمارستانها مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

غیر از کتب بالا کتابهای دیگری به کنگه نسبت داده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از کتاب "اسرار الموالید" و کتاب "اسماء عقاقیرالهند".

Kanga - 278

Susruta - 279

Karaka - 280

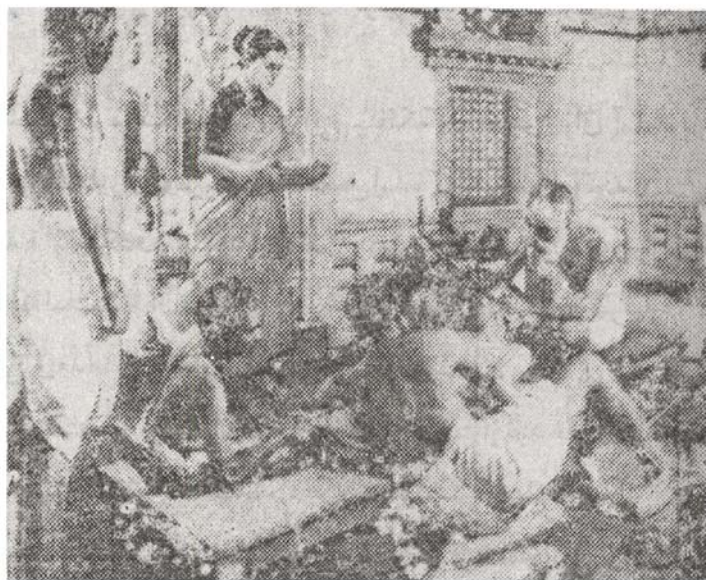
Vagbhata - 281

Indra - 282

Dhauwantari - 283

چنین شهرت دارد اعرابی که در هند بسر برده اند، در دوران عباسیان شورش نمودند. منصور خلیفه عباسی آنها را سرکوب نمود و قرار شد که آنان (اعراب شورشی) تسلیم و برای صلح نماینده‌ای به بغداد بفرستند. با فرستاده مزبور مردی هندی بنام "کنگه" همراه بود که از حکمت هندی و علوم دیگر بهره‌ای داشت و گفته‌های وی را مترجمی به عربی ترجمه می‌کرد. اما ابوریحان بیرونی محقق بزرگ اسلامی (متوفی بسال ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۴۸ میلادی) این مطلب را صحیح نمی‌داند.

### شکل - ۲۱ - یک تصویر خیالی از عمل ترمیمی گوش توسط سوسروتا (از ژورنال دومدسین)



#### ابن دهن:

وی از مترجمان هندی و از معاصران کنگه بود که بامر برکیان امور بیمارستان بغداد را عهده‌دار گردید و کتب چندی از هندی بعربی برگردانده است.

در اینجا متذکر میگردیم

که ترجمه انگلیسی کاراکا<sup>284</sup> به سالهای ۱۸۹۰ و ۱۱۲۵ میلادی و ترجمه انگلیسی سسر<sup>285</sup> بسال ۱۹۲۵ میلادی در کلکته بچاپ رسیده و ترجمه آلمانی واگبهاتا نیز توسط لوییزهیلدنبرک<sup>286</sup> و ویلی بالدکیرفل<sup>287</sup> بعمل آمده است. اما اختلاط فرهنگ هندی و ایرانی، چنانکه مختصری از آن آمد، بر اثر مسافرتها و آمد و شد بین فلات ایران و سرزمین هند بعمل آمد، که گذشته از رخنه کتب طبی، کتاب کلیله و دمنه (کلیک و دمنک) می‌باشد. برزویه طبیب این کتب را از سفر هند به ایران آورد و معروف است که آن را از زبان سانسکریت به پهلوی و تقریباً در همان ایام، به زبان سریانی و بعداً ابن مقفع آنرا بعربی برگردانده است. از آن گذشته معروف است که بازی شطرنج نیز از هند به ایران آمده است. این مطلب از روایتی قدیمی از کتاب [مادیگان چترنگ<sup>288</sup>] می‌باشد.

اکنون متذکر میگردیم که این اختلاط فرهنگ ایرانی و هندی، از دو راه انجام شده است:

284 - این ترجمه توسط "کیسوری موهان کانگولی" Kisor Mohan Ganguli متوفی بسال ۱۹۰۸ میلادی، انجام یافته است.  
 285 - ترجمه سسر به انگلیسی توسط "کاویراج کونجالال بهیشا گرانتا" Kaviraj Kunja Lai Bhishagranta انجام گرفته است.  
 286 - Luise Hildenberg  
 287 - Willibald Kirfel  
 288 - Madhigan it chtrang

اول از راه دریایی - چنانکه در فصول و ابواب قبل آمد، میراث طب یونانی و اسکندرانی از سرزمین‌های یونان و آسیای صغیر و سوریه و مصر و انطاکیه به ایران انتقال یافت و این انتقال بنحوی غیرمستقیم و بطرق چندی بمانند راه اسکندریه به هند و از آنجا به ایران کشانده شده است.

دیگر آنکه از آسیای مرکزی یعنی باکتريا<sup>289</sup> (بلخ) و فرغانه و سغد<sup>290</sup> (سگدیانا - سگدیان) که بهره‌ای از تمدن یونانی داشتند و از دوران اسکندر این تمدن در این سرزمین‌ها باقی مانده بود، به هند و سپس به ایران و آنگاه به بغداد انتقال یافت.

از طرفی تاثیر تمدن بودایی هند نیز به ایران و ممالک اسلامی رخنه یافته و امر تبادل افکار را بین تمدن هندی و ایرانی و بعدها به تمدن اسلامی، وارد ساخته است.

در این فصل بذکر نکته‌ای از نکات مهم که یادآوری آن بسیار واجب است می‌پردازیم و آن مطلب، مکتب مرو و نواحی اطراف آن است که پس از جنگ‌های ایران با اسکندر بواسطه وجود عده زیادی از اسراء جنگی در این سرزمین‌ها، تشکیل گردید که همین امر نهضت کم نظیری از تمدن یونانی و طرفداران آن می‌باشد و یکی از نطفه‌های بزرگ و نقش موثر در تمدن ما قبل اسلام و پس از آن در تمدن ایران و اسلام است.

بهر حال راه خلیج فارس، وسیله بسیار معتبر و مهم تاثیر و اختلاط بین تمدن هندی و ایرانی بود که یونانیان نیز در ابتدای تاریخ مسیحی سهمی بسزا داشتند.

باید دانست که این اختلاط تمدن و فرهنگ قبل از رسیدن بخلیج فارس از انطاکیه به رودخانه فرات رسیده و با آنکه مشکلات فراوانی داشته، به خلیج فارس و دریای آزاد راه یافته تا بداخل شبه قاره هندوستان وارد گردیده است. بعلاوه دریای قرمز نیز یکی از این راه‌های دریایی بوده که از باب المندب بطرف اقیانوس هند میرفته و این راه نیز سهم بسزا در این اختلاط و تاثیر هند از راه دریایی در تمدن ایران و اسلام داشته است.

مطلب مهم آنکه اصولاً راه دریایی بین هند و ایران چه از راه خلیج فارس و چه از راه اقیانوس هند و باب‌المندب و عربستان و آفریقا و چه از شمال و غرب و آسیای صغیر و سوریه و انطاکیه و بین‌النهرین و سرزمین‌های غرب ایران، برای بازرگانان هندی بی‌اندازه عادی بشمار میرفته و همین امر یعنی بازرگانی بین هند و سایر قسمت‌ها، زمینه وسیعی برای اختلاط فرهنگ بین هند و سایر کشورها و در نتیجه ایران داشته، به نحوی که علوم اسکندرانی مخصوصاً نجوم و ریاضیات، در هند رخنه و رسوخ یافته و در تمدن ایران قبل از اسلام و بعدها در تمدن اسلامی آثاری بوجود آورده است.

دوم از راه خشکی - این راه بطور اجمال با مراجعه به نقشه جغرافیایی هند و کشورها و سرزمین‌های مجاور آن (مقصود غرب شبه قاره هند و پاکستان است) از طرق زیر انجام یافته است:

۱- باکتريا - توضیح آنکه قبل از حمله اسکندر رابطه بین باکتريا و ایران و ساکنین بین‌النهرین برقرار بود ولی حمله اسکندر به شرق ایران و تاسیس پایگاه‌های نظامی و گماردن فرمانداران در این نواحی، تمدن یونانی طبیعتاً گسترش یافته است.

Bactria - 289

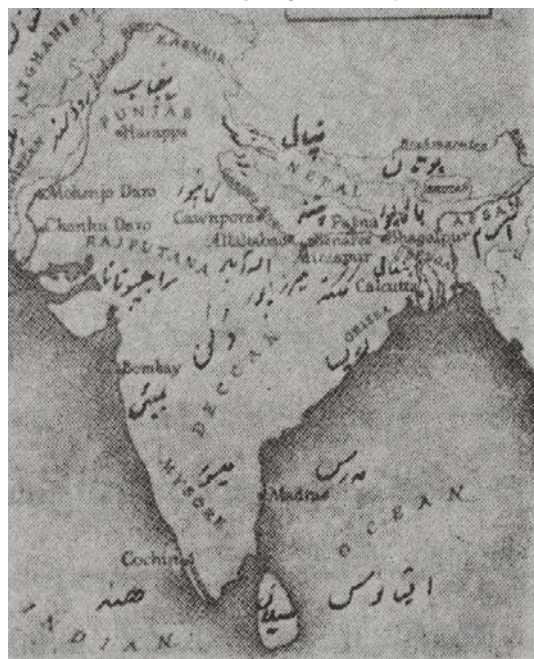
Sogdiana - 290



پارتیان نیز که بتقلید یونانیان پرداخته و رسوم و آداب یونانی یا یونانی مابی را اتخاذ نموده بودند، در این امر سهمی وافی داشته اند. جانشینان و فرمانداران اسکندر بیشتر مایل به حکومت و فرمانروایی سرزمین های غرب ایران بودند ولی پارتیان به قسمت شرقی فلات ایران علاقه تام داشتند و چون اشک اول، موسس سلسله پارتی در باکتريا تولد یافته بود، این توجه در مشرق بسیار چشمگیر می باشد.

چنانکه شهر هکاتوم پیلوس<sup>291</sup> (یا شهر صد دروازه) که نزدیک دامغان حالیه بوده، یکی از مراکز یا پایتختهای آنها شد. اسکندر در عقده بزرگ کوهستانی هندوکش و افغانستان نیز شهر اسکندریه (یکی از چندین شهر اسکندریه) را تاسیس نمود.

### شکل ۲۲ - نقشه شبه قاره هندوستان و مراکز علمی و طبی آن



آنچه از تواریخ مستفاد میگردد، آنکه بسیاری از پادشاهان اشکانی و ولات و فرمانداران و جانشینان اسکندر بیشتر بسرزمینهای شرق فلات ایران، چنانکه آمد، علاقه داشتند.

بنابراین شبه قاره هندوستان (مخصوصا سرزمین پنجاب) از طرف افغانستان و سلسله کوههای هندوکش با ایران ارتباط داشته و در نتیجه اختلاط تمدن هندی را با ایران برقرار نموده است.

از طرفی حمله های مکرری که از طرف قبائل و فرمانروایان شرق فلات ایران به هند بعمل آمده، این

ارتباط را با شبه قاره هندوستان زیاد نموده که شرح کامل آنها از حوصله این کتاب خارج است.

۲- راه مرو - این راه که میان امپراطوری ایران و روم از طرفی و هندوستان از طرف دیگر از طریق خشکی طی می شده، در حقیقت از سوریه تا مرو ادامه داشته است.

مرو یکی از کوچ نشینان یونان به شمار میرفته که توسط آنتیوخوس<sup>292</sup> (۲۴۰ - ۲۸۰ قبل از میلاد) توسط عده ای کوچ نشین یونانی بنا گردید که کم کم بر تعداد آنها افزوده شد و عده ای از یونانیان به این شهر و اطراف آن روی آورده و یکی از مراکز بزرگ تجاری (مخصوصا در دوران اشکانیان) شد که کالاهایی بین این شهر از طرفی و غرب آن رد و بدل می گردید.

شهر مرو علاوه بر آن که مرکز تجاری بود، نفوذ کلیمیان و نسطوریان در آن مشاهده می گردید و از نظر یونانی مآب شدن سهم بسزایی داشته است.

پس از هجوم اعراب بایران و فرار یزد گرد سوم پادشاه ایرانی و کشته شدن وی در مرو، نسطوریان در

Hecatompyilos - 291

Antiochos - 292

این شهر صومعه و مدارس داشته و خدماتی انجام میدادند.

بشرح ایضا، مرو یکی از مراکز مهم پارتیان و مورد نظر آنان بوده و بعلاوه از تمدن یونانی بهره وافی داشته و اصول یونانی مآبی توسط یونانیان و نسطوریان (همچنین یهودیان) در این شهر برقرار بوده است. بهر حال مرو و سرزمینهای اطراف آن یکی از مراکز مهم ارتباط بین ایران و شبه قاره هندوستان بوده است. یکی از اطباء یهودی مرو علی بن ربن طبری<sup>293</sup> معروف است.



### شکل ۲۳ - نقشه ایران در دوران ساسانیان (اقتباس از کتاب ایران در زمان ساسانیان - پرفسور آرتور کریستنسن)

در این قسمت مختصراً متذکر میگردیم که برمکیان (برامکه) پس از آنکه از بلخ به مرو منتقل گردیدند، با این شهر ارتباط کم نظیر داشته و همین برمکیان بوده که در تاسیس دولت عباسی نقش مهمی ایفاء نموده‌اند

و ما این مطلب را بعداً کمی به تفصیل خواهیم نگاشت.

در این مبحث، مختصراً، متذکر میگردیم که وجود ایرانیان و نفوذ آنان در دستگاه حکومت باعث گردید که دولت عباسی رنگ ایرانی بخود گیرد.

اگر در ابتدای فصل مربوط به جندی شاپور سخنی در باب مکتب مرو<sup>294</sup> و خدمات آن بعنوان ارتباط و اثر آن بر روی مکتب جندی شاپور گفته شد، منظور همین نکات است که در این قسمت متذکر گردیدیم.

<sup>293</sup> - علی بن ربن طبری (یا علی بن ربن یا علی بن سهل یا علی بن زیل) صاحب کتاب معروف "فردوس الحکمه" Paradis de la Medecine میباشد که شرح حال و تالیفش بعداً بیاید. وی به بغداد رفت و معروف است که اسلام آورده است.

<sup>294</sup> - از یهودیان دانشمند مکتب مرو، ماشا ۰۰۰۱ بن ائردی است که منجم و ریاضیدان بود. وی کتابهایی در نجوم و ریاضیات نوشته و بغداد دعوت شده است. (متوفی به سال ۲۰۵ - ۲۰۰ هجری قمری مطابق با سال ۸۲۰ - ۸۱۵ میلادی).